

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۸۷

سوره مؤمنون

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و ۱۱۸ آیه است تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۸۹ فضیلت سوره مؤمنون

در روایات اسلامی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) بما رسیده فضیلت بسیاری برای این سوره بیان شده است.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم من قرء سورة المؤمنین بشرته الملائكة يوم القيامة بالروح و الريحان و ما تقر به عينه عند نزول ملك الموت : ((هر کس سوره مؤمنان را تلاوت کند فرشتگان در روز قیامت او را به روح و ریحان بشارت می دهند و هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او می آید چنان بشارتی به او می دهد که چشمش روشن می شود)).

و از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قرء سورة المؤمنین ختم الله له بالسعادة اذا كان يدمن قرائتها في كل جمعة ، و كان منزله في الفردوس الاعلى مع النبيين و المرسلين : ((هر کس سوره مؤمنون را بخواند و در هر جمعه آن را ادامه دهد خداوند پایان زندگی او را با سعادت قرار می دهد و جایگاه او فردوس اعلى (بهشت برین) است ، همراه پیامبران و رسولان)).

تکرار این معنی را ضروری می دانیم که ذکر فضائل تلاوت سوره ها هرگز به معنی خواندن خالی از اندیشه و تصمیم و عمل نیست که این کتاب آسمانی کتاب تربیت و انسانسازی و برنامه های عملی است ، و به راستی اگر کسی برنامه های عقیدتی و عملی خود را با محتوای این سوره و حتی چند آیه آغاز آن که بیان صفات مؤمنان است تطبیق دهد آنهمه افتخارات باید نصیب او شود.

و لذا در بعضی از روایات از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده : هنگام نزول آغاز این سوره فرمود لقد انزل الى عشر آيات من اقامهن دخل الجنة : ((ده آیه بر من نازل شده که هر کس آنها را بر پا دارد وارد بهشت خواهد شد)).! تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۹۰

تعبیر به ((اقام)) (بر پا دارد) به جای ((قرء)) (بخواند) گویای همان حقیقتی

است که در بالا اشاره کردیم که هدف اصلی پیاده کردن محتوای این آیات در متن زندگی است ، نه مجرد خواندن.

محتوای سوره مؤ منون
این سوره چنانکه از نامش پیدا است بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤ منان است.

سپس بحثهایی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می کند که تکمیل کننده آن صفات می باشد.

رویهمرفته مجموع مطالب این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد: بخش اول - که از آیه قد افلح المؤمنون آغاز می شود تا چندین آیه بعد بیانگر صفاتی است که مایه فلاح و رستگاری مؤ منان است و خواهیم دید این اوصاف آنقدر حساب شده و جامع است که جنبه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار می دهد.

و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است در بخش دوم به نشانه های مختلف خداشناسی ، و آیات افاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی ، اشاره کرده ، و نمونه هایی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می شمارد.

و برای تکمیل جنبه های عملی در بخش سوم به شرح سر گذشت عبرت انگیز جمعی از پیامبران بزرگ همچون نوح ، هود، موسی ، عیسی (علیهمالسلام) پرداخته فرآزهایی از زندگی آنها را بیان می کند.

در بخش چهارم روی سخن را به مستکبران کرده ، و با دلایل منطقی و گاه با تعبیرات تند و کوبنده به آنها هشدار می دهد، تا دلهای آماده به خود آید و راه بازگشت به سوی خدا را پیدا کند. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۹۱
در بخش پنجم بحثهای فشرده ای درباره معاد بیان کرده است.

و در بخش ششم از حاکمیت خداوند بر عالم هستی و نفوذ فرمانش در همه جهان سخن می گوید.

سرانجام در بخش هفتم باز هم سخن از قیامت ، حساب ، جزا و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران به میان می آورد، و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می دهد.

و به این ترتیب محتوای این سوره مجموعه ای است از درسهای اعتقادی و عملی ، و مسائل بیدار کننده و بیان خط سیر مؤمنان از آغاز تا پایان.

این سوره همانگونه که در آغاز هم گفته ایم در مکه نازل شده ، ولی بعضی از مفسران نوشته اند که بعضی از آیات این سوره در مدینه نازل شده است ، وجود آیه زکات در آن برای بعضی این فکر را به وجود آورده که تمام این سوره نمی تواند در مکه نازل شده باشد، چرا که می دانیم زکات نخستین بار در مدینه تشریح شد و به دنبال نزول آیه خذ من اموالهم صدقة ... (توبه ۱۰۳) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان داد مأموران جمع زکات به اطراف بروند و از مردم زکات بگیرند.

ولی باید توجه داشت که زکات مفهوم وسیعی دارد که واجب و مستحب را شامل می شود، و معنی آن منحصر به زکات واجب نیست ، لذا در روایات می خوانیم که نماز و زکات همیشه با هم بوده است.

اما از این گذشته به عقیده بعضی از دانشمندان زکات در مکه نیز واجب بوده ، ولی به صورت اجمالی و سر بسته ، یعنی هر کس موظف بوده مقداری از اموال خود را به نیازمندان بدهد.

ولی در مدینه که حکومت اسلامی تشکیل شد زکات تحت برنامه دقیقی قرار گرفت و برای آن نصاب بندی شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مأموران جمع زکات را به هر سو فرستاد تا از مردم زکات بگیرند. تفسیر نمونه جلد ۱۴

صفحه ۱۹۲

آیه ۱ - ۱۱

آیه و ترجمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ (۲)

وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳)

وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)

وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵)

إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶)

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷)

وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸)

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يَحَافِظُونَ (۹)

أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰)

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱) تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۹۳ ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ مؤمنان رستگار شدند.

- ۲ آنها که در نمازشان خشوع دارند.

- ۳ و آنها که از لغو و بیهودگی رویگردانند.

- ۴ و آنها که زکات را انجام می دهند.

- ۵ و آنها که دامن خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند.

- ۶ تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنها ملامت نمی شوند.

- ۷ و هر کس غیر این طریق را طلب کند تجاوزگر است.

- ۸ و آنها که امانتها و عهد خود را مراعات می کنند.

۹ - و آنها که از نمازها مواظبت می نمایند.

۱۰ - (آری) آنها وارثانند.

۱۱ - که بهشت برین را ارث می برند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

صفات برجسته مؤ منان

همانگونه که قبلاً گفتیم انتخاب نام مؤ منون برای این سوره به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگیهای مؤ منان را در عباراتی کوتاه، زنده و پر محتوا تشریح می کند، و جالب اینکه نخست به سرنوشت لذتبخش و پر افتخار مؤ منان - پیش از بیان صفات آنها - اشاره می نماید تا شعله های شوق و عشق را در دلها برای رسیدن به این افتخار بزرگ زنده کند.

می فرماید: ((مؤ منان رستگار شدند))، و به هدف نهائی خود در تمام ابعاد رسیدند (قد افلح المؤمنون).

((افلح)) از ماده ((فلح و فلاح)) در اصل به معنی شکافتن و بریدن است، سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است.

در حقیقت افراد پیروزمند و رستگار و خوشبخت موانع را از سر راه بر می دارند تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۹۴

و راه خود را به سوی مقصد می شکافند و پیش می روند.

البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزیهای مادی را شامل می شود، و هم معنوی را، و در مورد مؤ منان هر دو بعد منظور است.

پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند، و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست، و رستگاری آخرت در این است که در جوار رحمت پروردگار، در میان نعمتهای جاویدان، در کنار دوستان شایسته و پاک، و در کمال عزت و سربلندی به سر برد.

((راغب)) در ((مفردات)) ضمن تشریح این معنی می گوید: ((فلاح دنیوی در

سه چیز خلاصه می شود: بقاء و غنا و عزت ، و فلاح اخروی در چهار چیز: بقاء بلا فناء، و غنی بلا فقر، و عز بلا ذل ، و علم بلا جهل : ((بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت ، و علم خالی از جهل.))

سپس به بیان این صفات پرداخته و قبل از هر چیز انگشت روی نماز می گذارد و می گوید: ((آنها کسانی هستند که در نمازشان خاشعند)) (الذینهم فی صلاتهم خاشعون).

((خاشعون)) از ماده ((خشوع)) به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود، و آثارش در بدن ظاهر می گردد.

در اینجا قرآن ((اقامه صلوة)) (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگیهای آنان می شمرد، اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست ، بلکه به هنگام نماز آنچنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردند و به او می پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند که تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۹۵

بر تمام ذرات وجودشان اثر می گذارد، خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان ، و قطره ای در برابر اقیانوسی بیکران.

لحظات این نماز هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله ای است برای تهذیب روح و جان.

در حدیثی می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می کند فرمود: اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه !: ((اگر او در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می شد)).

اشاره به اینکه خشوع یک حالت درونی است که در برون اثر می گذارد.

پیشوایان بزرگ اسلام آنچنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از ما سوی الله بیگانه می شدند، تا آنجا که در حدیثی می خوانیم: پیامبر اسلام (صلی

الله عليه و آله و سلم) گاه به هنگام نماز به آسمان نظر می کرد اما هنگامی که آیه فوق نازل شد دیگر سر بر نمی داشت و دائما به زمین نگاه می کرد.))

دومین صفتی را که بعد از صفت خشوع برای مؤمنان بیان می کند این است که : ((آنها از هر گونه لغو و بیهودگی رویگردانند)) (و الذین هم عن اللغو معرضون).

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می کند، هدفی مفید و سازنده چرا که لغو به معنی کارهای بی هدف و بدون نتیجه مفید است.

در حقیقت لغو همانگونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه ای نداشته باشد، و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل تفسیر کرده اند. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۹۶ و بعضی به معنی همه معاصی.

و بعضی به معنی دروغ.

و بعضی به معنی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام.

و بعضی به معنی غنا و لهُو و لعب.

و بالاخره بعضی به معنی شرک ، تفسیر کرده اند همه اینها مصداقهای آن مفهوم جامع و کلی است.

البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی شود بلکه افکار بیهوده و بی پایه ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آنچه مفید و سازنده است به خود مشغول می دارد همه در مفهوم لغو جمع است.

در واقع مؤمنان آنچنان ساخته شده اند که نه تنها به اندیشه های باطل و سخنان بی اساس و کارهای بیهوده دست نمی زنند، بلکه به تعبیر قرآن از آن ((معرض)) و رویگردانند.

در آیه بعد به سومین صفت مؤمنان راستین که جنبه اجتماعی و مالی دارد اشاره کرده می گوید: ((آنها کسانی هستند که زکات را انجام می دهند)) (و الذین هم

للزکوة فاعلون).

و از آنجا که این سوره - همانگونه که قبلا نیز گفتیم - از سوره هایی است که در مکه نازل شده و در آن هنگام حکم زکات معمولی نازل نگردیده بود، مفسران در تفسیر این آیه گفتگوهای مختلفی دارند. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۹۷ آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که زکات منحصرأ به معنی زکات واجب نیست ، بلکه زکاتهای مستحب در شرع اسلام فراوان است ، آنچه در مدینه نازل شد زکات واجب بود ولی زکات مستحب قبلا نیز بوده است.

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که زکات به صورت یک حکم وجوبی اما بدون حد و حدود در مکه بوده است ، یعنی مسلمانان موظف بودند مقداری از اموال خود را به نیازمندان بپردازند، ولی بعد از تشکیل حکومت اسلامی و تاسیس بیت المال زکات تحت برنامه مشخصی قرار گرفت و نصابها و مقدارهای معینی برای آن قرار داده شد و مأمور این جمع زکات از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هر سو اعزام شدند.

اما اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی و آلوسی در روح المعانی و راغب در مفردات نقل کرده که زکات در اینجا به معنی هر گونه کار نیک و یا تزکیه و پاکسازی روح و جان است بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا در قرآن مجید هر جا نماز و زکات همراه با هم ذکر می شود زکات به همان معنی انفاق مالی است ، و استفاده معنی دیگر نیاز به قرینه روشنی دارد که در اینجا نیست.

چهارمین ویژگی مؤمنان را مسأله پاکدامنی و عفت به طور کامل ، و پرهیز از هر گونه آلودگی جنسی قرار داده ، چنین می گوید: ((آنها کسانی هستند که فروج خویش را از بی عفتی حفظ می کنند)) (و الذینهم لفروجهم حافظون).

((مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند)) (الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۹۸

از آنجا که غریزه جنسی سرکشترین غرائز انسان است و خویشتن داری در برابر آن نیاز به تقوی و پرهیزگاری فراوان و ایمان قوی و نیرومند دارد، در آیه بعد

بار دیگر روی همین مسأله تاءکید کرده و می گوید: ((هر کس غیر این طریق را (جهت بهره گیری جنسی) طلب کند تجاوزگر است)) (فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون).

تعبیر به محافظت ((فروج)) گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پیگیر در این زمینه نباشد، بیم آلودگی فراوان است.

و تعبیر به ((همسران)) شامل همسران دائم و موقت هر دو می شود، هر چند بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا گرفتار اشتباهی شده اند که در نکات به آن اشاره خواهد شد.

تعبیر به ((غیر ملومین)) (آنها مورد ملامت قرار نمی گیرند) ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیت انحرافی پیدا شده که آنها هر گونه آمیزش جنسی را خلاف شان انسان می پندارند و ترک مطلق آن را فضیلت می دانند تا آنجا که کشیشان کاتولیک و همچنین زنان و مردان تارک دنیا، در تمام عمر، مجرد زندگی می کنند، و هر گونه ازدواج را مخالف این مقام روحانی تصور می کنند! (هر چند این مسأله بیشتر جنبه ظاهری دارد اما در خفا جمعی از آنها طرقی برای اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می کنند و کتابهای نویسندگان خودشان پر است از داستانهائی که در این زمینه نوشته اند.

به هر حال امکان ندارد خداوند غریزه ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند و بعد آن را به کلی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند.

این نکته چندان نیاز به یاد آوری ندارد که حلال بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنائی نیست، مانند حالت عادت ماهانه و امثال آن. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۱۹۹

همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط بر شرایط متعددی است که در کتب فقهی آمده و چنان نیست که هر کنیزی به صاحب آن حلال باشد، و در واقع در بسیاری از جهات و شرایط، همان شرایط همسران را دارد.

در هشتمین آیه مورد بحث به پنجمین و ششمین صفت برجسته مؤمنان اشاره کرده، می گوید: ((آنها کسانی هستند که امانتها و عهد خود را مراعات می

کنند)) (و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون).

حفظ و ادای امانت - به معنی وسیع کلمه - و همچنین پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق از صفات بارز مؤمنان است.

در مفهوم وسیع امانت ، امانتهای خدا و پیامبران الهی و همچنین امانتهای مردم جمع است ، نعمتهای مختلف خدا هر یک امانتی از امانات او هستند، آئین حق ، کتب آسمانی ، دستورالعملهای پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پستها و مقامها، همه امانتهای اویند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آنها می کوشند تا در حیاتند از آن پاسداری می کنند و به هنگام ترک دنیا آنها را به نسلهای برومند آینده خود می سپارند، و چنین نسلی را برای پاسداری آن تربیت می کنند.

دلیل بر عمومیت مفهوم امانت در اینجا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ، روایات متعددی است که در تفسیر امانت وارد شده ، گاهی امانت به معنی امامت ((امامان معصوم)) که هر امام آن را به امام بعد از خود می سپارد تفسیر شده و گاه به مطلق ولایت و حکومت.

جالب اینکه ((زراره)) که از شاگردان بزرگ امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) است چنین می گوید: ((منظور از جمله ان تؤدوا الامانات الی اهلها (آیه ۵۸ سوره نساء) این است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید))! تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۰ و این نشان می دهد که حکومت از مهمترین ودیعه های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد.

همچنین دلیل عمومیت عهد و پیمان ، تعبیراتی است که در سایر آیات قرآن آمده از جمله و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم : ((به عهد خداوند وفا کنید هنگامی که عهد و پیمان بستید)) (نحل - ۹۱).

قابل توجه اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به ((ادای امانت)) و یا ((عدم خیانت در امانت)) شده ، در حالی که در آیه مورد بحث تعبیر به ((رعایت امانت

((شده که هم شامل ادا می شود هم محافظت و مراقبت کامل از آن.

بنابراین اگر کوتاهی در اصلاح چیزی که مورد امانت است باعث ضرر یا خطری بشود شخص امین موظف است که در اصلاح آن نیز بکوشد (و به این ترتیب سه کار لازم است اداء و حفظ و اصلاح).

به هر حال مسلم است که پایبند بودن به تعهدات و حفظ و ادای امانات از مهمترین پایه های نظام اجتماعی بشر است و بدون آنها هرج و مرج در سرتاسر جامعه به وجود خواهد آمد، به همین دلیل حتی افراد و ملت‌هایی که اعتقاد الهی و مذهبی نیز ندارند برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت، خود را موظف به انجام این دو برنامه - لااقل در مسائل کلی اجتماعی - می دانند.

در زمینه اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۲ به بعد (ذیل آیه ۵۸ سوره نساء) و در جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۱۳۶ (ذیل آیه ۲۷ سوره انفال) و در زمینه وفاء به عهد جلد چهارم صفحه ۲۴۲ (ذیل آیه یک سوره مائده) و جلد ۱۱ صفحه ۳۸۲ (ذیل آیه ۹۱ سوره نحل) مشروحا بحث کرده ایم.

بالاخره در نهمین آیه آخرین ویژگی مؤمنان را که محافظت بر نمازها است تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۱

بیان کرده می گوید: ((آنها کسانی هستند که در حفظ نمازهای خویش می کوشند)) (و الذین هم علی صلواتهم یحافظون).

جالب اینکه: نخستین ویژگی مؤمنان را خشوع در نماز و آخرین صفت آنها را محافظت بر نماز شمرده است، از نماز شروع می شود و به نماز ختم می گردد چرا که نماز مهمترین رابطه خلق و خالق است.

نماز برترین مکتب عالی تربیت است.

نماز وسیله بیداری روح و جان و بیمه کننده انسان در برابر گناهان است.

خلاصه نماز هر گاه با آدابش انجام گیرد زمینه مطمئنی برای همه خوبیها و نیکیها خواهد بود.

یادآوری این نکته نیز لازم است که آیه نخست و آیه اخیر اشاره به دو مطلب متفاوت می کند، و به همین دلیل در آیه نخست، صلاة به صورت ((مفرد)) و در آیه اخیر به صورت ((جمع)) است، اولی به مسأله خشوع و توجه خاص درونی که روح نماز است و اثر بر تمام اعضاء می گذارد اشاره می کند، و دومی به مسأله آداب و شرائط نماز از نظر وقت و زمان و مکان و همچنین از نظر تعداد نمازها، و به نمازگزاران و مؤمنان راستین توصیه می کند در همه نمازها مراقب همه این آداب و شرائط باشند.

در مورد اهمیت نماز در مجلدات مختلف این تفسیر مشروحا بحث کرده ایم:

به جلد نهم صفحه ۲۶۷ (ذیل آیه ۱۱۴ سوره هود).

و جلد چهارم صفحه ۱۰۴ (ذیل آیه ۱۰۳ سوره نساء).

و جلد سیزدهم (ذیل آیه ۱۴ سوره طه) مراجعه فرمائید.

بعد از ذکر این صفات ممتاز، نتیجه نهائی آن را به این صورت بیان می کند: ((آنها وارثانند)) (اولئک هم الوارثون). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۲ همان وارثانی که فردوس و بهشت برین را به ارث می برند و جاودانه در آن خواهند ماند (الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون).

((فردوس)) در اصل - به گفته بعضی - یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می دانند و به معنی ((باغ)) است، یا باغ مخصوصی که تمام نعمتها و مواهب الهی در آن جمع است و لذا می توان آن را به عنوان ((بهشت برین)) (بهترین و برترین باغهای بهشت) نامید.

تعبیر به ((ارث بردن)) ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان بدون زحمت به آن می رسند همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده است، درست است که نائل شدن به مقامات عالی بهشت، بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی می خواهد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیز بقدری زیاد است که گوئی انسان بی زحمت به آن رسیده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله

علیه و آله و سلم) چنین نقل شده : ما منکم من احد الا و له منزلان : منزل فی الجنة ، و منزل فی النار ، فان مات و دخل النار ورث اهل الجنة منزله : ((هر یک از شما بدون استثنا دارای دو منزل است : منزلی در بهشت ، و منزلی در دوزخ ، اگر دوزخی شود و وارد جهنم گردد اهل بهشت منزلگاه او را به ارث می برند)).

تعبیر به ((ارث)) در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد. این احتمال را نیز بعضی از مفسران دور ندانسته اند که تعبیر به ارث در اینجا اشاره به سرانجام کار مؤمنان است ، همچون میراث که در پایان کار به وارث می رسد.

و به هر حال این مرحله عالی بهشت طبق ظاهر آیات فوق مخصوص مؤمنانی است که دارای صفات بالا هستند، به این ترتیب دیگر بهشتیان در مراحل پائینتر قرار دارند. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۳ نکته ها:

انتخاب فعل ماضی ((افلح)) در مورد رستگاری مؤمنان برای تاءکید هر چه بیشتر است ، یعنی رستگاری آنها آنقدر مسلم است که گویی قبلاً تحقق یافته ، و ذکر کلمه ((قد)) قبل از آن نیز تاءکید دیگری برای موضوع است.

تعبیراتی همچون ((خاشعون)) ((معرضون)) ((راعون)) و ((یحافظون))... (به صورت اسم فاعل یا فعل مضارع) همه دلیل بر آن است که برنامه های مؤمنان راستین در این اوصاف برجسته موقتی و محدود نیست بلکه مستمر و دائمی است.

- ۲ همسر دائم و موقت

از آیات فوق ، استفاده می شود که تنها دو گروه از زنان بر مردان حلال هستند: نخست همسران و دیگر کنیزان (با شرایط مخصوص) و به همین جهت این آیه در کتب فقهیه در بحثهای نکاح در موارد بسیاری مورد استناد قرار گرفته است.

جمعی از مفسران و فقهای اهل سنت خواسته اند از این آیه شاهی برای نفی

ازدواج موقت بیاورند، و بگویند آن هم در حکم زنا است!

اما با توجه به این حقیقت که ((ازدواج موقت)) (متعّه) به طور مسلم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حلال بوده است و احدی از مسلمانان آن را انکار نمی کنند، منتها بعضی می گویند در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده اند سپس نسخ شده و بعضی می گویند: عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد.

با توجه به این واقعیتها مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنن این خواهد بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) العیاذ بالله زنا را - حداقل برای مدتی - مجاز شمرده است، و این غیر ممکن است. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۴ از این گذشته (دقت کنید) متعه بر خلاف پندار این گروه یکنوع ازدواج است ازدواجی است موقت و دارای اکثر شرائط ازدواج دائم، بنابراین قطعا در جمله ((الا علی ازواجهم)) داخل است، و به همین دلیل به هنگام خواندن صیغه ازدواج موقت از همان صیغه های ازدواج دائم (انکحت و زوجت) با قید مدت استفاده می شود، و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن است.

درباره ازدواج موقت و دلائل مشروعیت آن در اسلام و عدم نسخ این حکم و همچنین فلسفه اجتماعی آن و پاسخ به ایرادات مختلف در جلد سوم صفحه ۳۳۵ به بعد (ذیل آیه ۲۴ سوره نساء) مشروحا بحث کرده ایم.

- ۳ خشوع، روح نماز است - اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با او راز و نیاز می کنیم روح نماز است.

خشوع نیز در واقع چیزی جز حضور قلب تواعم با تواضع و ادب و احترام نیست و به این ترتیب روشن می شود که مؤمنان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمی نگرند بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است.

بسیارند کسانی که اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.

برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات ، امور ذیل را دقیقا توصیه می کنیم:

- ۱ - بدست آوردن آنچنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.
- ۲ - توجه به کارهای پراکنده و مختلف ، معمولا مانع تمرکز حواس است تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۵
و هر قدر انسان ، توفیق پیدا کند که مشغله های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.
- ۳ - انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، اثر دارد، به همین دلیل ، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهائی که ذهن انسان را به خود مشغول می دارد مکروه است ، و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم ، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها، به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است چرا که به حضور قلب کمک می کند.
- ۴ - پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است ، زیرا گناه قلب را از خدا دور می سازد، و از حضور قلب می کاهد.
- ۵ - آشنائی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن ، عامل مؤثر دیگری است.
- ۶ - انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می کند.
- ۷ - از همه اینها گذشته این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری دارد، بسیار می شود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می کند، اما با ادامه این کار و پیگیری و تداوم آنچنان قدرت نفس پیدا می کند که می تواند به هنگام نماز دریچه های فکر خود را بر غیر معبود مطلقا ببندد! (دقت کنید). المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۶

آیه ۱۲ - ۱۶

آیه و ترجمه:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلْمَةٍ مِّن طِينٍ (۱۲)

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (۱۳)

ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا
ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴)

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵)

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

ترجمه:

- ۱۲ ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم.

- ۱۳ سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم.

- ۱۴ سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت استخوانهایی در آوردیم، از آن پس آن را آفرینش تازه ای ایجاد کردیم، بزرگ است خدائی که بهترین خلق کنندگان است!

- ۱۵ سپس شما بعد از آن می میرید.

- ۱۶ سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید.

تفسیر:

مراحل تکامل جنین در رحم مادر

ذکر اوصاف مؤمنان راستین و همچنین پاداش بی نظیری که خداوند به آنها می

دهد در آیات گذشته، این شوق را در دلها زنده می کند که باید به صفوف آنها

پیوست، اما از چه راهی؟ و از کدام طریق؟

آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده ، طرق اساسی تحصیل ایمان و معرفت را نشان می دهد، نخست دست انسان را گرفته و به کاوش در اسرار درون و تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۷

((سیر در عالم انفس)) و او می دارد، و در آیاتی که بعد از آن خواهد آمد او را به جهان برون و موجودات شگرف عالم هستی توجه می دهد و به ((سیر آفاقی)) می پردازد.

نخست می گوید: ((ما انسان را از چکیده و خلاصه ای از گل آفریدیم)) (و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین).

آری این گام نخست است که انسان با آن عظمت ، با آنهمه استعداد و شایستگی ها این افضل مخلوقات و برترین موجودات جهان از خاکی بی ارزش است همان خاکی که در کم ارزش بودن ضرب المثل است ، و این نهایت قدرتمائی او است که از چنین مواد ساده ای چنان موجود بدیعی آفرید.

در آیه بعد اضافه می کند:

((سپس او را نطفه ای قرار دادیم در قرارگاه امن و امانی)) (ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین).

در حقیقت نخستین آیه به آغاز وجود همه انسانها اعم از آدم و فرزندان او اشاره می کند که همه به خاک باز می گردند و از گل برخاسته اند، اما در دومین آیه به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم توجه می دهد.

در حقیقت این بحث شبیه تعبیری است که در آیات ۷ و ۸ سوره سجده آمده است : و بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین ((آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد و نسل او را از چکیده ای از آب بی ارزش)).

تعبیر از رحم به ((قرار مکین)) (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است ، در واقع در محفوظترین نقطه بدن که از هر طرف تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۸

کاملاً تحت حفاظت است قرار گرفته ، ستون فقرات و دنده ها از یک سو ، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر ، پوششهای متعدد شکم از سوی سوم حفاظتی که از ناحیه دستها به عمل می آید از سوی چهارم ، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است.

بعد به مراحل شگفت آور و بهت آور سیر نطفه در رحم مادر و چهره های گوناگون خلقت که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می شود اشاره کرده می فرماید: ((سپس ما نطفه را به صورت خون بسته ای درآوردیم و بعد این خون بسته را به ((مضغه)) که شبیه گوشت جویده است تبدیل کردیم و بعد آن را به صورت استخوان در آوردیم ، و از آن پس بر استخوانها گوشت پوشاندیم)) (ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما).

این چهار مرحله متفاوت که به اضافه مرحله نطفه بودن ، مراحل پنجگانه ای را تشکیل می دهد هر کدام برای خود عالم عجیبی دارد مملو از شگفتیها که در علم جنین شناسی امروز دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته و پیرامون آن کتابها نوشته اند، ولی روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتیهای آن سخن می گفت ، اثری از این علم و دانش نبود.

و در پایان آیه به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است با یک تعبیر سر بسته و پر معنی اشاره کرده می فرماید: ((سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم)) (ثم انشانا خلقا آخر).

((بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است)) (فتبارک الله احسن الخالقین).

آفرین بر این قدرتمائی بی نظیر که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۰۹

بدیعی با اینهمه عجائب و شگفتیها بر قطره آبی نقش می زند.

آفرین بر آن علم و حکمتی که اینهمه استعداد و لیاقت و شایستگی را در چنین

موجود ناچیزی ایجاد می کند، آفرین بر او و بر خلقت بی نظیرش.

ضمنا باید توجه داشت که ((خالق)) از ماده خلق، و خلق در اصل به معنی اندازه گیری است، هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن، اندازه گیری می کنند، عرب واژه ((خلق)) در باره آن به کار می برد، و از آنجا که در آفرینش مسأله اندازه گیری بیش از همه چیز اهمیت دارد این کلمه خلق در باره آن به کار رفته است.

تعبیر به ((احسن الخالقین)) (بهترین آفرینندگان) این سؤال را به وجود می آورد که مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟!

بعضی از مفسران توجیحات گوناگونی برای آیه کرده اند، در حالی که نیازی به این توجیحات نیست، و کلمه خلق به معنی اندازه گیری و صنعت درباره غیر خداوند نیز صادق است، ولی البته خلق خدا با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است:

- خداوند ماده و صورت اشیاء را می آفریند، در حالی که اگر انسان بخواهد

چیزی ایجاد کند تنها می تواند با استفاده از مواد موجود این جهان صورت تازه ای به آن ببخشد مثلا از مصالح ساختمانی خانه ای بسازد، یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه ای اختراع کند.

- از سوئی دیگر خلقت و آفرینش خداوند، نامحدود است و او آفریدگار همه چیز

است الله خالق کل شیء (سوره رعد آیه ۱۶) در حالی انسان موجودات بسیار محدودی را می تواند ابداع کند، و گاه توأم با انواع ضعفها و نقصها است که در جریان عمل باید آنها را تکمیل کند، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هر گونه عیب و نقص است.

- از سوی سوم در آنجا که انسان توانائی بر این امر پیدا می کند، آن نیز به اذن

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۰

و فرمان خدا است که بی اذن او در عالم حتی برگی بر درختی نمی جنبد چنانکه درباره حضرت مسیح (علیه السلام) در سوره مائده آیه ۱۱۰ می خوانیم و اذ

تخلق من الطين كهيئة الطير باذني : ((در آن هنگام که تو از گل ، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می کردی)).

آیه بعد از مسأله توحید و شناخت مبدء به طرز زیبا و ظریفی به مسأله ((معاد)) منتقل می شود، و می گوید: این انسان با همه شگفتیهایش تا ابد زنده نمی ماند، زمانی فرا می رسد که این ساختمان عجیب از هم فرو می ریزد و شما بعد از این زندگی همگی می میرید (ثم انکم بعد ذلک لمیتون).

ولی برای اینکه این تصور پیش نیاید که با مردن انسان همه چیز پایان می گیرید (پس این آفرینش با اینهمه شکوه و عظمت برای این چند روز زندگی امری بیهوده بوده است) بلافاصله می افزاید: ((سپس شما روز قیامت بار دیگر به زندگی باز می گردید و برانگیخته می شوید)) (البتة در سطحی عالیتر و در جهانی وسیعتر و گسترده تر) (ثم انکم یوم القیامة تبعثون).

نکته ها:

- ۱ اثبات مبدء و معاد با یک دلیل

جالب اینکه در آیات فوق برای اثبات وجود خدا و قدرت و عظمت او از همان دلیلی استفاده شده است که در سوره حج برای اثبات معاد، و آن مسأله مراحل مختلف خلقت انسان در عالم جنین است و اتفاقا در ذیل همین آیات مورد بحث چنانکه دیدیم گریزی به مسأله معاد نیز زده شده است . تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۱

آری از یکسو می توان عظمت خدا را از عجائب خلقت انسان در مخفیگاه رحم که هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرید شناخت که گوئی جمعی نقاش چیره دست ، گروهی صنعتگر و ابداعگر ماهر در کنار این قطره آب نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند و این ذره ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاههای مختلف حیات می گذرانند.

اگر می توانستیم از مراحل رشد و نمو جنین بطور کامل فیلم برداری کنیم و آنها را از مقابل چشم بگذرانیم آنگاه می فهمیدیم چه شگفتیها در این کار نهفته است ؟ هر چند پیشرفت فوق العاده جنین شناسی در عصر ما و تحقیقات روز افزون

دانشمندان و تجربیات و آزمایشهایشان روی این امر، بسیاری از مسائل را روشن ساخته و هنگامی که انسان در برابر نتیجه این تحقیقات قرار می‌گیرد بی اختیار جمله فتبارک الله احسن الخالقین را زمزمه می‌کند.

و از سوی دیگر این آفرینشهای پی در پی که هر روز چهره تازه ای به خود می‌گیرید، و اصولاً پیدایش یک انسان کامل از یک قطره کوچک آب، بیانگر قدرت خداوند بر مسأله معاد و بازگشت انسان به زندگی مجدد است، و به این ترتیب با بیان یک دلیل دو هدف و با یک کرشمه دو کار، انجام شده است.

- آخرین مرحله تکامل انسان در رحم

جالب اینکه در مراحل پنجگانه ای که برای آفرینش انسان در آیه فوق ذکر شده همه جا تعبیر به ((خلق)) شده است، اما هنگامی که به آخرین مرحله می‌رسد تعبیر به ((انشاء)) می‌کند.

((انشاء)) همانگونه که ارباب لغت گفته است به معنی ((ایجاد کردن چیزی تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۲

توأم با تربیت آن)) است، این تعبیر نشان می‌دهد که مرحله اخیر با مراحل قبل (مرحله نطفه و علقه و مضغه و گوشت و استخوان) کاملاً متفاوت است مرحله ای است مهم که قرآن از آن سر بسته یاد کرده و تنها می‌گوید: ((سپس ما به آن آفرینش تازه ای دادیم)) و بلافاصله پشت سر آن ((فتبارک الله احسن الخالقین)) می‌گوید.

این چه مرحله ای است که این قدر شایان اهمیت است، این همان مرحله ای است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می‌شود، حس و حرکت پیدا می‌کند، و به جنبش در می‌آید که در روایات اسلامی از آن تعبیر به مرحله ((نفخ روح)) (دمیدن روح در کالبد) شده است.

اینجا است که انسان با یک جهش بزرگ زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسانها می‌گذارد، و فاصله آن با مرحله قبل آنقدر زیاد است که تعبیر از آن با جمله ثم خلقنا کافی نبود و لذا ((ثم انشاءنا)) فرمود.

در اینجا است که انسان ، ساختمان ویژه ای پیدا می کند که او را از همه جهان ممتاز می سازد، به او شایستگی خلافت خدا در زمین می دهد، و قرعه امانتی را که کوهها و آسمانها بار آن را نتوانست کشید، به نام او می زنند.

در واقع همینجا است که ((عالم کبیر)) با همه شگفتیهایش در این ((جرم صغیر)) منطوی و پیچیده می شود و به راستی شایسته ((تبارک الله احسن الخالقین)) است.

- ۳لباس گوشتین بر اندام استخوانها!

نویسنده تفسیر فی ظلال ذیل آیه مورد بحث در اینجا جمله عجیبی نقل می کند و آن اینکه : جنین بعد از آنکه مرحله علقه و مضغه را پشت سر گذاشت تمام سلولهایش تبدیل به سلولهای استخوانی می شود و بعد از آن تدریجا عضلات و گوشت روی آن را می پوشاند، بنابراین جمله کسونا العظام لحما یک معجزه علمی است که پرده از روی این مسأله تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۳ که در آن روز برای هیچکس روشن نبود بر می دارد، زیرا قرآن نمی گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم بلکه می گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و بر استخوانها لباس گوشت پوشاندیم اشاره به اینکه مضغه نخست تبدیل به استخوان می شود و بعد از آن گوشت روی آن را می پوشاند.

- ۴لباس مقاوم برای استخوانها!

اصولا اینکه از عضلات تعبیر به لباس می کند خود گویای این واقعیت است که اگر این لباس بر استخوانها نبود بسیار اندام انسان زشت و نازیبا بود (درست همانند اسکلتهایی که همه ما خود آن یا لااقل عکس آن را دیده ایم).

از این گذشته لباس حافظ بدن است ، عضلات نیز حافظ استخوانها هستند که اگر آنها نبودند، ضربه هائی که بر بدن وارد می شد استخوانها را مرتبا صدمه می زد یا می شکست ، همچنین کاری را که لباس در حفاظت انسان از گرما و سرما می کند گوشتها در نگهداری استخوانها که ستون اصلی بدن هستند انجام می دهند اینها همه نشان دهنده دقت قرآن در تعبیرات است . المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۴

آیه ۱۷ - ۲۲

آیه و ترجمه

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷)

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَدِيرُونَ (۱۸)

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَاوَكُهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹)

وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَ صَبْغٍ لِّالْكَلِينِ (۲۰)

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لُّنُسْقِيكُمْ مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَفَعٌ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱)

وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ (۲۲) تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۵
ترجمه:

- ۱۷ ما بر بالای سر شما هفت راه (طبقه) قرار دادیم ، و ما از خلق (خود) غافل نبوده و نیستیم.

- ۱۸ و از آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم و آن را در زمین (در مخازن مخصوصی) ساکن نمودیم و ما بر از بین بردن آن کاملاً قادریم.

- ۱۹ سپس به وسیله آن باغهایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم ، باغهایی که در آن میوه های بسیار است و از آن تناول می کنید.

- ۲۰ و نیز درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن و ((نان خورش)) برای خوردگان فراهم می گردد.

- ۲۱ و برای شما در چهارپایان عبرتی است ، از آنچه در درون آنها است (از شیر) شما را سیراب می کنیم و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می خورید.

- ۲۲ و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.

تفسیر:

باز هم نشانه های توحید

گفتیم قرآن پس از ذکر صفات مؤمنان به طرق تحصیل ایمان پرداخته ، و در آیات گذشته چنانکه دیدیم از آیات انفسی و نشانه های عظمت پروردگار در وجود خود ما سخن گفت ، اکنون به جهان برون و آیات آفاقی می پردازد و عظمت آفرینش را در آسمان و زمین منعکس می کند:

نخست می فرماید: ((ما بر فراز شما هفت طبقه آفریدیم)) (و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق).

((طرائق)) جمع ((طریقه)) به معنی ((راه)) یا به معنی ((طبقه)) است ، در صورت اول معنی آیه چنین می شود که ما هفت راه بالای سر شما آفریدیم ، ممکن است این راهها طرق رفت و آمد فرشتگان باشد، و ممکن است مدار گردش ستارگان آسمان . تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۶
بنابر معنی دوم مفهومش این است که ما هفت طبقه (هفت آسمان) بر فراز شما آفریدیم.

درباره آسمانهای هفتگانه قبلا سخن بسیار گفته ایم آنچه در اینجا به عنوان اشاره باید گفت این است که اگر عدد هفت را به معنی ((تکثیر)) بگیریم مفهومش این است که بر فراز شما عالمهای بسیار و کرات و کواکب و سیارات بیشماری است .

تعبیر به طبقه هرگز نباید افلاک بطلمیوسی را که همچون پوست پیاز بر فراز یکدیگر قرار داشتند تداعی کند، و چنین تصور شود که قرآن بر این فرضیه نادرست تکیه کرده ، بلکه ((طرائق و طبقات)) اشاره به عوالمی است که در فواصل مختلف از ما قرار دارند و نسبت به ما هر یک فوق دیگری است ، بعضی دورتر و بعضی نزدیکتر.

و اگر عدد ((سبع)) (هفت) را، عدد ((شمارش و تعداد)) بگیریم ، مفهومش این است غیر از این عالمی که شما می بینید (مجموعه ثوابت و سیارات و کهکشانها) شش عالم دیگر ما فوق آن قرار دارد که هنوز دست علم و دانش بشر به آن نرسیده است.

و هرگاه به نقشه منظومه شمسی و قرار گرفتن سیارات مختلف بر گردد آن درست دقت کنیم تفسیر دیگری نیز برای این آیه می توان یافت و آن اینکه از این نه سیاره که گرد آفتاب می گردند دو سیاره (عطارد و زهره) مدارشان زیر مدار زمین است، در حالی که شش سیاره دیگر مدارشان بیرون مدار زمین و شبیه طبقاتی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته و هنگامی که مدار کره ماه را که آنهم گرد زمین می چرخد بر آن بیفزائیم عدد هفت مدار (مسیر) یا هفت طبقه تکمیل می گردد (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۷

و از آنجا که تعدد عوالم و طرق آنها ممکن است این توهم را به وجود آورد که آیا این وسعت و عظمت عالم موجب نخواهد شد که آفریدگار از آنها غافل گردد، در پایان آیه بلافاصله می فرماید: ما هرگز از آفرینش خود غافل نبوده و نخواهیم بود (و ما کنا عن الخلق غافلین).

تکیه بر روی عنوان ((خلق)) در اینجا اشاره به این است که مسأله آفرینش و خلقت به خودی خود دلیل علم آفریدگار و توجه او به آنها است، مگر می شود ((آفریننده)) از ((آفریده)) خود غافل باشد؟!)

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور این است: ما راههای فراوانی برای آمد و شد فرشتگان بر فراز شما قرار دادیم و از حال شما غافل نیستیم و فرشتگان ما نیز شاهد و ناظر اعمال شمایند.

آیه بعد به یکی دیگر از مظاهر قدرت الهی که از برکات آسمان و زمین محسوب می شود یعنی باران اشاره کرده می گوید: ((ما از آسمان آبی فرو فرستادیم به اندازه معین)) (و انزلنا من السماء ماء بقدر).

نه آنقدر زیاد که زمینها را در خود غرق کند، و نه آنقدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند.

آری از ((آسمان)) که بگذریم و به ((زمین)) بپردازیم یکی از مهمترین مواهب الهی آبی است که مایه حیات همه موجودات زنده است.

سپس به مسأله مهمتری در همین رابطه که مسأله ذخیره آبها در منابع زیرزمینی است پرداخته می گوید ما این آب را در زمین در مخازن مخصوص

ساکن کردیم ، در حالی که اگر می خواستیم آن را از بین ببریم کاملا قدرت داشتیم (فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون).

می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملا مختلف تشکیل یافته : طبقه نفوذپذیر تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۸ و طبقه نفوذ ناپذیر، اگر تمام قشر زمین نفوذ پذیر بود آبهای باران فوراً در اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از یک باران ممتد و طولانی همه جا خشک می شد و قطره های آب پیدا نبود!

و اگر تمام قشر زمینی طبقه نفوذ ناپذیر همچون گل رس بود تمام آبهای باران در سطح زمین می ماندند آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند، و این آبی که مایه حیات است مایه مرگ انسان می شد.

ولی خداوند بزرگ و منان قشر بالا را نفوذ پذیر و قشر زیرین را نفوذ ناپذیر قرار داده تا آبها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذ ناپذیر مهار شوند و ذخیره گردند، و بعداً از طریق چشمه ها، چاهها و قناتها مورد استفاده واقع شوند، بی آنکه بگندند و تولید مزاحمت کنند یا آلودگی پیدا کنند.

این آب گوارائی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشیم و با نوشیدن آن جان تازه پیدا می کنیم ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است ، بی آنکه فاسد شود.

به هر حال کسی که انسان را برای زندگی آفرید و مهمترین مایه حیات او را آب قرار داد منابع بسیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آبها را در آن ذخیره کرده است!

البته قسمتی از ذخیره های این ماده حیاتی بر فراز کوهها است (به صورت برفها و یخها) که گاهی همه ساله آب شده جریان می یابد و گاه صدها و یا هزاران سال بر قله کوهی می مانند تا روزی که فرمان نزول به آنها داده شود و بر اثر تغییر حرارت جوی به سوی دشت و هامون سرازیر گردد و زمینهای تشنه را سیراب کند، تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۱۹

ولی با توجه به کلمه ((فی)) در ((فی الارض)) چنین به نظر می رسد که آیه اشاره به منابع زیر زمینی آب می کند نه فوق زمینی.

در آیه بعد به دنبال نعمت پر برکت باران به محصولات می روید اشاره کرده می گوید: ((ما به وسیله این آب ، باغهایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم ، باغهایی که در آن میوه های بسیار است و از آن می خورید)) (فانشانا لکم به جنات من نخیل و اعناب لکم فیها فواکه کثیرة و منها تاکلون).

خرما و انگور تنها محصول آنها نیست بلکه این دو محصول عمده و پرارزش آنها است و گرنه انواع مختلفی از دیگر میوه ها در آن یافت می شود.

جمله ((و منها تاءکلون)) (از آن می خورید) ممکن است اشاره به این باشد که محصول این باغهای پر برکت تنها میوه های آنها نیست ، بلکه خوردنی بخشی از آن است.

این باغها (از جمله نخلستانها) استفاده های فراوان دیگری برای زندگی انسان دارد، از برگهای آنها، فرش ، و گاهی لباس درست می کنند، از چوبهای آنها خانه می سازند، از ریشه ها و برگها و میوه های بعضی از این درختان مواد داروئی می گیرند، و نیز از بسیاری از آنها علوفه برای دامها، و از چوب آنها برای سوخت استفاده می کنند.

فخر رازی در تفسیر خود این احتمال را نیز داده است که منظور از ((منها تاکلون)) این است که زندگی و روزی شما از این باغها اداره می شود، درست همانند اینکه در فارسی می گوئیم : فلانکس از فلان کسب و کار نان می خورد (یعنی گذران زندگی او از آن است).

این نکته نیز قابل توجه است که در آیات فوق ، مبدء حیات انسانی آب تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۰

نطفه شمرده شده ، و مبدء حیات گیاهی آب باران ، در واقع این دو نمونه برجسته حیات هر دو از آب سرچشمه می گیرند، آری قانون خداوند، قانون واحد و گسترده ای در همه جا است.

بعد به یکی دیگر از درختان پر برکتی که از همین آب باران پرورش می یابد اشاره کرده می گوید: علاوه بر این باغهای نخل و انگور و میوه های دیگر درختی ایجاد کردیم که از طور سیناء می روید و از آن روغن و نان خورش برای خورندگان بدست می آید (و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاکلین).

در اینکه منظور از ((طور سیناء)) چیست ، مفسران دو احتمال عمده داده اند:

نخست اینکه اشاره به همان کوه طور معروف است که در صحرای سینا قرار دارد، و اگر می بینیم که قرآن در اینجا درخت زیتون را به عنوان درختی که از کوه طور می روید توصیف کرده به خاطر آن است که عربهای حجاز هنگامی که از بیابانهای خشک این منطقه می گذشتند و به شمال رو می آوردند نخستین منطقه ای که در آن به درختهای پر بار زیتون بر خورد می کردند، منطقه طور در جنوب صحرای سیناء بوده است ، مشاهده نقشه جغرافیائی این مطلب را به خوبی روشن می کند.

احتمال دیگر اینکه طور سیناء جنبه توصیفی دارد و به معنی کوه پربرکت یا کوه پردرخت یا کوه زیبا است (چون طور به معنی کوه و سیناء به معنی پر برکت و زیبا و مشجر است).

واژه ((صبغ)) در اصل به معنی رنگ است ، ولی از آنجا که انسان به هنگام تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۱

خوردن غذا معمولا نان خود را با خورشی که می خورد رنگین می کند به تمام انواع نان خورشها، ((صبغ)) گفته شده است ، به هر حال کلمه صبغ ، ممکن است اشاره به همان روغن زیتون باشد که با نان می خوردند و یا انواع نان خورشها که از درختان دیگر استفاده می کردند.

در اینجا سؤال پیش می آید که چرا در میان انواع میوه ها بالخصوص روی این سه میوه تکیه شده است : خرما، انگور و زیتون ؟
در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که از نظر تحقیقات علمی غذاشناسان کمتر میوه ای وجود دارد که برای بدن انسان به اندازه این سه میوه مفید و مؤثر باشد.

((روغن زیتون)) برای تولید سوخت و ساز بدن ارزش فراوانی دارد، کالری حرارتی آن بسیار زیاد، دوست صمیمی کبد انسان، برطرف کننده عوارض کلیه ها و سنگهای صفراوی و قلنجهای کلیوی، تقویت کننده اعصاب و بالاخره اکسیر سلامتی است.

در مورد ((خرما)) آنقدر توصیف شده که در این مختصر نمی گنجد: قند فراوان خرما از سالمترین قندها است و از نظر بسیاری از غذانشناسان خرما یکی از عوامل جلوگیری از سرطان است، دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی، و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آن را به صورت یک منبع فوق العاده ارزشمند غذایی در می آورد.

اما ((انگور)) به عقیده بعضی از دانشمندان، یک داروخانه طبیعی است، از نظر خواص همچون شیر مادر است و دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می کند، خون را تصفیه می کند، سموم بدن را دفع می نماید، انواع ویتامین موجود در آن به انسان نیرو و توان می بخشد. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۲ بعد از بیان گوشه ای از نعمتهای پروردگار در جهان گیاهان که به وسیله آب باران پرورش می یابد به بخش مهمی از نعمتها و مواهب او در جهان حیوانات پرداخته می گوید: ((در چهارپایان برای شما عبرت بزرگی است)) (و ان لکم فی الانعام لعیبة).

سپس این عبرت را چنین شرح می دهد: ((ما از آنچه در درون آنها است شما را سیراب می کنیم)) (نسقیکم مما فی بطونها).

آری شیر گوارا این غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات، از لابلای خون و مانند آن بیرون می فرستیم تا بدانید چگونه خداوند قدرت دارد از میان چنین اشیاء ظاهرا آلوده ای یک نوشیدنی به این پاکی و گوارائی بیرون فرستد.

سپس اضافه می کند: مسائل عبرت انگیز و برکات حیوانات منحصر به شیر نیست بلکه برای شما در آنها منافع بسیاری است و از گوشت آنها نیز می خورید (و لکم فیها منافع کثیرة و منها تاکلون).

علاوه بر گوشت که آن نیز در حد اعتدالش از بخشهای عمده مواد غذایی مورد

نیاز بدن را تشکیل می دهد، از چرم آنها انواع لباس و خیمه های پر دوام ، و از پشم آنها انواع لباسها و پوششها و فرشها، و از بعضی اجزای بدن آنها مواد داروئی و حتی از مدفوع آنها مواد تقویت کننده برای درختان و زراعتها تهیه می کنید.

از همه اینها گذشته ، از چهارپایان به عنوان مرکبهای راهوار در خشکی و از کشتیها برای دریاها استفاده کرده بر چهارپایان و کشتیها سوار و به منزلگاههای تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۳
(مقصود خود می رسید)) (و علیها و علی الفلک تحملون).

اینهمه آثار و خواص و فوائد در این حیوانات به راستی مایه عبرت است ، هم انسان را به آفریننده اینهمه نعمت آشنا می سازد و هم حس شکرگزاری را در او برمی انگیزد.

تنها سو الی که اینجا باقی می ماند این است که چگونه چهارپایان و کشتیها در یک ردیف قرار گرفته اند؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سو ال روشن می شود: زیرا انسان نیاز به مرکب در همه روی زمین دارد، در کنار مرکب برای خشکی مرکبهای دریائی یعنی کشتیها را ذکر می کند و در حقیقت این تعبیر همانند چیزی است که در آیه ۷۰ سوره اسراء که در مورد مواهب بنی آدم می فرماید: وحملناهم فی البر و البحر: ((ما آنها را در خشکیها و دریاها حمل و نقل می کنیم)). المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۴

آیه ۲۳ - ۲۵

آیه و ترجمه

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّي غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳)

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴)

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (۲۵)

ترجمه:

- ۲۳ ما نوح را به سوی قومش فرستادیم ، به آنها گفت ای قوم من ! خداوند یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست ، آیا (باز از پرستش بتها) پرهیز نمی کنید؟

- ۲۴ جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم نوح که کافر شده بودند گفتند: این مرد بشری است همچون شما که می خواهد بر شما برتری جوید، اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد فرشتگانی نازل می کرد، ما چنین چیزی هرگز در نیاکان خود نشنیده ایم.

- ۲۵ او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است ، باید مدتی درباره او صبر کنید (تا مرگش فرا رسد، یا از این بیماری رهائی یابد).

تفسیر:

منطق کوردلان مغرور

از آنجا که در آیات گذشته ، سخن از توحید و معرفت خداوند و دلایل عظمت تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۵

او در جهان آفرینش بود، همین مطلب را در آیات مورد بحث و آیات آینده از زبان پیامبران بزرگ و در لابلای تاریخ آنها بیان می کند.

نخست از نوح نخستین پیامبر اولوالعزم و منادی توحید شروع کرده می گوید:
(ما نوح را به سوی قومش فرستادیم ، او به آنها گفت که ای قوم من ! الله خداوند یگانه یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست)) (و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).

((آیا با این بیان روشن از پرستش بتها پرهیز نمی کنید))؟ (افلا تتقون).

((اما جمعیت اشرافی ثروتمند و مغرور که چشمها را در ظاهر پر می کنند و از درون خالی هستند، از قوم او گفتند: این مرد تنها بشری همچون شما است با این قید که حس برتری جوئی در او تحریک شده و می خواهد بر شما مسلط شود و حکومت کند))! (فقال الملا الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان

یتفضل علیکم).

و به این ترتیب انسان بودنش را نخستین عیش دانستند و به دنبال آن متهمش ساختند که او یک فرد سلطه جو است و سخنانش از خدا و توحید و دین و آئین ، همه توطئه ای است برای رسیدن به این مقصود!

سپس افزودند: ((اگر خدا می خواست رسولی بفرستد حتما فرشتگانی را برای این منظور نازل می کرد)) (و لو شاء الله لانزل ملائكة).

و برای تکمیل این استدلال واهی گفتند: ((ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان پیشین خود نشنیده ایم که انسانی دعوی نبوت کند و خود را نماینده خدا بداند))! (ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین).

ولی این سخنان بی اساس در روح این پیامبر بزرگ اثر نکرد و نوح همچنان تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۶

به دعوت خود ادامه می داد و نشانه ای از برتری جوئی و سلطه طلبی در کار او نبود، لذا او را به اتهام دیگری متهم ساختند و آن اتهام ((جنون و دیوانگی)) بود که همه پیامبران الهی و رهبران راستین را در طول تاریخ به آن متهم ساختند، گفتند: ((او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است باید مدتی درباره او صبر کنید تا مرگ او فرا رسد و یا از این جنون شفا یابد))! (ان هو الا رجل به جنة فتر بصوا به حتی حین).

جالب اینکه آنها در این تهمت خود نسبت به این پیامبر بزرگ تعبیر به جنة را (دارای نوعی جنون است) به کار بردند، تا بر این واقعیت سرپوش نهند که زندگی این پیغمبر و سخنان او همگی بهترین نشانه عقل و دانش او است در حقیقت آنها می خواستند بگویند همه اینها درست است ، ولی جنون فنون و چهره های مختلفی دارد که در بعضی مظاهر عقل نیز هست!!

جمله فتر بصوا به حتی حین ممکن است اشاره به انتظار مرگ نوح باشد که مخالفان برای آن دقیقه شماری می کردند تا آسوده خاطر شوند، و ممکن است تاءکید بر نسبت جنون به او باشد یعنی انتظار بکشید تا از این بیماری بهبودی

یابد!

به هر حال آنها در سخنان خود سه نوع اتهام واهی و ضد و نقیض برای نوح قائل شدند، و هر یک را دلیل بر نفی رسالت او گرفتند.

نخست اینکه اصولاً ادعای رسالت از ناحیه بشر دروغ است! چنین چیزی سابقه نداشت اگر خدا می خواست باید فرشتگانی بفرستد.

دیگر اینکه او مرد سلطه جوئی است و این ادعا را وسیله ای برای رسیدن تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۷ به این هدف قرار داده است.

سوم اینکه او عقل درستی ندارد و آنچه می گوید: از این رهگذر است!

و از آنجا که پاسخ این ایرادها و اتهامات بی اساس و پریشان همه روشن بود و در آیات دیگر قرآن نیز آمده، قرآن در اینجا سخنی در این زمینه نمی گوید. زیرا از یکسو مسلم است رهبر انسان باید از جنس خود او باشد تا با نیازها و دردها و مسائل انسان آشنائی داشته باشد، بعلاوه همیشه پیامبران از جنس بشر بوده اند.

از سوی دیگر از زندگی پیامبران به خوبی روشن می شود که مسأله برادری و تواضع و نفی هر گونه سلطه جوئی از بارزترین صفاتشان بوده، و عقل و هوش و درایتشان نیز حتی بر دشمنانشان آشکار بوده و در لابلای گفته هاشان به آن اعتراف می کردند. المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۸

آیه ۲۶ - ۳۰

آیه و ترجمه

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي (۲۶)

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (۲۷)

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ

الظالمين (۲۸)

وَ قُلْ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۲۹)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَ إِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (۳۰)

ترجمه:

- ۲۶ (نوح) گفت پروردگارا مرا در برابر تکذیبهای آنان یاری کن.

- ۲۷ ما به نوح وحی کردیم که کشتی را در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد و آب از تنور بجوشد (که این نشانه فرا رسیدن طوفان است) از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن، و همچنین خانواده ات را، مگر آنها که قبلا وعده هلاکشان داده شده است تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۲۹

(اشاره به همسر نوح و فرزند ناخلف اوست) و دیگر درباره این ستمگران با من سخن مگوی که آنها همگی هلاک خواهند شد!

- ۲۸ و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید بگو ستایش خدائی را که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید.

- ۲۹ و بگو پروردگارا ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی.

- ۳۰ (آری) در این ماجرا آیات و نشانه هائی برای صاحبان عقل و اندیشه است و ما مسلما همگان را آزمایش می کنیم.

تفسیر:

پایان عمر یک قوم سرکش

در آیات گذشته بخشی از تهمتهای ناروائی را که دشمنان نوح به او زدند خواندیم ولی از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که اذیت و آزار این قوم سرکش تنها منحصر به این امور نبود بلکه با هر وسیله توانستند او را در فشار قرار دادند و آزار کردند، و نوح حداکثر تلاش و کوشش خود را در هدایت و نجات آنها

از چنگال شرک و کفر به خرج داد، هنگامی که از تلاشهای خود مایوس شد و جز گروه اندکی ایمان نیاوردند از خدا تقاضای کمک کرد چنانکه در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم:

((گفت : پروردگار! مرا در برابر تکذیبهایی که کردند یاری کن)) (قال رب انصرنی بما کذبون).

در اینجا فرمان پروردگار فرا رسید و مقدمات نجات نوح و یاران اندکش و نابودی مشرکان لجوج فراهم شد. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۰ ((ما به نوح وحی فرستادیم که کشتی را در حضور ما و طبق فرمان ما بساز)) (فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا و وحینا).

تعبیر ((باعیننا)) (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تلاش و کوشش تو در این راه در حضور ما است و تحت پوشش حمایت ما، بنابراین با فکر راحت و آسوده به راه خود ادامه ده و از هیچ چیز ترس و واهمه نداشته باش.

ضمناً تعبیر به ((وحینا)) نشان می دهد که نوح طرز کشتی ساختن و چگونگی آن را از وحی الهی آموخت ، و گرنه چنان چیزی - طبق نوشته تواریخ - تا آن زمان سابقه نداشت ، به همین دلیل نوح کشتی را آنچنان متناسب با مقصد و مقصود خود ساخت که هیچ کم و کسری در آن نبود!

سپس ادامه می دهد هنگامی که فرمان ما فرا رسد، و نشانه اش این است که آب از درون تنور خواهد جوشید، بدان زمان طوفان نزدیک شده است بلافاصله از تمام انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) انتخاب و در کشتی سوار کن)) (فاذا جاء امرنا و فار التنور فاسلک فیها من کل زوجین اثنین).

((و خانواده و دوستان با ایمانت را بر کشتی سوار نما، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است)) (اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندانش است) (واهلک الا من سبق علیه القول منهم).

و باز اضافه می کند: ((و دیگر درباره این ستمگران (که هم بر خویش ستم کردند و هم بر دیگران) با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد و جای

گفتگو نیست)) (و لا تخاطبني في الدين ظلموا انهم مغر قون).

البته این اخطار به خاطر آن بود که ممکن بود نوح تحت تاءثیر عواطف انسانی یا عاطفه پدر و فرزندی قرار گیرد و باز درباره آنها شفاعت کند در حالی که آنها دیگر شایسته شفاعت نبودند. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۱
در آیه بعد می فرماید: ((هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدی و استقرار یافتی خدا را به خاطر این نعمت بزرگ سپاس بجا آور و بگو حمد خدائی را که ما را از قوم ستمگر رهائی بخشید)) (فاذا استویت انت و من معک علی الفلک فقل الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین).

و بعد از حمد و ستایش خدا در برابر نخستین نعمت بزرگ او یعنی نجات از چنگال ظالمان ، از درگاهش چنین تقاضا کن ((و بگو: پروردگارا! مرا در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی)) (و قل رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین).

واژه ((منزل)) ممکن است ((اسم مکان)) باشد، یعنی بعد از پایان گرفتن طوفان کشتی ما را در سرزمینی فرود آور که دارای برکات فراوانی باشد و ما بتوانیم با آسودگی خاطر به زندگی خود ادامه دهیم.

و نیز ممکن است ((مصدر میمی)) باشد، یعنی ما را به طرز شایسته ای فرود آر چرا که بعد از پایان گرفتن طوفان به هنگام نشستن کشتی بر زمین ، خطرات زیادی این سرنشینان را تهدید می کرد، نبودن جای مناسب برای زندگی ، کمبود غذا، انواع بیماریها، نوح از خدا می خواهد که او را به نحوی سالم و شایسته بر زمین فرود آورد.

و بالاخره آخرین آیه مورد بحث اشاره به مجموع این داستان کرده می گوید: ((در این ماجرای نوح و پیروزی بر ستمکاران و مجازات این قوم سرکش به شدیدترین وجه ، آیات و نشانه هائی برای صاحبان عقل و اندیشه است))!(ان فی ذلک لآیات).

((و ما به طور مسلم همگان را آزمایش می کنیم)) (و ان کنا لمبتلین تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۲)

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که ما قوم نوح را کرارا آزمودیم و هنگامی که از عهده آزمایشها برنیامدند هلاکشان کردیم.

و نیز ممکن است اشاره به این باشد که ما همه انسانها را در هر عصر و زمان آزمایش می کنیم و آنچه در آیات فوق گفته شد مخصوص مردم عصر نوح نبود، بلکه در همه اعصار و قرون در اشکال مختلف، آزمایشها صورت می گیرید، و در این آزمایشها آنها که خار راه تکامل بشرند از سر راه برداشته می شوند، تا بشریت به سیر تکاملی خود همچنان ادامه دهد.

جالب اینکه در آیات فوق، تنها به مساعله ساختن کشتی و سوار شدن نوح و یارانش بر آن اکتفا شده و اما اینکه سرانجام گنهکاران به کجا رسید پیرامون آن سخنی به میان نیامده چرا که با وعده الهی ((انهم مغرقون)) مسلم می شود چنین سرنوشتی دامان آنها را گرفته، چرا که وعده اش تخلف ناپذیر است.

ذکر این معنی نیز لازم است که درباره قوم نوح و مبارزه آنها با این پیامبر بزرگ و سرنوشت دردناک آنان و ماجرای کشتی ساختن و جوشیدن آب از تنور و وقوع طوفان و غرق فرزندان نوح، سخن بسیار است که ما قسمت زیادی از آن را در سوره هود جلد نهم از صفحه ۶۸ تا صفحه ۱۲۵ مشروحا آورده ایم و به خواست خدا بخش دیگری هم در تفسیر سوره نوح خواهد آمد. المؤمنون تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۳

آیه ۳۱ - ۴۱

آیه و ترجمه

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۳۱)

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۲)

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳)

وَأَلْنِ أَنْ أَطْعَمَكُمْ بِشَرًّا مِثْلِكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَحْسِرُونَ (۳۴)

أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظْمًا أَنْكُمْ مَخْرَجُونَ (۳۵)

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۳۶)

إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷)

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸)

قَالَ رَب انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (۳۹)

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَدِيمِينَ (۴۰)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُنَاءً فَبُعْدًا لِلظَّالِمِينَ (۴۱) تفسیر نمونه جلد ۱۴
صفحه ۲۳۴

ترجمه:

- ۳۱ سپس بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم.

- ۳۲ و در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را بپرستید،
جز او معبودی برای شما نیست آیا (با این همه از شرک و بت پرستی) پرهیز
نمی کنید؟!

- ۳۳ ولی اشرافیان خود خواه قوم او که کافر شده بودند و لقای آخرت را تکذیب
کرده بودند و ناز و نعمت در زندگی دنیا به آنها داده بودیم گفتند: این بشری است
مثل شما! از آنچه شما می خورید می خورد و از آنچه می نوشید می نوشد!

- ۳۴ و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید مسلماً زیانکارید.

- ۳۵ آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مرید و خاک و استخوان شدید بار
دیگر (از قبرها) خارج می شوید؟ تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۵

- ۳۶ هیهات ، هیهات از این وعده هائی که به شما داده می شود!

- ۳۷ غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست ، پیوسته گروهی از ما می
میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرید و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

- ۳۸ او فقط مرد دروغگوئی است که بر خدا افترا بسته و ما هرگز به او ایمان
نخواهیم آورد.

- ۳۹ عرض کرد، پروردگار! مرا در برابر تکذیبهای آنها یاری فرما.
- ۴۰ (خداوند) فرمود: به زودی آنها از کار خود پشیمان خواهند شد. (اما زمانی که سودی به حالشان ندارد).
- ۴۱ سرانجام صیحه آسمانی آنها را به حق فرو گرفت و ما آنها را همچون خاشاک بر سیلاب قرار دادیم دور باد از رحمت خدا قوم ستمگر!

تفسیر:

سرنوشت غم انگیز یک قوم دیگر (قوم ثمود) این آیات به بحث پیرامون اقوام دیگری که بعد از نوح (علیه السلام) بر سر کار آمدند پرداخته و منطق آنها را که هماهنگ منطق کفار پیشین بوده، و همچنین سرنوشت دردناکشان را شرح می دهد، و بحثهایی را که در آیات گذشته ذکر شد تکمیل می کند.

نخست می گوید: ((ما بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم و قوم تازه ای به روی کار آمدند)) (ثم انشاننا من بعدهم قرنا آخرین).

((قرن)) از ماده ((اقتران)) به معنی نزدیکی است، لذا به جمعیتی که در عصر واحد زندگی می کنند قرن گفته می شود، و گاه به زمان آنها نیز قرن می گویند، اندازه گیری مدت قرن به سی سال یا صد سال صرفاً جنبه قراردادی دارد و تابع سنتهای اقوام مختلف می باشد.

از آنجا که بشر نمی تواند بدون یک رهبر الهی باشد خداوند پیامبر بزرگی تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۶

را برای نشر دعوت توحید و آئین حق و عدالت به سوی آنها فرستاد چنانکه آیه بعد می گوید: ((ما در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را بپرستید و جز او معبودی برای شما نیست)) (فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله ما لكم من اله غیره).

این همان چیزی بود که نخستین پایه دعوت همه پیامبران را تشکیل می داد این ندای توحید بود که زیر بنای همه اصلاحات فردی و اجتماعی است.

سپس این رسول الهی برای تاءکید بیشتر به آنها می گفت : ((آیا در برابر این دعوت صریح باز هم از شرک و بت پرستی پرهیز نمی کنید)) (افلا تتقون).

در اینکه این قوم کدامیک از اقوام بودند؟ و پیامبرشان چه نام داشت ؟ مفسران با بررسی آیات مشابه آن در قرآن دو احتمال داده اند:

نخست اینکه منظور ((قوم ثمود است)) که در سرزمینی در شمال حجاز زندگی می کردند و پیامبر بزرگ الهی ((صالح)) برای هدایت آنها مبعوث شد، آنها کفر ورزیدند و راه طغیان پیش گرفتند، سرانجام به وسیله صیحه آسمانی (صاعقه ای مرگبار) از میان رفتند.

شاهد این تفسیر مجازات ((صیحه)) است که در پایان آیات مورد بحث برای آنها ذکر شده ، و در سوره هود آیه ۶۷ نیز صریحا در باره ((قوم صالح)) آمده است

دیگر اینکه منظور ((قوم عاد)) است که پیامبرشان ((هود)) بود و در بعضی از آیات قرآن سرگذشت آنها بلافاصله بعد از سرگذشت نوح آمده و این خود قرینه‌ای بر این تفسیر است.

اما با توجه به اینکه مجازات این قوم طبق آیات ۶ و ۷ سوره ((الحاقه)) تندباد شدیدی بود که هفت شب و هشت روز آنها را در هم می کوبید روشن می شود تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۷ تفسیر اول صحیحتر است.

به هر حال ببینیم عکس العمل این قوم سرکش در برابر ندای توحیدی این پیامبر بزرگ چه بود؟ قرآن در آیه بعد می گوید: ((آن جمعیت اشرافی خودخواه که خداوند یگانه را انکار کردند و لقای آخرت و رستاخیز را تکذیب نمودند و ما آنها را نعمت فراوانی در این زندگی دنیا بخشیده بودیم گفتند: این فقط انسانی است مثل شما، از آنچه شما می خورید می خورد، و از آنچه می نوشید می نوشد)) (و قال الملا من قومه الذین کفروا و کذبوا بقاء الاخره و اترفناهم فی الحیاة الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاكلون منه و یشرب مما تشربون).

آری جمعیتی که در ناز و نعمت به سر می بردند و به تعبیر قرآن ((ملا)) بودند (ظاهری چشم پر کن و درونی از نور حق تهی داشتند) چون دعوت این پیامبر بزرگ را مخالف هوسهای خود می دیدند، و مزاحم منافع نامشروع و استکبار و برتری جوئی بی دلیشان مشاهده می کردند و به خاطر همین ناز و نعمتها از خدا دور افتاده بودند و سرای آخرت را انکار نمودند، به ستیزه بر خواستند ، درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح داشتند.

آنان انسان بودن این رهبران الهی و خوردن و نوشیدن آنها را همانند سایر مردم دلیلی بر نفی رسالتشان گرفتند، در حالی که این خود تاءییدی بر رسالت این بزرگ مردان بود که آنها از میان توده های مردم برمی خاستند که دردها و نیازها - شان را بخوبی درک کنند.

سپس به یکدیگر گفتند: ((اگر شما بشری همانند خودتان را اطاعت کنید بطور قطع زیانکاری!))! (و لئن اطعم بشرًا مثلکم انکم اذا لخاسرون). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۸

این کوردلان توجه به این نکته نداشتند که خودشان انتظار داشتند مردم در این وسوسه های شیطانی از آنان پیروی کنند و برای مبارزه با این پیامبر همصدا شوند، اما با این حال پیروی از کسی را که از کانون وحی کمک می گیرید و قلبش به نور علم پروردگار روشن است عیب می شمردند و مخالف آزادی و حریت انسان!

سپس به انکار معاد که همیشه قبول آن سدی بر سر راه خودکامگان و هوسرانان بود پرداختند و گفتند: ((آیا این مرد به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان (پوسیده) شدید باز هم از قبرها بیرون می آئید و حیات نوینی را آغاز می کنید!))؟! (ایعدکم انکم اذا متم و کنتم ترابا و عظاما انکم مخرجون).

((هیئات ! هیئات ! از این وعده هایی که به شما داده می شود)) (وعده های بی اساس و تو خالی!) (هیئات هیئات لما توعدون).

اصلا مگر ممکن است انسانی که مرد و خاک شد و ذرات آن به هر سو پراکنده گشت باز هم به زندگی باز گردد؟ چنین چیزی محال است محال!!

سپس با این سخن انکار معاد را تاءکید بیشتری کردند که ((غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست ، پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرید، و بعد از مرگ دیگر هیچ خبری نیست ! و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد))! (ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعوثین). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۹

سرانجام به عنوان یک جمع بندی در اتهامی که نسبت به پیامبرشان داشتند چنین گفتند: ((او فقط مرد دروغگوئی است که بر خدا افترا بسته ، و به همین دلیل ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد))! (ان هو الا رجل افتری علی الله کذبا و ما نحن له بمؤمنین).

نه رسالتی از طرف خدا دارد، و نه وعده های رستاخیز او درست است ، و نه برنامه های دیگرش ، به همین دلیل یک آدم عاقل به او ایمان نخواهد آورد. هنگامی که غرور و طغیان آنها از حد گذشت و تمام پرده های حیا را دریدند ، و بی شرمی را در انکار رسالت و معجزات و دعوت انسانساز پیامبرشان را به آخرین حد رساندند، و خلاصه بر همه آنها اتمام حجت شد، این پیامبر بزرگ الهی رو به درگاه خدا کرد و ((گفت : پروردگارا مرا در مقابل تکذیبهای آنها یاری کن ((قال رب انصرنی بما کذبون)).

آنها هر چه توانستند گفتند و هر تهمتی می خواستند زدند، تو مرا کمک فرما. ((و از سوی پروردگار به او گفته شد که آنها به زودی از کار خود پشیمان خواهند گشت)) و میوه درخت تلخی را که نشانده اند خواهند چشید)) (قال عما قلیل لیصبحن نادمین).

اما زمانی پشیمان می شوند که سودی ندارد و راه بازگشت بسته است. و همین طور شد ((ناگهان صیحه آسمانی آنها را به حق زیر ضربات خود فرو گرفت)) (فاخذتهم الصیحة بالحق).

صاعقه ای مرگبار با صدائی وحشت انگیز و مهیب فرود آمد، همه جا را تکان داد و در هم کوبید و ویران کرد، و اجساد بی جان آنها را روی هم ریخت ،

بقدری تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۰

سریع و کوبنده بود که حتی قدرت فرار از خانه هاشان پیدا نکردند و در درون همان خانه هایشان مدفون گشتند چنانکه قرآن در پایان این آیات می گوید:

((ما آنها را همچون خار و خاشاک در هم کوبیده شده روی سیلاب قرار دادیم))
(فجعلناهم غثاء).

((دور باد از رحمت خداوند قوم ستمگر))! (فبعدا للقوم الظالمین).

نکته ها:

- از زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن

در آیات فوق رابطهای میان ((اتراف)) (زندگی اشرافی و پرناز و نعمت) و ((کفر و تکذیب لقای پروردگار دیده می شود، و به راستی چنین است، چرا که صاحبان این گونه زندگانی معمولاً تمایل به آزادی بی قید و شرط برای هر گونه کامجویی و بهره گیری از لذائذ حیوانی دارند، و پر واضح است که قبول مراقبت الهی و همچنین دادگاه بزرگ رستاخیز مانع مهمی در این راه است، هم آرامش وجدانشان را بر هم می زند، و هم زبان مردم را به روی آنها باز می کند.

لذا این گونه افراد یکباره طوق عبودیت پروردگار را از گردن بر می دارند، و راه انکار مبدء و معاد را پیش می گیرند و به تعبیری که در آیات فوق خواندیم می گویند: زندگی همین است و بس و هیچ خبر دیگری نیست و هر کس غیر این بگوید دروغگو است! دم غنیمت است و این چهار روزه عمر را باید خوش بود، از هر چمنی باید گلی چید و از هر وسیله لذتی لذت جست! و اینچنین خلافکاریها و زشتیهای اعمال خود را توجیه می کنند.

از این گذشته فراهم ساختن چنان زندگی پر زرق و برق بدون غصب حقوق دیگران و ظلم و ستم معمولاً ممکن نیست، تا رسالت پیامبران و قیامت را انکار نکنند تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۱

این راه برای آنها هموار نخواهد شد، و اینجاست که می بینیم اکثریت کسانی که دارای چنین زندگی هستند به همه چیز پشت پا می زنند و با دیده تحقیر و انکار به

همه چیز می نگرند.

این بینوایان کور دل و اسیران چنگال هوی و هوس از سایه اطاعت و لطف پروردگار بیرون می روند، ولی طوق عبودیت هوی و هوس و شهوت را بر گردن می نهند، و خود بنده بندگان دگر می شوند، افکاری منحط، ارواحی آلوده، و دل‌هائی سیاه و تاریک دارند، دورنمای زندگی آنها شاید برای بعضی جالب باشد اما از نزدیک وحشتناک است چرا که نا آرامی حاصل از گناه و ترس از زوال نعمتها و مرگ فکر آنها را همواره در اضطراب فرو می برد.

- ۲ ((تراب)) و ((عظام))

((تراب)) به معنی خاک و ((عظام)) به معنی استخوانها است، معمولا بدن انسان نخست تبدیل به استخوانهای پوسیده و سپس خاک می شود، بنابراین جای این سؤال باقی است که چرا در آیه فوق، تراب بر عظام مقدم داشته شده است؟

این تعبیر ممکن است اشاره به دو بخش مختلف بدن آدمی باشد نخست گوشتها فرو میریزد و خاک می شود و استخوانها سالها بعد از آن باقی می ماند و سپس می پوسد و از بین می رود.

این احتمال نیز قابل توجه است که تراب اشاره به نیاکان بسیار قدیم باشد که همگی خاک شدند و عظام اشاره به پدران که استخوانهای پوسیده آنها باقی است . تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۲

- ۳ غناء چیست؟

در آیات فوق خواندیم که ((قوم ثمود)) بر اثر صیحه آسمانی همچون ((غناء)) گشتند، غناء در اصل به معنی گیاهان خشکیده ای است که به صورت بسیار در هم ریخته بر روی سیلاب قرار دارد، همچنین به کف‌هائی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود نیز غناء می گویند.

تشبیه اجساد بی جان آنها به غناء اشاره به نهایت ضعف و ناتوانی و در هم شکستگی و بی ارزش بودن آنها است، چرا که خاشاک روی سیلاب از هر چیز بی ارزشتر و سبکتر است نه از خود اراده ای دارد و نه بعد از گذشتن و فرو نشستن سیلاب اثری از آن باقی می ماند.

در مورد صیحه آسمانی ، شرح مبسوطی در جلد نهم صفحه ۱۶۴ (ذیل آیه ۶۷ سوره هود) داشتیم ، البته این مجازات منحصر به قوم ثمود نبود بلکه چند قوم گنهگار با همین عذاب الهی نابود شدند که شرح آن را در همانجا بیان کردیم.

- ۴ یک سرنوشت عمومی

جالب اینکه در آخرین جمله از آیات مورد بحث ، مسأله را از صورت خصوصی بیرون آورده و به صورت یک قانون کلی و همگانی بیان می کند و می فرماید: دور باد قوم ستمگر از رحمت خدا، و این در حقیقت نتیجه گیری نهائی از کل این آیات است که آنچه در این ماجرا گفته شد از انکار و تکذیب آیات الهی و انکار معاد و رستاخیز و نتیجه دردناک آنها، مخصوص جمعیت و گروه معینی نیست ، بلکه همه ستمگران را در طول تاریخ شامل می شود.

المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۳

آیه ۴۲ - ۴۴

آیه و ترجمه

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (۴۲)

مَا تَسِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَنْزِرُونَ (۴۳)

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهُ كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۴)

ترجمه:

- ۴۲ سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم.

- ۴۳ هیچ امتی بر اصل و سر رسید حتمیش پیشی نمی گیرد و از آن نیز تاءخیر نمی کند.

- ۴۴ سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم ، هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می آمد او را تکذیب می کردند ولی ما این امتهای سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم و آنها را احادیثی قرار دادیم (چنان محو

شدند که تنها نام و گفتگویی از آنها باقی ماند) دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند!

تفسیر:

اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند پس از پایان داستان قوم ثمود، قرآن در آیات مورد بحث اشاره به اقوام دیگری که بعد از آنها و قبل از موسی (علیه السلام) روی کار آمدند کرده، می گوید: ((بعد از آنان جمعیت‌های دیگری را روی کار آوردیم)) (ثم انشاننا من بعدهم قرونا آخرین). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۴ چرا که این قانون و سنت خداوند بزرگ است که فیض خود را قطع نمی کند و اگر گروهی مانعی بر سر راه تکامل نوع بشر شدند آنها را کنار زده و این قافله را در مسیرش همچنان پیش می برد.

اما این اقوام و طوائف گوناگون هر کدام دارای زمان و اجل معینی بودند و ((هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی گیرند و از آن عقب نمی افتند)) (ما تسبق من امة اجلها و ما يستاخرون).

بلکه هنگامی که فرمان قطعی پایان حیات آنها صادر می شد از میان می رفتند، نه یک لحظه زودتر و نه دیرتر.

((اجل)) به معنی عمر و مدت چیزی است، و گاه به نقطه پایان و انتها نیز اجل گفته می شود، مثل اینکه می گوئیم: اجل فلان بدهی فلان زمان است (یعنی سر رسید آن).

البته ((اجل)) همانگونه که قبلا هم گفته ایم دو گونه است: ((حتمی)) و ((مشروط یا معلق)).

اجل حتمی زمان پایان قطعی عمر شخص یا قوم یا چیزی است که هیچگونه دگرگونی در آن امکان ندارد، ولی اجل مشروط یا معلق زمانی است که با دگرگون شدن شرائط و موانع ممکن است کم و زیاد بشود، قبلا در این زمینه بقدر کافی صحبت کرده ایم.

به هر حال روشن است که آیه فوق به اجل حتمی اشاره می کند.

آیه بعد ناظر به این حقیقت است که دعوت پیامبران در طول تاریخ هیچگاه تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۵

قطع نشده ، می فرماید: ((ما سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم ((ثم ارسلنا رسلنا تترأ)).

((تترأ)) از ماده ((وتر)) به معنی پی در پی در آمدن است ، و تواتر اخبار به معنی خبرهائی است که یکی بعد از دیگری می رسد و از مجموعه آنها انسان یقین پیدا می کند، این ماده در اصل از ((وتر)) به معنی ((زه کمان)) گرفته شده است چرا که زه به کمان چسبیده و پشت سر آن قرار گرفته است و دو سر کمان را به هم نزدیک می کند، (از نظر ساختمان کلمه ، ((تترأ)) در اصل ((وترأ)) بوده که واو آن تبدیل به ((ت)) شده).

به هر حال این معلمان آسمانی یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند، ولی اقوام سرکش همچنان بر کفر و انکار خود باقی بودند، به طوری که ((هر زمان رسولی برای هدایت امتی می آمد او را تکذیب می کردند)) (کَلِمَا جَاءَ أُمَّةٍ رَسُولَهَا كَذِبًا).

هنگامی که این کفر و تکذیب از حد گذشت و بقدر کافی اتمام حجت شد ((ما این امتهای سرکش را یکی بعد از دیگری هلاک نمودیم و از صفحه روزگار محوشان کردیم)) (فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا).

آنچنان نابود شدند که تنها گفتگویی از آنها در میان مردم باقی ماند آری ((ما آنها را احادیثی قرار دادیم)) (و جعلناهم احادیث).

اشاره به اینکه گاه امتی منقرض می شود اما نفرات و آثار چشمگیری از آنها در گوشه و کنار به صورت پراکنده باقی می ماند، ولی گاه چنان نابود می شود که جز اسمی از آنها بر صفحات تاریخ یا در گفتگوهای مردم باقی نمی ماند و این امتهای سرکش و طغیانگر از دسته دوم بودند.

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۶

و در پایان آیه ، همچون آیات پیشین می گوید: ((دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند)) (فبعدا لقوم لا یؤمنون).

آری این سرنوشت‌های دردناک نتیجه بی ایمانی آنها بود، و به همین دلیل مخصوص آنها نیست ، هر گروه بی ایمان و سرکش و ستمگر خواه ناخواه به چنین سرنوشتی گرفتار می شود، چنان نابود می گردد که تنها نامی از او در صفحات تاریخ و گفتگوها باقی می ماند.

آنها نه تنها در این دنیا دور از رحمت خدا بودند که در سرای دیگر نیز از رحمت الهی دورند، چرا که تعبیر آیه ، مطلق است و همه را شامل می شود. المؤمنون تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۷

آیه ۴۵ - ۴۹

آیه و ترجمه

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِينٍ (۴۵)

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (۴۶)

فَقَالُوا أَ نُوْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عِبْدُونَ (۴۷)

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (۴۸)

وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتٰبَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹)

ترجمه:

- ۴۵ سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم.

- ۴۶ به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او، اما آنها استکبار کردند و اصولاً مردمی برتری جو بودند.

- ۴۷ آنها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم ، در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) ما را پرستش می کنند (و بردگان ما هستند).

- ۴۸ (آری) آنها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند.

- ۴۹ ما به موسی کتاب آسمانی دادیم ، شاید آنها (بنی اسرائیل) هدایت شوند.

تفسیر:

قیام موسی و نابودی فرعونیان فرا می رسد
تا اینجا سخن در باره اقوامی بود که پیش از موسی (علیه السلام) پیامبر
اولوالعزم تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۸
پروردگار روی کار آمدند و رفتند، اما در آیات مورد بحث اشاره بسیار کوتاهی
به قیام موسی و هارون در برابر فرعونیان و سرانجام کار این قوم مستکبر کرده
می فرماید:

((سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل آشکار و روشن فرستادیم
((ثم ارسلنا موسی و اخاه هارون بایاتنا و سلطان مبین) .

در اینکه منظور از ((آیات)) و ((سلطان مبین)) چیست ؟ و این دو، چه تفاوتی
با هم دارند؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی کرده اند:

۱ - بعضی گفته اند منظور از آیات ، معجزاتی است که خداوند به موسی بن
عمران داد (آیات نه گانه) و منظور از ((سلطان مبین))، منطق نیرومند و دلایل
داندانشکن موسی (علیه السلام) در برابر فرعونیان است.

۲ - دیگر اینکه مراد از ((آیات)) همه معجزات موسی است و منظور از
(سلطان مبین)) بعضی از معجزات مهم مانند معجزه ((عصا)) و ((ید بیضاء))
است ، چرا که اینها از ویژگی خاصی برخوردار بودند که موجب سلطه و
پیروزی آشکار موسی بر فرعونیان می شد.

۳ - این احتمال را نیز بعضی داده اند که ((آیات)) اشاره به آیات تورات و بیان
احکام و مانند آن است ، و ((سلطان مبین)) اشاره به معجزات موسی است.

ولی با توجه به موارد استعمال ((سلطان مبین)) در قرآن مجید، تفسیر اول
نزدیکتر به نظر می رسد چرا که در موارد متعددی کلمه ((سلطان)) یا ((سلطان
مبین)) در قرآن به معنی دلیل و منطق روشن آمده است . تفسیر نمونه جلد ۱۴

صفحه ۲۴۹

آری موسی و برادرش هارون با این آیات و سلطان مبین را فرستادیم ((به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی و مغرور او)) (الی فرعون و ملاه).

چرا تنها سخن از ملا (جمعیت اشرافی مرفه و مغرور) می گوید و نمیفرماید آن دو را به سوی همه مردم مصر فرستادیم ، اشاره به اینکه ریشه همه فساد، اینها بودند و اگر اینها اصلاح می شدند، بقیه ، کارشان آسان بود، و از این گذشته آنها سردمداران و دستاندرکاران کشور بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد مگر اینکه سردمدارانش اصلاح شوند.

((ولی فرعون و اطرافیانش ، استکبار کردند و زیر بار آیات حق و سلطان مبین نرفتند (فاستکبروا)).

((و اصولاً آنها مردمی برتری جو و سلطه طلب بودند)) (و کانوا قوما عالین).

تفاوت جمله ((استکبروا)) با جمله ((کانوا قوما عالین)) ممکن است از این نظر باشد که جمله نخست ، اشاره به استکبار آنها در برابر دعوت موسی است ، و جمله دوم اشاره به این است که استکبار همیشه جزء برنامه آنها و بافت فکر و روحشان بود.

این احتمال نیز وجود دارد که اولی اشاره به استکبار آنها، و دومی اشاره به این باشد که آنها از قدرت و زندگی برتری برخوردار بودند و همین عامل مهم استکبارشان بود.

یکی از نشانه های روشن برتری جوئی آنها این بود که ((گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) بندگان و بردگان ما هستند))؟! (و قالوا انؤ من لبشرین مثلنا و قومها لنا عابدون). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۰

نه تنها ما نباید زیر بار آنها برویم ، بلکه آنها همیشه باید بندگان ما کنند!

آنها پیامبران را متهم به برتری جوئی و سلطه طلبی می کردند در حالی که خودشان بدترین سلطه جو بودند و آثار این خوی زشت در این گفتارشان به خوبی نمایان است.

به هر حال با این استدلال‌ها واهی به مخالفت با حق بر خاستند ((و موسی و هارون را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک و نابود شدند)) و ملک و حکومتشان بر باد رفت (فكذبوهما فکانوا من المهلكين).

و سرانجام به این ترتیب دشمنان اصلی بنی اسرائیل که سد راه دعوت موسی و هارون بودند از میان رفتند، و دوران آموزش و تربیت الهی بنی اسرائیل فرا رسید.

در همین مرحله بود که خداوند تورات را بر موسی نازل کرد و بنی اسرائیل را به انجام برنامه های آن دعوت نمود، چنانکه در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((ما به موسی کتاب آسمانی دادیم تا بنی اسرائیل در سایه آن هدایت شوند)) (و لقد آتینا موسی الكتاب لعلهم یهدون).

قابل توجه اینکه در آیات گذشته در مرحله مبارزه با فرعونیان سخن از موسی و برادرش هارون در میان بود، و تمام ضمیرها به صورت تثنیه آمده ، ولی در اینجا که سخن از نزول کتاب آسمانی است تنها از موسی بحث شده ، زیرا او پیامبر اولوا العزم و صاحب کتاب و شریعت تازه بود، بعلاوه هنگام نزول تورات او در کوه طور بود و برادرش هارون در میان جمعیت بنی اسرائیل باقی ماند.

المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۱

آیه ۵۰

آیه و ترجمه

وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ ءَاوَيْنَهُمَا إِلَى رُبُوعٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ (۵۰)

ترجمه:

- ۵۰ ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش (مریم) را نشانه خود قرار دادیم و آنها را در سر زمین بلندی که آرامش و امنیت و آب جاری داشت جای دادیم.

تفسیر:

آیتی دیگر از آیات خدا

در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه و مختصری به حضرت مسیح (علیه السلام) و همچنین مادرش مریم کرده می گوید: ((ما فرزند مریم و مادرش را نشانه ای از عظمت و قدرت خود قرار دادیم)) (و جعلنا ابن مریم و امه آیه).

تعبیر به ((ابن مریم)) بجای ((عیسی)) برای توجه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر و بدون دخالت پدري به فرمان پروردگار متولد شد، و این تولد خود از آیات بزرگ قدرت پروردگار بود.

و از آنجا که این تولد استثنائی رابطه ای با عیسی و رابطه ای با مادرش مریم دارد هر دو را به عنوان یک آیه و نشانه می شمرد چرا که این دو (تولد فرزندی بدون دخالت پدر و همچنین باردار شدن مادری بدون تماس با مرد) در واقع یک حقیقت بودند با دو نسبت متفاوت.

سپس به بخشی از نعمتها و مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده اشاره کرده می گوید: ((ما آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش و امنیت و آب جاری بود جای دادیم)) (و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین).

((ربوه)) از ماده ((ربا)) به معنی زیادی و افزایش است و در اینجا به معنی سرزمین تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۲ بلند می باشد.

((معین)) از ماده ((معن)) (بر وزن شان) به معنی جریان آب است، بنابراین ماء معین به معنی آب جاری است، بعضی نیز آن را از ماده ((عین)) یعنی آبی که ظاهر است و با چشم دیده می شود دانسته اند.

به هر حال این جمله اشاره سر بستهای است به محل امن و امان و پر برکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد، تا از شر دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام وظائف خویش بپردازند.

اما اینکه این محل کدام نقطه بوده است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.

بعضی آن را ناصره (از شهرهای شامات) زادگاه حضرت مسیح (علیه السلام)

می دانند، چرا که به هنگام تولدش گروهی از دشمنان که خبر تولد او و آینده وی را اجمالاً دریافته بودند در صدد نابودیش بر آمدند، اما خدا او را در آن محل امن و امان و پر نعمتی حفظ کرد.

بعضی دیگر آن را اشاره به سرزمین مصر می دانند چرا که عیسی و مادرش مریم مدتی از عمر خود را برای نجات از چنگال دشمنان به سرزمین مصر پناه بردند.

بعضی دیگر آن را به سرزمین ((دمشق)) و بعضی سرزمین ((رملة)) (یکی از شهرهای شمال شرقی بیت المقدس) تفسیر کرده اند چرا که مسیح و مادرش در هر یک از این مناطق، قسمتی از عمر خود را گذراندند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق اشاره به محل تولد مسیح (علیه السلام) در بیابان بیت المقدس باشد، جایی که خداوند آن را محل امنی برای این مادر و فرزند تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۳ قرار داد، و آب گوارا در آن جاری ساخت و از درخت خشکیده خرما به او روزی مرحمت کرد.

و در هر صورت آیه دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت به رسولان خود و کسانی که از آنها حمایت می کردند، و نشان می دهد که اگر تمام تیغهای جهان از جا حرکت کنند تا رگی را ببرند تا خدا نخواهد توانائی نخواهند داشت، و هرگز تنهائی و یاران اندک آنها سبب شکستشان نخواهد شد. المؤمنون تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۴

آیه ۵۱ - ۵۴

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱)

وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲)

فَنَقُطِعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳)

فَذَرُهُمْ فِي غَمَرَاتِهِمْ حَتَّى حِينٍ (۵۴)

ترجمه:

۵۱ - ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه انجام می دهید آگاهم.

۵۲ - همه شما امت واحدی هستید و من پروردگار شمایم از مخالفت فرمان من بپرهیزید.

۵۳ - اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند (و عجب اینکه) هر گروه، به آنچه نزد خود دارند خوشحالند! ۵۴ - آنها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد. (یا گرفتار عذاب الهی شوند).

تفسیر:

همگی امت واحدید

در آیات پیشین سخن از سرگذشت پیامبران و امت‌هایشان بود، در نخستین تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۵

آیه مورد بحث همه را مخاطب ساخته چنین می گوید: ((ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه و طیب تغذیه کنید و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه شما عمل می کنید آگاهم)) (یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم).

فرق میان شما و دیگر انسانها این نیست که شما صفات بشری همانند نیاز به تغذیه ندارید، تفاوت این است که شما حتی تغذیه را نیز به عنوان یک وسیله تکامل پذیرفته اید و به همین دلیل برنامه شما خوردن از طیبات و پاکیزه ها است در حالی که مردمی که خوردن را هدف نهائی خود قرار داده اند به هیچ وجه مقید به این برنامه نیستند، به دنبال چیزی می روند که هوس حیوانی آنها را اشباع کند خواه خبیث باشد یا طیب.

و با توجه به اینکه نوع تغذیه در روحيات انسان مسلما مؤثر است و غذاهای مختلف، آثار اخلاقی متفاوتی دارد ارتباط این دو جمله روشن می شود که می

فرماید: ((از غذاهای پاکیزه بخورید)) و ((عمل صالح انجام دهید)).

در روایات اسلامی نیز می‌خوانیم خوردن غذای حرام جلو استجابت دعای انسان را می‌گیرد، حدیث معروفی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده شاهد این مدعی است: مردی خدمتش عرض کرد دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود: طهر ماکلتک و لا تدخل بطنک الحرام: ((غذای خود را پاک کن، و از هر گونه غذای حرام بپرهیز)).!

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله انی بما تعملون علیم (من از آنچه انجام می‌دهید آگاهم) خود دلیل مستقلی برای انجام عمل صالح است، چرا که وقتی انسان بداند کسی همواره ناظر عمل او است که چیزی بر او مخفی نمی‌شود تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۶

و حساب اعمال او را دقیقاً نگاه می‌دارد، بدون شک این توجه در اصلاح عمل او مؤثر است.

و از این گذشته تعبیرات آیه فوق از طریق برانگیختن حس شکرگزاری انسان در برابر نعمتهای پاکیزه ای که نصیب او شده نیز روی اعمال انسان مؤثر است.

به این ترتیب در این آیه از سه جهت برای انجام عمل صالح کمک گرفته شده است: از جهت تاءثیر غذای پاک بر صفای قلب، و از جهت تحریک حس شکر - گزاری، و از جهت توجه دادن به اینکه خدا شاهد و ناظر اعمال آدمی است.

و اما واژه ((طیب)) چنانکه قبلاً هم گفته ایم به معنی هر چیز پاک و پاکیزه در مقابل ((خبیث)) (ناپاک) است، راغب در مفردات می‌گوید: ((طیب)) در اصل به معنی هر امر لذتبخش است خواه حواس انسان از آن لذت ببرد و یا روح و جان انسان، ولی در شرع به معنی چیزی است که پاک و حلال باشد.

به هر حال بسیاری از بحثهای قرآن پیرامون طیب و طیبات دور می‌زند:

- به پیامبران دستور می‌دهد تنها از غذای طیب تغذیه کنند.

- نه تنها به پیامبران، به همه مؤمنان خطاب می‌کند: یا ایها الذین آمنوا کلوا من

طیبات ما رزقناکم، ((ای کسانی که ایمان آوردید از طیباتی که به شما روزی

داده ایم بخورید)) (بقره - ۱۷۲).

- اعمال و سخنانی به مقام قرب او راه مییابند که طیب و پاک باشند الیه یصعد
الكلم الطيب و العمل الصالح یرفعه : ((کلمات طیب به مقام قرب او صعود می
کند و عمل صالح را بالا می برد)) (فاطر - ۱۰).

- و نیز یکی از افتخارات بزرگی که خداوند به انسان داده ، و به عنوان یکی از
نشانه های برتری او بر سایر موجودات می شمرد استفاده از طیبات است و لقد
کرما بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات تفسیر نمونه جلد
۱۴ صفحه ۲۵۷

و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا: ((ما فرزندان آدم را اکرام کردیم و
بزرگ داشتیم ، و آنها را در خشکی و دریا بر مرکبهای حمل نمودیم ، و از
روزیهای طیب و پاکیزه به آنها بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت
دادیم)) (اسراء - ۷۰).

در یک حدیث کوتاه و پر معنی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و
سلم) نیز این حقیقت بازگو شده است فرمود: یا ایها الناس ! ان الله طیب لا یقبل
الا طیبا: ای مردم ! خداوند پاک و پاکیزه است و جز عمل پاک و پاکیزه چیزی را
قبول نمی کند.))

سپس آیه بعد همه پیامبران و پیروان آنها را به توحید و تقوی دعوت کرده چنین
می گوید: ((همه شما امت واحدی هستید)) (و تفاوتهای میان شما و همچنین
پیامبران آنان هرگز دلیل بر دوگانگی و چندگانگی نیست) (و ان هذه امتکم امة
واحدة).

((و من پروردگار شما هستم ، از مخالفت فرمان من بپرهیزید)) (و انا ربکم
فاتقون).

به این ترتیب ، آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی ، و حذف هر گونه
تبعیض و جدائی دعوت می کند، همانگونه که او پروردگار واحد است انسانها نیز
امت واحد هستند.

به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند همانگونه که پیامبران نیز به آئین واحدی دعوت می کردند که اصول و اساس آن همه جا یکی بود: توحید و شناسائی حق ، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبیات و انجام اعمال صالح ، و حمایت از عدالت و اصول انسانی.

بعضی از مفسران ((امت)) را در اینجا به معنی دین و آئین می دانند، تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۸

نه به معنی جمعیت و جماعت ، در حالی که ضمیر جمع در جمله ((اناریکم)) شاهد بر آن است که منظور از امت همان جماعت انسانها است.

و لذا در تمام مواردی که کلمه امت در قرآن مجید به کار رفته همین معنی جمعیت و گروه از آن اراده شده است ، مگر در بعضی از موارد استثنائی که توأم با قرینه خاصی بوده و امت مجازا به معنی مذهب به کار رفته است ، مانند انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثار هم مقتدون . ((ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می کنیم)) (زخرف - ۲۳).

قابل توجه اینکه مضمون همین آیه با تفاوت مختصری در سوره انبیاء آیه ۹۲ آمده است (ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون) در حالی که قبل از آن شرح حال بسیاری از انبیاء بیان شده است و در واقع ((هذه)) اشاره به امتهای انبیای پیشین است که همه از دیدگاه فرمان الهی امت واحد بودند و همگی به دنبال یک هدف در حرکت.

آیه بعد - به دنبال دعوتی که به وحدت و یگانگی در آیه قبل شد - انسانها را از پراکندگی و اختلاف با این عبارت بر حذر می دارد: ((اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند)) (فتقطعوا امرهم بینهم زبرا).

و عجب اینکه ((هر یک از این احزاب و گروهها به آنچه نزد خود دارند خوشحالند)) و از دیگران بیزار (کل حزب بما لدیهم فرحون).

((زبر)) جمع زبرة (بر وزن لقمه) به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود اطلاق شده است ، بنابراین جمله ((فتقطعوا امرهم بینهم زبرا)) اشاره

به تجزیه امتهای گروههای مختلف است . تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۹
بعضی نیز احتمال داده اند: ((زبر)) جمع ((زبور)) به معنی کتاب بوده باشد،
یعنی هر یک از آنها دنباله رو کتابی از کتب آسمانی شدند، و بقیه کتب الهی را
نفی کردند، در حالی که همه از مبدء واحدی سرچشمه گرفته بود.

ولی جمله ((کل حزب بما لدیهم فرحون)) تفسیر اول را تقویت می کند چرا که از
احزاب مختلف و تعصب هر یک از آنها بر گفته های خویش سخن می گوید.

به هر حال آیه فوق یک حقیقت مهم روانی و اجتماعی را بازگو می کند و آن
تعصب جاهلانه احزاب و گروهها است که هر یک راه و آئینی را برای خود
برگزیده ، و دریچه های مغز خود را به روی هر سخن دیگری بسته اند، و اجازه
نمی دهند شعاع تازه ای به مغز آنها بتابد، نسیمی به روحشان بوزد و حقیقتی را
بر آنها روشن سازد!

این حالت که از خود خواهی و حب ذات افراطی و خود بینی و خودپسندی
سرچشمه می گیرید بزرگترین دشمن تبیین حقایق و رسیدن به اتحاد و وحدت
امتها است.

این خوشحال بودن به راه و رسم خویشتن و احساس تنفر و بیگانگی از هر چه
غیر آن است گاه به جایی می رسد که اگر انسان سخنی بر خلاف راه و رسم
خویش بشنود انگشت در گوش می گذارد و جامه بر سر میکشد و پا به فرار می
نهد مبدا حقیقتی بر خلاف آنچه با آن خو گرفته بر او روشن شود، آنچنان که
قرآن درباره مشرکان عصر نوح (علیه السلام) بیان می کند و انی کما دعوتهم
لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا
استکبارا:

((بار الها هر زمان که من از اینها دعوت کردم که به سوی تو آیند و گناهانشان
را ببخشی ، انگشتها بر گوش نهادند و جامه بر خود پیچیدند و در راه غلطشان
اصرار ورزیدند و به شدت در برابر حق استکبار کردند)) (نوح - ۷). تفسیر
نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۰

و تا به این حالت پایان داده نشود راه وصول به حق برای انسان ممکن نیست و

هر کس بر طریقه خود اصرار می ورزد و لجاجت می کند.

لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: ((اکنون که چنین است بگذار آنها در جهل و گمراهی و غفلت و سرگردانیشان فرو روند تا مرگشان فرا رسد و یا گرفتار عذاب الهی شوند که این قبیل افراد سرنوشتی غیر از این ندارند (فذرهم فی غمرتهم حتی حین)).

کلمه ((حین)) ممکن است اشاره به وقت مرگ یا وقت نزول عذاب و یا هر دو باشد.

واژه ((غمره)) (بر وزن ضربه) در اصل از ((غمر)) به معنی از بین بردن اثر چیزی است، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می شوید و پیش می رود ((غمر)) و ((غامر)) گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاریهایی که انسان را در خود فرو می برد نیز اطلاق گردیده است، و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است. المؤمنون تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۱

آیه ۵۵ - ۶۱

آیه و ترجمه

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ (۵۵)

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۶)

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷)

وَ الَّذِينَ هُمْ بِبِئَاتٍ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸)

وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹)

وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰)

أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهُ سَابِقُونَ (۶۱)

ترجمه:

- ۵۵ آنها گمان می کنند اموال و فرزندان را که به آنان داده ایم...
- ۵۶ برای این است که درهای خیرات را به روی آنها بگشائیم؟! (چنین نیست) بلکه آنها نمیفهمند!
- ۵۷ آنان که از خوف پروردگارشان بیمناکند.
- ۵۸ و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۲
- ۵۹ و آنها که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.
- ۶۰ و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات بخرج می دهند اما با این حال دل‌هایشان ترسناک است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند.
- ۶۱ (آری) چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند.

تفسیر:

سبقت گیرندگان در خیرات
از آنجا که در آیات گذشته سخن از احزاب و گروه‌های لجوج و متعصب و خود خواهی به میان آمد که تنها به عقائد خود چسبیده اند و خوشحالند و راه هر گونه تحقیق را به روی عقل خود بسته اند، در آیات مورد بحث به بعضی دیگر از پندارهای خودبینانه آنان اشاره کرده می گوید:

((آیا آنها گمان می کنند اموال و فرزندان را که به آنان داده ایم...)) (ا یحسبون انما نمدهم به من مال و بنین).

((برای این است که درهای خیرات را به سرعت به روی آنها بگشائیم!!))
(نسارع لهم فی الخیرات).

آیا آنها داشتن اموال سرشار و فرزندان بسیار را دلیل بر حقانیت روشن خود می پندارند و نشانه قرب و عظمت در درگاه خدا می دانند؟

نه ، هرگز چنین نیست ((بلکه آنها نمی فهمند)) (بل لا یشعرون).

آنها نمی دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است ، آنها نمی دانند که خدا می خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا به هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی ، تحمل عذاب بر آنها دردناکتر باشد، زیرا اگر درهای نعمتها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتیها پیدا کند مجازاتها زیاد دردناک نخواهد بود، اما اگر تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۳ کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه چال زندان وحشتناکی بیفکنند فوق العاده دردناک خواهد بود.

بعلاوه این فراوانی نعمت ، پرده های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیمتر می کند تا آنجا که راه بازگشت بر او غیر ممکن می شود.

این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن اشاره به ((استدراج در نعمت)) شده است.

ضمناً جمله ((نمد)) از ماده ((امداد)) و ((مد)) به معنی کامل کردن نقصان چیزی ، و جلوگیری از قطع و پایان آن است.

بعد از نفی پندارهای این غافلان خود خواه ، چگونگی حال مؤمنان و سرعت کنندگان در خیرات را ضمن چند آیه بازگو می کند و صفات اساسی آنها را تشریح می نماید:

نخست می گوید: ((کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناک و نگرانند)) (ان الذین هم من خشية ربهم مشفقون).

قابل توجه اینکه ((خشیت)) به معنی هر گونه ترس نیست ، بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد، همچنین ((مشفق)) که از ماده ((اشفاق)) و از ریشه ((شفق)) به معنی روشنائی آمیخته با تاریکی گرفته شده به معنی خوف و ترسی است که آمیخته با محبت و احترام است . و از آنجا که ((خشیت)) بیشتر جنبه قلبی دارد و اشفاق جنبه عملی را شامل می شود، ذکر این دو به صورت

علت و معلول در آیه روشن می گردد، در حقیقت می فرماید: آنها کسانی هستند که ترس آمیخته با عظمت خدا در دل‌هایشان جای تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۴

کرده است و آثار آن در عملشان و مراقبت‌هایشان نسبت به دستورات الهی نمایان است ، و به تعبیر دیگر ((اشفاق)) مرحله تکامل ((خشیت)) است که در عمل اثر می گذارد و به پرهیز از گناه و انجام مسئولیتها و ا می دارد.

سپس اضافه می کند: ((کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند)) (و الذین هم بایات ربهم یؤ منون).

بعد از مرحله ایمان به آیات پروردگار، مرحله تنزیه و پاک شمردن او از هر گونه شبیه و شریک فرا می رسد و می گوید: ((کسانی که نسبت به پروردگارشان شرک نمی ورزند)) (و الذین هم بربهم لا یشرکون).

در واقع نفی شرک ، نتیجه ایمان به آیات پروردگار و معلول آن است ، و یا به تعبیر دیگر ایمان به آیات پروردگار به ((صفات ثبوتی)) او اشاره می کند و نفی شرک اشاره به ((صفات سلبی)) است ، به هر حال نفی هر گونه شرک - اعم از آشکار و نهان - (جلی و خفی) در این جمله درج است.

بعد از این ، مرحله ایمان به معاد و رستاخیز و توجه خاصی که مؤ منان راستین به این مسأله دارند فرا می رسد، توجهی که آنها را در عمل ، کاملاً کنترل می کند، می گوید:

((و کسانی که نهایت تلاش و کوشش را در انجام اطاعات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار دارند اما با این حال خود را مقصر می دانند و دل‌هایشان ترسان است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند)) (و الذین یؤ تون ما آتوا و قلوبهم و جلة انهم الی ربهم راجعون).

اینان همچون افراد کوتهفکر و دون همت نیستند که با انجام یک عمل کوچک خود را از مقربان درگاه خدا پندارند و چنان حالت عجبی پیدا کنند تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۵

که همه را در برابر خود کوچک و بی مقدار ببینند، بلکه اگر برترین اعمال

صالح را انجام دهند، عملی که معادل تمام عبادت انس و جن باشد علیوار می گویند: آه من قلة الزاد و بعد السفر! ((آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن سفر آخرت))!

بعد از شرح این صفات چهارگانه می فرماید: ((چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند)) (اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون).

در واقع خیرات و نیکیها و سعادت واقعی ، آن نیست که غرق شدگان در ناز و نعمت و غافلان مغرور به دنیا میپندارند، خیر و سعادت و برکت برای گروه مؤمنانی است که دارای ویژگیهای اعتقادی و اخلاقی فوق هستند و به دنبال آن در انجام اعمال صالح پیشقدمند.

آیات فوق ترسیم جالب و تنظیم کاملاً منطقی برای بیان صفات این گروه از مؤمنان پیشگام است ، نخست از ترس آمیخته با احترام و تعظیم که انگیزه ایمان به پروردگار و نفی هر گونه شرک است شروع کرده و به ایمان به معاد و دادگاه عدل خدا که موجب احساس مسئولیت و انگیزه هر کار نیک است منتهی می گردد و مجموعاً چهار ویژگی و یک نتیجه را بیان می کند (دقت کنید).

ضمناً تعبیر به ((یسارعون)) که از باب ((مفاعله)) و به معنی سرعت برای پیشی گرفتن از یکدیگر است ، تعبیر جالبی است که وضع حال مؤمنان را در یک مسابقه که به سوی مقصدی بزرگ و پر ارزش انجام می شود، مشخص می کند و نشان می دهد آنها چگونه در برنامه اعمال صالح با یکدیگر رقابت سازنده و مسابقه بی وقفه دارند. المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۶

آیه ۶۲ - ۶۷

آیه و ترجمه

وَلَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۲)

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَلٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَمَلُونَ (۶۳)

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْتَرُونَ (۶۴)

لَا تَجْتَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تَنْصُرُونَ (۶۵)

قَدْ كَانَتْ ءَايَتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَبِكُمْ تَنْكِصُونَ (۶۶)

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سِمِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷)

ترجمه:

- ۶۲ و ما هیچ کس را جزء به اندازه توانائیش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است (که تمام اعمال بندگان را ثبت کرده) و به حق سخن می گوید لذا به آنان هیچ ظلم و ستمی نمی شود.

- ۶۳ بلکه دل‌های آنها از این نامه اعمال (و روز حساب و آیات قرآن) در بیخبری فرو رفته و آنان اعمال (زشتی) جز این دارند که پیوسته آن را انجام می دهند.

- ۶۴ تا زمانی که متنعمان مغرور آنها در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام ناله های دردناک و استغاثه آمیز سر می دهند!

- ۶۵ (اما به آنها گفته می شود) فریاد نکنید! امروز شما از ناحیه ما یاری نخواهید شد. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۷

- ۶۶ (آیا فراموش کرده اید که) در گذشته آیات من بطور مداوم بر شما خوانده می شد اما شما اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید!؟

- ۶۷ در حالی که در برابر آن آیات استکبار می نمودید و شبها در جلسات خود به بدگوئی ادامه می دادید.

تفسیر:

دل‌های فرو رفته در جهل!

از آنجا که صفات بر جسته و ویژه مؤمنان که سر چشمه انجام هر گونه کار نیک است و در آیات قبل به آن اشاره شد، این سؤال را برمی انگیزد که اتصاف

به این صفات و انجام این اعمال ، کار همه کس نیست ، و از عهده همه بر نمی آید، در نخستین آیه مورد بحث به پاسخ پرداخته می گوید: ((ما هیچکس را جز به مقدار توانائیش تکلیف نمی کنیم)) و از هر کس به اندازه عقل و طاقتش می خواهیم (و لا نکلف نفسا الا وسعها).

این تعبیر نشان می دهد که وظائف و احکام الهی در حدود توانائی انسانها است ، و در هر مورد بیش از میزان قدرت و توانائی باشد ساقط می شود و به تعبیر علمای اصول ، این قاعده بر تمام احکام اسلامی حکومت دارد و بر آنها مقدم است.

و باز از آنجا که ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه اینهمه انسانها اعمالشان از کوچک و بزرگ ، مورد حساب و بررسی قرار می گیرید؟ اضافه می کند: و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید (و تمام اعمال بندگان را ثبت و بازگو می کند) و به همین دلیل هیچ ظلم و ستمی بر آنها نمی شود (و لدینا کتاب ینطق بالحق و هم لا یظلمون).

این اشاره به نامه های اعمال و پرونده هائی است که همه کارهای آدمی در آن ثبت است و نزد خداوند محفوظ است ، پرونده هائی که گوئی زبان دارد و حق را تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۸

بازگو می کند به گونه ای که جای هیچگونه انکار در آن باقی نمی ماند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این کتاب که نزد پروردگار است ، لوح محفوظ باشد و تعبیر به لدینا (نزد ما) این تفسیر را تایید می کند.

به هر حال آیه فوق گویای این حقیقت است که ذره ای از اعمال آدمی به دست فراموشی سپرده نمی شود و همه دقیقا ثبت خواهد شد، ایمان به این واقعیت نیکوکاران را در کار خیر تشویق و از کار بد بر حذر می دارد.

جمله ((ینطق بالحق)) (به حق سخن می گوید) که در توصیف کتاب اعمال آدمی آمده است شبیه تعبیری است که در فارسی نیز داریم و می گوئیم : فلان نامه به قدر کافی گویاست ، یعنی نیاز به شرح و توضیح ندارد، گوئی خودش سخن می

گوید و بدون احتیاج به مطالعه ، حقایق را بازگو می کند.

جمله ((و هم لا یظلمون)) نیز اشاره به این است که با ثبت دقیق اعمال جائی برای ظلم و ستم باقی نمی ماند.

ولی از آنجا که بیان این واقعیات تنها در کسانی اثر می کند که مختصر بیداری و آگاهی دارند بلافاصله اضافه می کند: ((اما دل‌های این جمعیت کافر لجوج در جهل و بیخبری آنچنان فرو رفته که از نامه اعمال و روز حساب و جزا و آنچه در قرآن از وعد و وعید آمده است غافلند)) (بل قلوبهم فی غمره من هذا).

این انغمار و فرو رفتن در جهل و بیخبری به آنها اجازه نمی دهد که این حقایق تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۶۹

روشن را مشاهده کنند، شاید به خود آیند و به سوی خدا باز گردند سپس اضافه می کند: ((آنها اعمالی جز این هم دارند که پیوسته آن را انجام می دهند)) (و لهم اعمال من دون ذلک هم لها عاملون).

مفسران برای جمله ((لهم اعمال من دون ذلک)) تفسیرهای گوناگونی گفته اند: بعضی آن را اشاره به اعمال خلاف و زشتی می دانند که به خاطر جهل و نادانی از آنها سر می زند (بنابراین ((ذلک)) اشاره به جهل آنها است) و اعمال اشاره به گناهایی است که از آنها از این رهگذر سر می زد.

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها علاوه بر کفر عقیدتی از نظر عمل نیز آلودگی فراوان دارند.

و بالاخره بعضی احتمال داده اند که منظور این است : برنامه این کافران با برنامه مؤمنان به کلی از هم جدا است و دو خط مختلف را تعقیب می کند.

این تفسیرها در نهایت ، منافاتی با هم ندارند و قابل جمعند، آنچه باید به آن توجه داشت این است که سر چشمه اعمال ننگین آنان همان قرار گرفتن قلبهایشان در غمره و فرو رفتن در جهل و نادانی است.

اما آنها در این غفلت و بیخبری همچنان باقی می مانند ((تا روزی که مترفین را (آنان که غرق ناز و نعمتند) در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام نعره

استغاثه آمیز آنها همچون نعره وحوش بیابان برمی خیزد)) و از سنگینی عذاب و مجازات دردناک الهی ناله سر می دهند (حتی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب اذا هم یجئرون)

ولی به آنها خطاب می شود ((فریاد نکنید و ناله نزنید که شما امروز از ناحیه ما یاری نخواهید شد))! (لا تجئروا الیوم انکم منا لا تنصرون). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۰

ذکر خصوص ((مترفین)) در اینجا با اینکه گنهکاران منحصر به آنها نیستند یا به خاطر این است که آنها سردمداران گمراهی و ضالالتند و یا برای این است که مجازات در مورد آنها دردناکتر خواهد بود.

ضمناً منظور از عذاب در اینجا ممکن است عذاب دنیا یا عذاب آخرت یا هر دو باشد، یعنی هنگامی که عذاب دردناک الهی در این جهان یا آن جهان دامانشان را فرا می گیرد، نعره و فریاد بر می آورند و استغاثه می کنند، اما بدیهی است در آن هنگام کار از کار گذشته و راه بازگشت وجود ندارد.

آیه بعد در حقیقت بیان علت این سرنوشت شوم است ، می گوید: ((در گذشته آیات من به طور مداوم بر شما خوانده می شد اما بجای اینکه از آن ، درس بیاموزید و بیدار شوید اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید)) (قد کانت آیاتی تتلی علیکم و کنتم علی اعقابکم تنکصون).

((تنکصون)) از ماده ((نکوص)) به معنی عقب عقب بر گشتن است ، و ((اعقاب)) جمع ((عقب)) (بر وزن جهش) به معنی پاشنه پا است و مجموع این جمله کنایه از کسی است که سخن نامطلوبی را می شنود و بقدری نگران و وحشت زده می شود که بر پاشنه پایش به عقب باز می گردد.

نه تنها در برابر شنیدن آیات الهی عقب گرد می کردید، بلکه ((در برابر آن حالت استکبار به خود می گرفتید)) (مستکبرین به). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۱ و علاوه بر این ((جلسات شب نشینی تشکیل می دادید و از پیامبر و قرآن و مؤمنان بدگویی می نمودید)) (سامرا تهجرون).

((سامرا)) از ماده ((سمر)) (بر وزن ثمر) به معنی گفتگوهای شبانه است.

بعضی از مفسران گفته اند معنی اصلی این ماده سایه ماه در شب است که تاریکی و سفیدی در آن آمیخته شده و از آنجا که گفتگوهای شبانه گاه در سایه ماهتاب انجام می شود چنانکه از مشرکان عرب نقل کرده اند که آنها شبهای ماهتابی در اطراف کعبه جمع می شدند و بر ضد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن می گفتند این واژه در مورد آن به کار رفته ، و اگر می بینیم به افراد گندمگون و یا خود گندم ، ((سمراء)) گفته می شود به خاطر آن است که سفیدی آن با کمی تیرگی آمیخته شده است.

((تهجرون)) از ماده ((هجر)) (بر وزن فجر) در اصل به معنی دوری کردن و جدائی است ، سپس به معنی هذیان گفتن مریض نیز آمده ، چرا که سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است و نیز هجر (بر وزن کفر) به معنی فحش و ناسزا است که آن نیز مایه دوری و جدائی است.

در آیه فوق همین معنی اخیر منظور است یعنی شبها تا مدت طولانی بیدار می مانید و همچون بیماران هذیان می گوئید و فحش و ناسزا می دهید.

و این راه و رسم افراد بی منطق و در عین حال ضعیف و زبون است بجای اینکه روز روشن با شهادت بر منطق و دلیل تکیه کنند، شبهای تاریک را که چشم مردم در خواب است انتخاب کرده و برای پیشبرد اهداف شوم یا تسکین ناراحتیهای تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۲ درون و گشودن عقده ها به ناسزاگوئی می پردازند.

قرآن می گوید: مایه بدبختی شما و عذاب دردناک الهی این بود که شما نه شهادت پذیرش حق داشتید، نه متواضعانه در برابر آیات خدا زانو می زدید، و نه برخورد شما با پیامبر یک بر خورد منطقی و صحیح بود که اگر چنین بود راه حق را پیدا می کردید. المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۳

آیه ۶۸ - ۷۴

آیه و ترجمه

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸)

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (٦٩)
 أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كِرْهُونَ (٧٠)
 وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ
 فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (٧١)
 أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ (٧٢)
 وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٧٣)
 وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ (٧٤)

ترجمه:

- ٦٨ آیا آنها در این گفتار تدبر نکردند؟ یا اینکه مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟!
- ٦٩ یا اینکه پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند) که او را انکار می کنند؟! تفسیر نمونه جلد ١٤ صفحه ٢٧٤
- ٧٠ یا می گویند او دیوانه است؟!، ولی او حق را برای آنها آورده اما اکثرشان از حق کراهت دارند.
- ٧١ و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند تباه می شوند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و مایه شرف و حیثیت آنها) است اما آنان از چنین چیزی رویگردانند.
- ٧٢ یا اینکه تو از آنها مزد و هزینه ای (در برابر دعوتت) می خواهی؟ در حالی که مزد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است.
- ٧٣ به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی.
- ٧٤ اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این صراط منحرفند.

تفسیر:

بهانه های رنگارنگ منکران
در تعقیب آیات گذشته که سخن از اعراض و استکبار کفار در برابر پیامبر اسلام
(صلی الله علیه و آله و سلم) بود در آیات مورد بحث از بهانه هائی که ممکن
است آنها برای خود در این زمینه بتراشند و پاسخ دندان شکن آن سخن می گوید،
ضمناً علل واقعی اعراض و رویگردانی آنها را نیز شرح می دهد که در واقع در
پنج قسمت خلاصه می شود:

نخست می گوید: ((آیا آنها در این گفتار (آیات الهی) تدبر و اندیشه نکردند))؟
(افلم یدبروا القول).

آری نخستین عامل بدبختی آنها تعطیل اندیشه و تفکر در محتوای دعوت تو است
، که اگر بود مشکلات آنها حل می شد.

در دومین مرحله می گوید: ((یا اینکه مطالبی برای آنها آمده است که برای
نیاکانشان نیامده))؟! (ام جائهم مالم یات آبائهم الاولین).

یعنی اگر توحید و معاد و دعوت به نیکیها و پاکیزگیها تنها از ناحیه تو بود، ممکن
بود بهانه کنند که اینها سخنان نو ظهوری است که ما نمی توانیم زیر بار آن برویم
. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۵

اگر این مطالب حق بود چرا خدا که به همه انسانها نظر لطف و مرحمت دارد
برای گذشتگان نفرستاد؟

ولی با توجه به اینکه محتوای دعوت تو از نظر اصول و اساس همان محتوای
دعوت همه پیامبران است ، این بهانه جوئیها بی معنی است.

در سومین مرحله می گوید: ((یا اینکه آنها پیامبرشان را نشناختند، لذا او را انکار
می کنند)) (ام لم یعرفوا رسولهم فهم له منکرون).

یعنی اگر این دعوت از ناحیه شخص مرموز یا مشکوکی صورت گرفته بود
ممکن بود بگویند سخنانش حق است ، اما خودش شخص ناشناخته و مرموزی
است ، نمی توان به ظاهر سخنانش فریب خورد.

ولی اینها سابقه تو را بخوبی می دانند، در گذشته ((محمد امین)) ات می خواندند

به عقل و دانش و امانت تو معترف بودند، پدر و مادر و قبیله ات را به خوبی می شناسند، پس جائی برای این گونه بهانه ها نیز نیست.

در چهارمین مرحله می گوید: ((یا اینکه می گویند او دیوانه است))؟! (ام یقولون به جنه).

یعنی شخص او را به خوبی می شناسیم ، مشکوک و مرموز نیست اما به عقل و فکر او ایمان نداریم ، چه بسا این سخنان را از روی جنون می گوید، چرا که با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست و این ناهماهنگی و سنت شکنی خود دلیل بر دیوانگی است!

قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه جوئی می گوید: پیامبر برای آنها حق آورده است و سخنانش گواه بر این حقیقت است (بل جائهم بالحق).

((عیب کار اینجا است که آنها از حق کراهت دارند))! (و اکثر هم للحق تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۶ کارهون).

آری اینها سخنان حکیمانه است منتها چون با تمایلات هوس آلود این گروه هماهنگ نیست آن را نفی کرده و بر چسب افکار جنون آمیز به آن می زنند!

در حالی که هیچ لزومی ندارد که حق تابع تمایلات مردم باشد، که ((اگر حق از هوسهای آنها پیروی می کرد و جهان هستی بر طبق تمایل آنها گردش داشت آسمانها و زمین و هر آنکس در آنها است تباه می شدند))! (و لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات و الارض و من فیهن).

زیرا هوی و هوسهای مردم معیار و ضابطه ای ندارد، بلکه علاوه بر این در بسیاری از موارد به سوی زشتیها می گراید، اگر قوانین هستی تابع این تمایلات انحرافی می شد هرج و مرج و فساد سراسر جهان را فرا می گرفت!

سپس برای تاءکید بیشتر روی این موضوع می گوید : ((بلکه ما قرآنی به آنها دادیم که مایه تذکر و یادآوری و توجه به خدا و مایه شرف و آبرو و حیثیت آنها است ، ولی آنها از چیزی که مایه یاد آوری و شرف و آبروی آنها است روی

گردانند)) (بل آتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معروضون).

در پنجمین و آخرین مرحله می گوید: ((آیا بهانه فرار آنها از حق این است که تو از آنها اجر و مزد و هزینه ای در برابر دعوتت تقاضا می کنی؟ در حالی که رزق پروردگارت برای تو بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است)) (ام تسئلهم تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۷
خرجا فخراج ربک خیر و هو خیر الرازقین).

بدون شک اگر یک رهبر معنوی و روحانی در مقابل دعوتش از مردم تقاضای پاداش و اجر مادی کند علاوه بر اینکه بهانه ای به دست بهانه جویان می دهد که به خاطر نداشتن امکانات مالی از او دور شوند، آنها را متهم می سازد که دعوت به سوی حق را دکانی برای جلب منافع مادی قرار داده.

وانگهی این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟ مگر تمام رزق و روزیها به دست خداوند قادر رزاق نیست؟

به هر حال قرآن با بیان گویائی که در این پنج مرحله بیان داشته روشن می سازد که این کوردلان تسلیم حق نیستند و عذرهایی که برای توجیه مخالفت خود ذکر می کنند بهانه های بی اساسی بیش نیستند.

در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری کلی از آنچه گذشت چنین می گوید: ((به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی)) (و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم).

صراط مستقیمی که نشانه های آن نمایان است و با اندک دقتی صاف بودن آن روشن می گردد.

می دانیم راه راست نزدیکترین فاصله میان دو نقطه است، و یک راه بیش نیست، در حالی که جاده های انحرافی که در چپ و راست آن قرار گرفته بی - نهایت است. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۸

گر چه در بعضی از روایات اسلامی صراط مستقیم به ولایت علی (علیه السلام) تفسیر شده ولی چنانکه بارها گفته ایم این گونه روایات بیان بعضی از مصداقهای

روشن است ، و هیچ منافات با وجود مصادیق دیگر مانند قرآن و ایمان به مبدء و معاد و تقوی و جهاد و عدل و داد ندارد. و نتیجه طبیعی این موضوع همانست که در آیه بعد بازگو می کند ((و کسانی که به آخرت ایمان ندارند به طور مسلم از این صراط منحرفند)) (و ان الذین لایؤ منون بالآخرة عن الصراط لناکبون).
((ناکب)) از ماده ((نکب)) و ((نکوب)) به معنی انحراف از مسیر است ، و ((نکبت دنیا)) در مقابل روی آوردن دنیا به معنی انحراف و پشت کردن دنیا است.

روشن است که منظور از ((صراط)) در این آیه همان صراط مستقیم در آیه پیش از آن است.

این نیز مسلم است کسی که در این جهان از صراط مستقیم حق منحرف گردد در جهان دیگر هم از صراط بهشت ، منحرف شده به دوزخ سقوط می کند چرا که هر چه در آنجا است نتیجه مستقیم کارهای اینجا است ، تکیه کردن روی عدم ایمان به آخرت و ارتباط و پیوند آن با انحراف از طریق حق به خاطر آن است که انسان تا ایمان به معاد نداشته باشد احساس مسئولیت نمی کند.

در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ان الله جعلنا ابوابه و صراطه و سبيله والوجه الذی یؤ تی منه ، فمن عدل عن ولایتنا او فضل علینا غیرنا فانهم عن الصراط لناکبون : ((خداوند ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفتش و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می رسند قرار داده ، بنابراین کسانی که از ولایت ما منحرف گردند، یا دیگری را بر ما برگزینند ، تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۹
آنها از صراط حق منحرفند.))

نکته ها:

- احق پرستی و هوا پرستی
در آیات فوق اشاره کوتاه و پر معنائی به تضاد حق پرستی و هواپرستی بود و می فرمود: اگر حق تابع هوا و هوس مردم گردد نه تنها زمین و اهلش که آسمانها

هم به فساد کشیده می شود، تحلیل این مسأله چندان مشکل نیست زیرا:

۱- بدون شک هوا و هوسهای مردم یکسان نیست ، و غالباً با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می شود که هوا و هوسهای یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواند تسلیم این تمایلات گردد نتیجه ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هر یک از آنها معبودی را می پرستند، و بتی برای خود ساخته اند، اگر حق تسلیم این خواسته ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچکس پنهان نخواهد بود.

۲- تمایلات هوس آلود مردم ، غالباً متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقضهایش) نیز مفسده انگیز است ، اگر این تمایلات بخواند به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه ای جز فساد به بار نمی آورد.

۳- تمایلات هوس آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می نگرد و از جنبه های دیگر غافل است ، و می دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه های یک بعدی می باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی گیرد.

آیه فوق از پاره ای از جهات بی شباهت به آنچه در آیه ۲۲ سوره انبیاء آمده است نیست : لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا: ((اگر در آسمان و زمین خدایانی تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۰

جز خدا باشند به فساد کشیده می شوند.))

بدیهی است ((حق)) همچون ((صراط مستقیم)) یکتا و یگانه است ، این هوا و هوسها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند.

حال که چنین است در تضاد و کشمکش ((حق)) و ((هوا)) از کدام باید پیروی کرد، از هوا که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است و یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است ؟ نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است.

۲- صفات رهبر

از آیات فوق ضمنا بخشی از صفات رهبران راه حق روشن می گردد:

آنها همیشه مردمی بودند شناخته شده به نیکیها که اگر افراد ناشناخته و مرموزی بودند به حکم ((ام لم يعرفوا رسولهم فهم لهم منکرون))، بهانه ای به دست منافقان می افتاد که دعوت شناخته شده آنها را به خاطر ناشناخته بودن خودشان نادیده بگیرند و انکار کنند.

دیگر اینکه آنها هرگز در مسیر خود تسلیم هوسهای مردم نمی شوند و به عکس آنچه دنیای امروز می پسندد بر تمایلات عمومی به طور مطلق (هر چند انحرافی باشد) صحنه نمی گذارند، آنها در ترویج مکتب حق اصرار می ورزند هر چند ناخوش آیند گروه کثیری باشد.

دیگر اینکه آنها در برابر دعوت خویش پاداش مادی نمی طلبند.

با انواع محرومیتها می سازند و وابستگی مادی به کسی پیدا نمی کنند چرا که این نیاز و وابستگی زنجیری خواهد شد بر دست و پای آنها و قفل محکمی بر زبان و فکرشان! تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۱

- ۳ چرا اکثریت ، تمایل به حق ندارند؟! - کدام اکثریت ؟

در بسیاری از آیات قرآن - همچون آیات فوق - ((اکثریت)) مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته اند، در حالی که می دانیم در دنیای امروز، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه ها محسوب می شود، و این امر بسیار سؤال انگیز است.

در اینجا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه ((اکثر))، ضمیر ((هم)) را ذکر می کند و غالباً به کافران و مشرکان و امثال آنها اشاره می کند سخن نمی گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است ، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان ((اکثر الناس)) (اکثر مردم) دارد مانند:

و لکن اکثر الناس لا یشکرون : ((ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند)) (بقره - ۲۴۳).

و لکن اکثر الناس لا یعلمون : ((ولی اکثر مردم نمی دانند)) (اعراف - ۱۸۷).

و لكن اكثر الناس لا يؤمنون : ((ولى اكثر مردم ايمان نمى آورند)) (هود - ۱۷).

و ما اكثر الناس و لو حرصت بمؤمنين : ((اكثر مردم هر چند كوشش و تلاش كنى ايمان نمى آورند)) (يوسف - ۱۰۳).

و ابى اكثر الناس الا كفورا: ((اكثر مردم جز كفوران و انكار حق كارى ندارند)) (اسراء - ۸۹).

و ان تطع اكثر من فى الارض يضلوك عن سبيل الله : ((اگر از كثر مردم روى زمين اطاعت كنى تو را از راه خدا منحرف و گمراه مى سازند)) (انعام - ۱۱۶).

از سوى ديگر در بعضى از آيات قرآن راه و رسم اكثريت مؤمنان به عنوان يك معيار صحيح مورد توجه قرار گرفته است ، در آيه ۱۱۵ سوره نساء مى خوانيم تفسير نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۲

و من يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى و يتبع غير سبيل المؤمن نوله ما تولى و نصله جهنم و ساءت مصيرا: ((هر كس از در مخالفت با پيامبر در آيد و از طريقي جز طريق مؤمنان پيروي كند او را به همان راه كه مى رود مى بريم و به دوزخ مى فرستيم ، و بد جاىگاهى دارد)).

در روايات اسلامى در بحث روايات متعارض مى بينيم كه يكى از معيارهاى ترجيح همان شهرت در ميان اصحاب و ياران و پيروان ائمه هدى است ، چنانكه امام صادق (عليه السلام) فرمود: ينظر الى ما كان من روايتهما عنا فى ذلك الذى حكما به المجمع عليه عند اصحابك فيؤخذ به من حكما و يترك الشاذ الذى ليس بمشهور عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه : ((هنگامى كه دو نفر قاضى اختلاف نظر پيدا كنند و سر چشمه آن ، اختلاف روايات باشد بايد نگاه كرد و ديد كداميك از آن دو روايت مورد قبول نزد اصحاب تو است ؟ بايد آن را گرفت و روايتى كه نزد اصحاب مشهور نيست رها كرد، چرا كه روايت مشهور شكى در آن نيست)).

و در نهج البلاغه مى خوانيم : و الزموا السواد الاعظم ، فان يد الله مع الجماعة ، و اياكم و الفرقة ، فان الشاذ من الناس للشيطان ، كما ان الشاذ من الغنم للذئب : ((هميشه همراه جمعيتهاى بزرگ باشيد كه دست خدا با جماعت است ، و از

پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است ، چونانکه گوسفند تنها
طعمه گرگ))!

و نیز در نهج البلاغه می خوانیم : و الزموا ما عقد علیه حبل الجماعة : ((آنچه را
که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها نکنید)). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه
۲۸۳

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات
تضادی تصور شود.

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی تواند با حکومت
دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که
قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آنها با
یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آنها روشن می گردد:

جان کلام اینجا است که اگر اکثریت ، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات
آنها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بیخبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند،
نظرات آنها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنانکه قرآن می گوید انسان
را به ضلالت و گمراهی می کشد.

روی این حساب برای بدست آمدن یک دموکراسی سالم باید نخست کوشش کرد
که توده های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای
پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و وگرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت
گمراه ، جامعه را به جهنم می فرستد.

ذکر این مسأله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با
ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و
سنت نبوده باشد.

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء

اکثریت از اینجا ناشی می شود که آنها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آنها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاء حسابی باز نکرده اند، تنها چیزی که برای آنها باقی مانده ، توده های مردم است ، و از آنجا که قدرت تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۴

آگاهی بخشی به این توده ها را ندارند، بعلاوه بسیار می شود که ناآگاهی توده ها برای آنها به صرفه مقرونتر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می توانند آنها را به دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد.

و اگر درست در حال جوامع امروز و قوانین و نظامات حاکم بر آنها بیندیشیم خواهیم دید که بسیاری از بدبختیهای که دامنگیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است.

چه قوانین زشت و کثیفی که حتی ذکر آنها شرم آور است ، با نظر اکثریت تصویب نشده؟! و چه آتشی که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته؟! و چه مظلوم و بیدادگریهایی که اکثریت غیر مؤمن بر آن صحنه نگذارده است!؟
المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۵

آیه ۷۵ - ۸۰

آیه و ترجمه

وَ لَوْ رَحِمْنَهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِّنْ ضَرٍّ لَّلَّجُوا فِي طَعْنِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۵)

وَ لَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَنْصُرُهُمْ (۷۶)

حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۷)

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَرَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۷۸)

وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تَحْشُرُونَ (۷۹)

وَ هُوَ الَّذِي يَحْيِي وَ يُمِيت وَ لَهُ اخْتَلَفَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰) تفسیر نمونه

جلد ۱۴ صفحه ۲۸۶

ترجمه:

- ۷۵ و اگر به آنها رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند) بلکه در طغیانشان اصرار می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند.

- ۷۶ ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند) اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می کنند.

- ۷۷ (این وضع همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنها بگشائیم، و چنان گرفتار شوند که به کلی مایوس گردند!

- ۷۸ او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را به جا می آورید ۷۹ - او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید.

- ۸۰ او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن اوست، آیا اندیشه نمی کنید؟!

تفسیر:

طرق مختلف بیدار سازی الهی

از آنجا که در آیات گذشته سخن از بهانه های مختلفی بود که منکران حق برای سرپیچی از دعوت پیامبران عنوان می کردند، در آیات مورد بحث خداوند از طرق اتمام حجت و بیدار سازی آنها سخن می گوید.

نخست می فرماید: گاه آنها را مشمول نعمت خود می سازیم تا بیدار شوند، ولی ((اگر آنها را بوسیله نعمتها و برطرف ساختن امواج بلاها مشمول لطف خود قرار دهیم چنان آلوده اند که باز در طغیانشان اصرار و لجابت می ورزند و در این وادی همچنان سرگردان می مانند)) (و لو رحمانهم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون).

و گاه آنها را با حوادث دردناک گوشمالی می دهیم تا اگر از طریق رحمت تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۷

و نعمت بیدار نشدند از این راه بیدار شوند، ولی این کار نیز در آنها مؤثر نیست ، زیرا ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع و انقیادی نشان دادند و نه به درگاه او توجه و تضرع می کنند (و لقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما يتضرعون).

تضرع چنانکه پیش از این هم گفته ایم در اصل از ماده ((ضرع)) به معنی پستان گرفته شده و ((تضرع)) دوشنده است ، سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است.

یعنی این حوادث دردناک آنها را هرگز از مرکب غرور و سرکشی و خود - کامگی فرود نیاورد و در برابر حق تسلیم نشدند.

و اگر در پاره ای از روایات تضرع به معنی بلند کردن دستها در هنگام دعا و نماز تفسیر شده در واقع بیان یکی از مصداقهای این معنی وسیع است.

به هر حال ما به این رحمتها و نعمتها و مجازاتهای بیدار کننده ادامه می دهیم و آنها نیز به طغیان و سرکشی و لجajتشان ، ((تا هنگامی که دری از عذاب شدید و دردناک خود به روی آنها بگشائیم و چنان گرفتار شوند که به کلی مایوس گردند)) تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۸
(حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون).

در واقع خداوند دو نوع مجازات دارد ((مجازاتهای تربیتی)) و ((مجازاتهای پاکسازی و استیصال)) هدف در مجازاتهای قسم اول آن است که در سختی و رنج قرار گیرند و ضعف و ناتوانی خود را دریابند و از مرکب غرور پیاده شوند.

ولی هدف در قسم دوم که در مورد افراد غیر قابل اصلاح صورت می گیرد این است که به حکم فرمان آفرینش ریشه کن شوند، چرا که در این نظام حق حیات برای آنها باقی نمانده و این خارهای راه تکامل انسانها باید کنار زده شوند.

در اینکه منظور از ((بابا ذا عذاب شدید)) (دری از عذاب دردناک) چیست در میان مفسران گفتگو است:

بسیاری آن را مرگ و سپس عذاب و کیفر قیامت دانسته اند.

بعضی دیگر آن را اشاره به قحطی شدیدی دانسته اند که به نفرین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چند سال دامان مشرکان را گرفت، تا آنجا که مواد غذایی به کلی نایاب شد و مجبور به خوردن اشیائی شدند که در حال عادی هیچکس حاضر به خوردن آنها نیست.

بعضی دیگر آن را اشاره به کیفر دردناکی می دانند که در زیر ضربات شمشیر رزمندگان اسلام در میدان بدر بر سر آنان فرود آمد.

این احتمال نیز وجود دارد که این آیه اشاره به گروه خاصی نباشد بلکه یک قانون کلی و همگانی را درباره کیفرهای الهی بازگو می کند که آغازش رحمت است و سپس گوشمالیها و کیفرهای تربیتی، و سر انجام عذاب استیصال و مجازات نابود کننده. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۹

قرآن بعد از این بیان، از طریق دیگر وارد می شود و به ذکر نعمتهای الهی برای تحریک حس شکرگزاری آنها پرداخته می گوید: ((او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را بجا می آورید)) (و هو الذی انشا لکم السمع و الابصار و الافئدة قليلا ما تشكرون).

تکیه بر این سه موضوع (گوش و چشم و عقل) به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می باشد، مسائل حسی را غالبا از طریق چشم و گوش درک می کند و مسائل غیر حسی را به وسیله نیروی عقل.

برای پی بردن به اهمیت این دو حس ظاهر (بینائی و شنوائی) کافی است که حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می دهد در نظر بگیریم که تا چه حد دنیای او محدود و خالی از هر گونه نور و روشنائی، بیداری و آگاهی می گردد حتی بر اثر فقدان این دو عملا بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می دهد زبان و گویائی که در آغاز از طریق شنوائی به کار می افتد و رابط میان انسان و دیگران است دیگر کاری از او ساخته نیست (کرهای مادر زاد همیشه لالند با اینکه زبانشان عیب و آفتی ندارد).

و به این ترتیب این دو حس، کلید عالم محسوساتند، سپس نوبت به عقل می رسد که کلید جهان ماوراء حس و عالم ماورای طبیعت است، و در عین حال مأمور

نقادی ، نتیجه گیری ، جمع بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده های آن دو حس است.

آیا کسانی که این سه وسیله بزرگ شناخت را سپاس نگویند درخور سرزنش و ملامت نیستند؟ و آیا دقت در ریزه کاری های این سه وسیله مؤثر کافی نیست که انسان را به خالق آنها آشنا سازد؟

و اگر نعمت گوش و چشم ، در آیه فوق بر عقل مقدم داشته شده دلیلش روشن تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۰

است ، اما چرا نعمت گوش را بر چشم مقدم می دارد؟ ممکن است به این دلیل باشد که به گفته دانشمندان برای نخستین بار گوش نوزاد به کار می افتد و چشم مدتی بعد از آن ، چرا که چشمهای بسته در محیط تاریک رحم هیچگونه آمادگی برای مشاهده امواج نور را ندارد و به همین دلیل بعد از تولد مدتها بسته است تا تدریجا به نور عادت کند، در حالی که گوش چنین نیست ، حتی به اعتقاد بعضی در عالم جنین نیز قدرت شنوایی را دارد و صدای قلب مادر را می شنود.

در حقیقت بیان مواهب سه گانه فوق ، انگیزه ای است برای شناخت بخشنده این مواهب که او را به دنبال معرفت منعم اصلی می فرستد (همانگونه که علمای عقائد بحث شکر منعم را پایه ای برای وجوب عقلی معرفه الله دانسته اند).

سپس در آیه بعد به یکی از مهمترین آیات پروردگار، یعنی خلقت انسان از این زمین خاکی پرداخته چنین می گوید: ((او کسی است که شما را در زمین آفرید)) (و هو الذی ذراکم فی الارض).

و چون از زمین آفریده شده اید باز به زمین باز می گردید و دیگر بار ((برانگیخته شده به سوی او جمع و محشور می شوید)) (و الیه تحشرون).

و اگر در آفرینش خودتان از خاک بی ارزش بیندیشید، کافی است که هستی بخش را بشناسید و نیز امکان مسأله معاد را دریابید. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۱

بعد از ذکر مسأله آفرینش انسان به مسأله مرگ و حیات و آمد و شد شب و روز که از آیات بزرگ پروردگار است پرداخته چنین می گوید: ((او کسی است

که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن او است ، آیا اندیشه نمی کنید؟! (و هو الذی یحیی و یمیت و له اختلاف اللیل و النهار افلا تعقلون).

و به این ترتیب در آیات سه گانه اخیر از انگیزه شناخت پروردگار شروع کرده و با ذکر بخشی از مهمترین آیات انفسی و آفاقی بحث را پایان می دهد و به تعبیر دیگر سیر انسان را از آغاز تولد تا مرگ و بازگشت به سوی پروردگار بازگو می کند که همه چیزش به فرمان او، و با اراده او صورت می گیرد.

جالب اینکه : آفرینش ((مرگ)) و ((حیات)) را در کنار آفرینش ((شب)) و ((روز)) قرار می دهد چرا که نور و ظلمت در پهنه عالم هستی همانند مرگ و حیات در جهان جانداران است همانگونه که در پرتو امواج نور، عالم هستی جنب و جوش و حرکت پیدا می کند و زیر پرده های ظلمت به خاموشی می گراید، همین گونه موجودات زنده با نور حیات حرکت خود را آغاز می کنند و با ظلمت مرگ خاموش می گردند و هر دو جنبه تدریجی دارند.

این نکته را سابقاً گفته ایم که اختلاف شب و روز ممکن است به معنی آمد و شد آنها بوده باشد که هر یک خلف و جانشین دیگری می شود، و نیز ممکن است به معنی اختلاف و تفاوت تدریجی آنها باشد که فصول چهارگانه سال را به وجود می آورد، و گردش حیات را در جهان گیاهان تحت نظام دقیقی رهبری می کند.

در هر حال همه این مسائل می تواند راهنمای طریق معرفت پروردگار باشد، به همین دلیل در پایان آیه می گوید: ((افلا تعقلون)): ((آیا اندیشه نمی کنید؟!))

المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۲

آیه ۸۱ - ۹۰

آیه و ترجمه

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱)

قَالُوا أَعَدَّا مِثْنًا وَ كُنَّا تَرَابًا وَ عِظْمًا أَعْنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲)

لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳)

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَمْ فَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵)

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَمْ فَلَا تَتَّقُونَ (۸۷)

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلا يَجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنى تُسْحَرُونَ (۸۹)

بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰) تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۳

ترجمه:

- ۸۱ آنها همان گفتند که پیشینیانشان می گفتند.

- ۸۲ آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار

دیگر برانگیخته خواهیم شد؟!!

- ۸۳ این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده ، این فقط افسانه های پیشینیان است.

- ۸۴ بگو زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیست ، اگر شما می دانید؟!!

- ۸۵ (در پاسخ تو) می گویند: همه از آن خدا است ، بگو آیا متذکر نمی شوید؟!!

- ۸۶ بگو: چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است.

- ۸۷ می گویند: همه اینها از آن خدا است ، بگو آیا تقوی پیشه نمی کنید (و از

خدا نمی ترسید)؟!!

- ۸۸ بگو اگر راست می گوئید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست

دارد؟ و به بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن ندارد؟!!

- ۸۹ می گویند: (همه اینها) از آن خدا است . بگو با این حال چگونه می گوئید

شما را سحر کرده اند؟

- ۹۰ واقع این است که ما حق را برای آنها آوردیم و آنان دروغ می گویند!

تفسیر:

قرآن وجدان آنها را به داوری می طلبد
آیات گذشته منکران توحید پروردگار و معاد را به اندیشه در جهان هستی و آیات آفاقی و انفسی دعوت کرد، در آیات مورد بحث اضافه می کند: اینها اندیشه و عقل را رها کرده و کورکورانه از نیاکان خود تقلید می کنند، ((آنها همان می گویند که پیشینیان شان می گفتند)) (بل قالوا مثل ما قالوا الاولون).

((آنها از روی تعجب می گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد))؟! (قالوا اءاذا متنا و تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۴
کنا ترابا و عظاما اءانا لمبعوثون).

این باور کردنی نیست! ((اینها وعده های دروغینی است که هم به ما و هم به پدران ما در گذشته داده می شد)) (لقد وعدنا نحن و آباؤنا هذا من قبل).
((اینها فقط افسانه ها و اسطوره های پیشینیان است)) (ان هذا الا اساطیر الاولین).

آفرینش مجدد، اسطوره ای است و حساب و کتاب افسانه ای دیگر، و بهشت و دوزخ نیز هر یک اسطوره ای بیش نیست!

و از آنجا که کفار و مشرکان بیش از همه از مسأله معاد وحشت داشتند و به همین دلیل با انواع بهانه ها و لطائف الحیل می خواستند شانه از زیر بار آن خالی کنند، قرآن نیز مشروحا و به طور مؤ کد از معاد سخن می گوید.

لذا در دنباله آیات مورد بحث از سه راه، منطق واهی منکران معاد را در هم می کوبد: از راه مالکیت خداوند بر پهنه عالم هستی، سپس ربوبیت او، و سرانجام حاکمیتش بر مجموعه جهان، و از تمام این بحثها چنین نتیجه می گیرید که او از هر نظر قدرت و توانائی بر مسأله معاد را دارد، و عدالت و حکمتش ایجاب می کند که این جهان، عالم آخرت را به دنبال خود داشته باشد.

و جالب اینکه در هر مورد از خود مشرکان اعتراف می گیرید و سخن آنها را تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۵ به خودشان باز می گرداند.

نخست می گوید: ((بگو زمین و کسانی که در زمینند از آن کیست ، اگر شما می دانید))؟! (قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون).

سپس اضافه می کند آنها بر اساس ندای فطرت و اعتقادی که به خداوند آفریننده هستی دارند ((در پاسخ تو می گویند مالکیت زمین و آنچه در آنست برای خدا است)) (سیقولون لله).

ولی تو به آنها ((بگو اکنون که چنین است و خود شما نیز اعتراف دارید چرا متذکر نمی شوید)) (قل افلا تذکرون).

با این اعتراف صریح و روشن چگونه زنده شدن انسان را بعد از مرگ بعید می شمیرید؟ و از قدرت فراگیر خداوند بزرگ دور می دانید؟ دگر بار دستور می دهد از آنها سؤال کن و ((بگو چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است))؟! (قل من رب السماوات السبع و رب العرش العظيم).

باز آنها روی همان فطرت توحیدی و اعتقادی که به الله به عنوان خالق هستی دارند ((می گویند همه اینها از آن خدا است)) (سیقولون لله).

با این اقرار آشکار به آنها ((بگو شما که خود به این واقعیت معترفید چرا از خدا نمی ترسید و منکر قیامت و بازگشت مجدد انسان به زندگی می شوید))؟! (قل افلا تتقون).

بار دیگر از آنها درباره حاکمیت بر آسمانها و زمین سؤال کن و ((بگو، چه تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۶

کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد))؟! (قل من بیده ملکوت کل شیء).

((چه کسی به همه بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن کسی ندارد))؟! (و

هو یجیر و لا یجار علیه).

((اگر راستی از این واقعیتها آگاهی)) (ان کنتم تعلمون).

دیگر بار زبان به اعتراف می گشایند و ((می گویند ملکوت و حاکمیت و حمایت و پناه دادن در این عالم منحصر به خدا است)) (سیقولون لله).

((بگو با این حال چگونه میگوئید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را سحر کرده و مسحور او شده اید))؟ (قل فانی تسحرون).

اینها واقعیاتی است که خود شما در هر مرحله به آن اعتراف دارید، او را ((مالک)) هستی می دانید، او را ((خالق)) هستی معرفی می کنید، او را ((مدیر و مدبر و حاکم و پناهگاه)) می شمردید.

کسی که اینهمه قدرت و توانائی دارد، و قلمرو حکومتش تا این حد گسترده است آیا نمی تواند انسانی را که در آغاز خاک بوده، باز هم به خاک باز گشته، لباس حیات در تنش بیوشاند، و مبعوث و محشورش کند؟!

چرا از واقعیتها طفره می روید؟ چرا پیامبر اسلام را ساحر یا دیوانه می شمردید، شما که در اعماق دل به این حقایق معترفید؟!

سرانجام به عنوان یک جمع بندی و نتیجه گیری فشرده و کوتاه می فرماید: نه سحر است و نه جادو و نه چیز دیگر، بلکه ما حق را برای آنها آوردیم و روشن ساختیم و آنها دروغ می گویند (بل آتیناهم بالحق و انهم لکاذبون). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۷

در بیان حقایق از ناحیه ما و پیامبران ما کوتاهی نشده است، مقصر خود شما هستید که چشم روی هم گذارده و راه انحراف پیش گرفته و لجوجانه و سرسختانه به آن ادامه می دهند.

نکته ها:

- ۱ معنی چند لغت:

((اساطیر)) جمع ((اسطوره)) به گفته ارباب لغت از ماده ((سطر)) در اصل به

معنی ((صف)) می باشد، از این رو به کلماتی که در ردیف هم قرار دارند و به اصطلاح صف کشیده اند، سطر می گویند.

به این ترتیب اسطوره به معنی نوشته ها و سطوری است که از دیگران به یادگار مانده ، و از آنجا که در نوشته های پیشین افسانه ها و خرافات وجود دارد، این کلمه معمولا به حکایات و داستانهای خرافی و دروغین گفته می شود.

واژه ((اساطیر)) در قرآن نه بار تکرار شده ، و همه از زبان کفار بی ایمان در برابر پیامبران به منظور توجیه مخالفتشان به آنها است.

((رب)) همانگونه که در جلد اول در تفسیر سوره حمد گفته ایم به معنی ((مالک مصلح)) است ، بنابراین به هر کس که مالک چیزی باشد گفته نمی شود بلکه به مالکی می گویند که در صدد اصلاح و حفظ و تدبیر ملک خویش است ، به همین دلیل گاه به معنی تربیت کننده و پرورش دهنده نیز آمده است.

((ملکوت)) از ریشه ((ملک)) (بر وزن حکم) به معنی حکومت و مالکیت است ، و اضافه ((واو)) و ((ت)) برای تاءکید و مبالغه می باشد.

((عرش)) به معنی تخت پایه بلند است و گاه به سقف و داربست نیز اطلاق می شود، این کلمه هنگامی که در مورد پروردگار به کار می رود به معنی ((مجموعه عالم هستی)) است که در حقیقت تخت حکومت و فرمانروائی او محسوب می شود تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۸

اما گاهی این کلمه فقط بر جهان ماوراء طبیعت اطلاق می گردد در مقابل ((کرسی)) که اشاره به عالم طبیعت و ماده است مانند ((وسع کرسیه السماوات و الارض)) بقره - ۲۵۵.

- ۲ معاد از طریق عمومیت قدرت خدا

از آیات قرآن به خوبی بر می آید که بیشترین مخالفت منکران معاد روی مسأله معاد جسمانی و تعجب از باز گشت انسان خاک شده به زندگی و حیات بوده است ، لذا بسیاری از آیات معاد روی مسأله قدرت خداوند تکیه می کند، و نمونه های آن را در عالم هستی شرح می دهد، تا تعجب آنها از مسأله حیات بعد از مرگ

زائل گردد.

در آیات مورد بحث نیز همین مسأله از سه راه تعقیب شده ، نخست قدرت او را در مورد زمین و زمینیان ، و سپس آسمانها و عرش عظیم ، و سر انجام قدرت او بر تدبیر و اداره عالم آفرینش ، و به این ترتیب هر سه مصداقهای از یک مفهومند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از این سه بحث اشاره به یکی از نقطه نظرهای منکران معاد باشد، می گوید:

اگر انکار شما به خاطر آن است که انسانهای پوسیده و خاک شده از قلمرو مالکیت خداوند بیرون می روند این اشتباه است چرا که شما خودتان خدا را مالک زمین و زمینیان می دانید.

و اگر به خاطر این است که میگوئید زنده شدن مردگان نیاز به پروردگار قادری دارد شما که خودتان خدا را پروردگار آسمانها و عرش می خوانید.

و اگر این انکار به خاطر آن است که در تدبیر عالم بعد از حیات مجدد تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۹۹

مردگان ایراد دارید، آن هم بیجا است ، زیرا قدرت او را در تدبیر این عالم هستی و پناه دادن به همه موجودات پذیرفته اید، به این ترتیب جایی برای انکار شما باقی نمی ماند.

هماهنگ بودن پاسخ کفار در سه مورد (سیقولون لله) تفسیر اول را تقویت می کند.

- ۳ تفاوت آخر آیات

جالب اینکه پس از ذکر سؤال و جواب اول جمله افلا تذکرون (آیا متذکر نمی شوید).

و پس از سؤال و جواب دوم افلا تتقون (آیا از خدا نمی ترسید).

و پس از سؤال و جواب سوم فانی تسحرون (چگونه میگوئید اغفال و مسحور

شده آید) آمده است.

در حقیقت اینها توبیخها و سرزنشهایی است که مرحله به مرحله شدیدتر می شود و یکی از روشهای معمول در تعلیم و تربیت منطقی است که وقتی بخواهند کسی را با سه دلیل محکوم کنند نخست او را به طور ملایم مورد سرزنش قرار می دهند، بعدا شدید و سرانجام شدیدتر! المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۰۰

آیه ۹۱ - ۹۲

آیه و ترجمه

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا أَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۹۱)

عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۹۲)

ترجمه:

۹۱ - خدا هرگز فرزندی برای خود برنگزیده ، و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می شد هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می شد) منزله است خدا از توصیفی که آنها می کنند.

۹۲ - او از پنهان و آشکار آگاه است ، او برتر است از اینکه شریک برای او قائل شوند.

تفسیر:

شرک جهان را به تباهی می کشد

در آیات گذشته بحثهایی در زمینه معاد و مالکیت و حاکمیت و ربوبیت پروردگار بیان شد، آیات مورد بحث به مسأله نفی شرک پرداخته ، قسمتی از انحرافات مشرکان را مطرح کرده ، و به آن پاسخ می گوید:

نخست می فرماید: ((خداوند هرگز فرزندی برای خود برنگزیده است و معبود دیگری با او نیست)) (ما اتخذ الله من ولد و ما كان معه من اله).

اعتقاد به وجود فرزند برای خدا منحصر به مسیحیان نیست که عیسی را فرزند حقیقی! او می خوانند، این اعتقاد برای مشرکان نیز بود که فرشتگان را تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۰۱

دختران خدا می پنداشتند، و شاید مسیحیان این عقیده را از مشرکان پیشین گرفته بودند، به هر حال از آنجا که فرزند از نظر ذات و حقیقت، بخشی از پدر است، برای فرشتگان یا حضرت مسیح و غیر او، سهمی از الوهیت قائل بودند و این از روشنترین مظاهر شرک است.

سپس به بیان دلیل بر نفی شرک پرداخته چنین می گوید: ((اگر خداوند شریکی می داشت و آلهه متعدد در جهان هستی حکومت می کرد هر یک از این خدایان مخلوقات خاص خود را در پنجه تدبیر و اداره خویش قرار می داد)) (و طبعاً هر بخشی از عالم با نظام خاصی اداره می شد و این با وحدت نظامی که بر آن حاکم می بینیم سازگار نیست) (اذا لذهب کل اله بما خلق).

((بعلاوه هر یک از این خدایان برای گسترش قلمرو حکومت خود سعی داشتند بر دیگری تفوق جویند)) و این خود سبب دیگری برای از هم گسیختگی نظام جهان می شد (و لعلا بعضهم علی بعض).

و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: ((منزه است خدا از توصیفی که آنها می کنند)) (سبحان الله عما یصفون).

عصاره این سخن این است که ما به خوبی مشاهده می کنیم که نظام واحدی بر پهنه هستی حکومت می کند، قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسمان همه یکسان است، نوامیسی که بر یک ذره فوق العاده کوچک اتم حکمفرما است بر منظومه شمسی و منظومه های عظیم دیگر نیز حاکم است، و به گفته دانشمندان اگر یک اتم را بزرگ کنیم شکل منظومه شمسی را به خود می گیرید، و اگر به عکس منظومه شمسی را کوچک کنیم به صورت یک اتم در می آید.

مطالعاتی که صاحب نظران در علوم مختلف با وسایل جدید درباره جهانهای دور دست کرده اند نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است، این از یکسو.

از سوی دیگر لازمه تعدد همیشه نوعی ((تباين)) است، چرا که اگر دو تفسیر

چیز از هر نظر واحد باشند یک چیز می شوند و دوگانگی معنی نخواهد داشت.

بنابراین اگر برای این جهان خدایان متعدد فرض کنیم ، این چند گانگی بر مخلوقات جهان و نظام حاکم بر آنها اثر می گذارد، و نتیجه آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود.

و از این گذشته هر موجودی خواهان تکامل خویش است ، مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشد که تکامل در او مفهوم ندارد، و در مورد بحث ما که برای خدایان قلمروهای جداگانه فرض کردیم و طبعا هیچکدام دارای کمال مطلق نیستند طبیعی است که هر کدام در صدد تکامل خویش است ، و می خواهد عالم هستی را در بست در قلمرو خود قرار دهد، و لازمه آن برتری طلبی هر یک بر دیگری است ، و نتیجه آن از هم پاشیدن نظام هستی است.

به این ترتیب هر یک از دو جمله آیه فوق اشاره به یک دلیل منطقی است و نوبت به این نمی رسد که ما برای این دلایل جنبه اقناعی قائل باشیم نه منطقی.

تنها سؤ الی که در اینجا باقی می ماند این است که اینها همه در صورتی است که خدایان را برتری طلب فرض کنیم اما اگر آنها حکیم و آگاه باشند چه مانعی دارد فی المثل جهان را با نظام شورائی اداره کنند؟! تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۰۳ پاسخ این سؤ ال را مشروحا در جلد سیزدهم ذیل آیه ۲۲ سوره انبیاء در بحث برهان تمانع ذکر کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم.

آیه بعد پاسخ دیگری به این مشرکان بیهوده گو است ((می گوید: خداوند از غیب و شهود (پنهان و آشکار) آگاه است)) او هرگز چیزی را به نام خدایانی که شما ادعا می کنید سراغ ندارد (عالم الغیب و الشهادة).

مگر ممکن است در عالم خدای دیگری باشد و شما از آن آگاه باشید اما خداوندی که خالق شما است و غیب و شهود جهان را می داند از آن بیخبر باشد؟ این بیان در حقیقت شبیه بیانی است که در آیه ۱۸ سوره یونس آمده است قل اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السماوات و لا فی الارض : ((بگو آیا شما به خدا چیزی را

خبر می دهید که او در آسمان و زمین از آن آگاه نیست!!؟

و سرانجام با این جمله خط بطلان بر پندارهای خرافی آنها می کشد: ((خداوند برتر است از آنچه آنها می گویند و برای او شریک قائل می شوند)) (فتعالی عما یشرکون).

پایان این آیه کاملاً شبیه پایان آیه ۱۸ سوره یونس است در آنجا نیز می خوانیم سبحانه و تعالی عما یشرکون و این نشان می دهد که هر دو آیه یک مطلب را دنبال می کند.

این جمله ضمناً تهدیدی برای مشرکان است که خداوند از اسرار درون و برون آنها آگاه است و تمام این سخنان را می داند و به موقع آنان را در دادگاه عدل خویش محاکمه و مجازات خواهد کرد. المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۰۴

آیه ۹۳ - ۹۸

آیه و ترجمه

قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُوْنَ (۹۳)

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِى الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ (۹۴)

وَ اِنَّا عَلٰى اَنْ تُرِيْكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِرُوْنَ (۹۵)

اَدْفَعْ بِاَلْتِى هِيَ اَحْسَنُ السِّيْئَةِ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُوْنَ (۹۶)

وَ قُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطٰنِ (۹۷)

وَ اَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّحْضُرُوْنَ (۹۸)

ترجمه:

- ۹۳ بگو پروردگارا! اگر بخشی از عذابهایی را که به آنها وعده داده شده به من نشان دهی...

- ۹۴ پروردگارا! مرا (در این عذابها) با قوم ستمگر قرار مده.

- ۹۵ و ما قادریم آنچه را به آنها و عده می دهیم به تو نشان دهیم.
- ۹۶ بدی را از راهی که بهتر است دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آنچه آنها توصیف می کنند آگاهتریم.
- ۹۷ و بگو پروردگارا من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم.
- ۹۸ و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند نیز به تو پناه میبرم ای پروردگار!

تفسیر:

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید
 گر چه در این آیات روی سخن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ،
 ولی هدف آیات گذشته تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۰۵
 را که تهدید کفار و مشرکان لجوج به عذابهای الهی است ، تعقیب می کند.
 نخست می گوید: ((ای پیامبر بگو پروردگارا! اگر بخشی از عذابهایی را که به
 این گروه سرکش و عده می دهی به من نشان دهی ...)) (قل رب اما ترینی ما
 یوعدون).
 ((پروردگارا! مرا در این عذابها با قوم ستمگر همراه مگردان)) (رب فلا تجعلنی
 فی القوم الظالمین).
 تقاضایم این است که هر گاه عذاب قطعی تو دامن اینها را فرو گیرد بر من منت
 گذار و مرا از این مهلکه برهان که با ظالمان و ستمگران همراه نباشم.
 بدون شک عمل و برنامه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی نبود که او
 را مشمول مجازات الهی کند، و نیز بدون شک در قانون عدل الهی هرگز خشک
 و تر با هم نمی سوزند و حتی اگر در یک مملکت عظیم یک نفر خداپرست
 و وظیفه شناس باشد و دیگران به جرم اعمالشان گرفتار عذاب شوند خدا آن یکنفر
 را نجات خواهد داد.

ولی این دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که به فرمان الهی انجام می
 گیرید به خاطر این است که اولاً به کافران مشرک اخطار کند که مسأله آنقدر

جدی است که حتی پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باید خود را به خدا بسپارد و نجات را از او بخواهد، ثانیاً تعلیمی است برای همه پیروان این پیامبر که هرگز ایمن از عذاب الهی نباشند و خود را در هر حال به او بسپارند.

و اما اینکه منظور از این عذاب، چه عذابی است؟ بیشتر مفسران معتقدند منظور مجازاتهای دنیوی است که خداوند دامنگیر مشرکان ساخت از جمله شکست تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۰۶

سخت و ضربات کوبنده ای بود که در جنگ بدر بر آنها وارد آمد.

و با توجه به اینکه سوره مؤ منون مکی است و در آن روز مؤ منان، سخت در فشار بودند این آیات یکنوع دلداری و تسلی خاطر برای آنها بود (نظیر این معنی در سوره یونس آیه ۴۶ نیز آمده است).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که هم عذاب دنیا و هم عذاب آخرت را شامل گردد.

اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

و باز برای تاءکید بیشتر روی این موضوع و نفی هر گونه شک و تردید از دشمنان و دلداری و تسلی خاطر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤ منان در آیه بعد اضافه می کند ((ما حتما قادریم که آنچه را از عذاب به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم)) (و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون).

و چنانکه می دانیم این قدرت پروردگار در صحنه های مختلف بعد از آن تاریخ - از جمله در صحنه جنگ بدر - به مرحله فعلیت در آمد و ارتشی که در ظاهر بسیار کوچک و کم قدرت بود به فرمان خدا و به نیروی ایمان بر انبوه دشمنان پیروز شد.

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که با این گروه مدارا کن و ((بدیهای آنها را با عفو و گذشت و نیکی دفع کن، و سخنان نامطلوب آنها را با بهترین منطق پاسخ گو)) (ادفع بالتی هی احسن السیئة).

در این راه عجله و شتابی نداشته باش و بدان ما به آنچه آنها می گویند تفسیر

نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۰۷

و توصیف می کنند آگاهتریم)) (نحن اعلم بما یصفون).

می دانیم حرکات ناشایست و گفتار خشن و انواع اذیت و آزار آنها تو را ناراحت می کند، اما تو وظیفه نداری که در برابر آن خشونتها و زشتگوئیها مقابله به مثل کنی ، تو بدی را با نیکی پاسخ ده که این خود یکی از مؤثرترین روشها برای بیدار کردن غافلان و فریبخوردگان است.

ولی در عین حال باز هم خودت را به خدا بسپار ((و بگو پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم)) (و قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین).

نه تنها از وسوسه های اغفال کننده آنها، بلکه ((به تو پناه می برم از اینکه آنها نزد من حاضر شوند)) (و اعوذ بک رب ان یحضرون).

و در جلسات من حضور یابند که حضورشان نیز اغوا کننده و زیانبار است.

نکته ها:

۱- ((همزات شیاطین)) چیست ؟

((همزات)) جمع ((همزه)) به معنی دفع و تحریک با شدت است ، و اگر به حرف همزه ، ((همزه)) می گویند، به خاطر آنست که از انتهای گلو با شدت بیرون می آید، و به گفته بعضی از مفسران ((همز)) و ((غمز)) و ((رمز)) هر سه یک معنی را می رساند، منتهی ((رمز)) به مرحله خفیف و ((غمز)) از آن شدیدتر و ((همز)) نهایت شدت را بیان می کند.

و با توجه به اینکه شیاطین ، جمع است ، همه شیطانهای آشکار و پنهان ، تفسیر

نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۰۸

انس و جن را شامل می گردد.

در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که امام (علیه السلام) در معنی آیه ((قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین)) فرمود: هو ما یقع فی قلبک من وسوسة الشیطان : ((منظور از آن ، وسوسه های شیطانی است که در قلب تو می افتد)).

آنجا که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی چنین تقاضائی را از خدا می کند تکلیف دیگران روشن است ، باید همه مؤمنان از پروردگار که مالک و مدبر آنها است بخواهند لحظه ای آنها را به حال خودشان وامگذارند نه تنها تحت تاءثیر وسوسه شیاطین قرار نگیرند بلکه در مجلس آنها نیز حضور نیابند.

به این ترتیب همه رهروان راه حق باید به طور مداوم از القائنات شیطانی بر حذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه او قرار دهند.

- ۲ پاسخ بدی به نیکی!

یکی از مؤثرترین طرق مبارزه با دشمنان سرسخت و لجوج آن است که بديها را به نیکی پاسخ دهند، اینجاست که شور و غوغائی از درون وجدان آنها برمی خیزد، و شخص بد کار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد، و در مقایسه او با طرف مقابل حق را به طرف می دهد، و همین امر در بسیاری از موارد سبب تجدید نظر دشمن در برنامه هایش می گردد.

در سیره پیشوایان و روش عملی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهمالسلام) بسیار دیده ایم که افراد یا جمعیت هائی را که مرتکب بدترین جنایات شده اند به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته اند، و همین سبب انقلاب و دگرگونی روحی و باز گشت تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۰۹ آنها به طریق حق گردیده.

قرآن بارها - و از جمله در آیات فوق - این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه با بديها به مسلمانان گوشزد می کند، و حتی در آیه ۳۴ سوره فصلت می گوید: ((نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت ، دوستان گرم و صمیمی شوند)) (فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کانه ولی حمیم).

ولی ناگفته پیدا است که این دستور مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوء استفاده نکند، آن را دلیل بر ضعف نشمارد، و بر جرات و جسارتش افزوده نگردد.

و نیز مفهوم این سخن هرگز سازشکاری و قبول تسلیم در برابر وسوسه های دشمنان نیست ، و شاید به همین دلیل بعد از بیان این دستور در آیات فوق بلا فاصله به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داده شده است که از همزات و وسوسه های شیاطین و حضور آنها به خدا پناه ببرد. المؤمنون تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۰

آیه ۹۹ - ۱۰۰

آیه و ترجمه

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹)

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰)

ترجمه:

- ۹۹ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید: پروردگار من ! مرا باز گردانید!

- ۱۰۰ شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می گویند) چنین نیست ، این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر باز گردد برنامه اش همچون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

تفسیر:

تقاضای ناممکن!

در تعقیب بحثهایی که در آیات قبل پیرامون سرسختی مشرکان و گنهکاران در مسیر باطلشان گذشت ، در آیات مورد بحث وضع دردناکشان را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند چنین توصیف می کند:

آنها به این راه غلط خود همچنان ادامه می دهند تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد (حتی اذا جاء احدهم الموت). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۱
در این هنگام که خود را در حال بریدن از این جهان و قرار گرفتن در جهان

دیگر می بینند، پرده های غرور و غفلت از مقابل دیدگانشان کنار می رود گوئی سرنوشت دردناک خویش را با چشم می بیند، عمر و سرمایه های از دست رفته و کوتاهیائی را که در گذشته کرده و گناہانی را که مرتکب شده اند عواقب شوم آن را مشاهده می کنند، اینجا است که فریاد او بلند می شود و می گوید: ای پروردگار من! مرا باز گردانید! (قال رب ارجعون).

مرا باز گردانید ((شاید گذشته خود را جبران کنم و عمل صالحی در برابر آنچه ترک گفتم بجا آورم)) (لعلی اعمل صالحا فیما ترکت).

اما از آنجا که قانون آفرینش چنین اجازه بازگشتی را به هیچکس، نه نیکوکار و نه بدکار، نمی دهد، به او چنین پاسخ داده می شود ((نه! هرگز راه باز - گشتی وجود ندارد)) (کلا).

((این سخنی است که او به زبان می گوید)) (انها کلمة هو قائلها).

سخنی که هرگز از اعماق دلش با اراده و آزادی بر نخواستہ است، این همان سخنی است که هر بدکاری به موقع گرفتار شدن در چنگال مجازات و هر قاتلی به هنگام دیدن چوبه دار می گوید و هر وقت امواج بلا فرو بنشیند باز همان برنامه سابق خود را ادامه می دهد.

این شبیه چیزی است که در آیه ۲۸ سوره انعام می خوانیم و لورد ((و لعادوا لما نهوا عنه)) (آنها اگر به حیات دنیا باز گردند باز به همان برنامه ها و روش خود ادامه می دهند).

و در پایان آیه، اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به جهان اسرار آمیز برزخ کرده می گوید: ((در پشت سر آنها تا روزی که برانگیخته می شوند برزخی وجود دارد)) (و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۲ نکته ها:

- مخاطب در جمله ((رب ارجعون)) کیست؟

با توجه به اینکه کلمه ((رب)) مخفف ((ربی)) به معنی ((پروردگار من)) می باشد، آغاز این جمله نشان می دهد مخاطب خداوند متعال است، ولی از آنجا که

((ارجعون)) (باز گردانید مرا) به صیغه جمع آمده ، مخاطب نمی تواند خدا باشد، و جمع این دو تعبیر در جمله فوق سوأل انگیز شده است.

جمعی از مفسران معتقدند که مخاطب خداوند است و ذکر صیغه جمع در اینجا به عنوان احترام و تعظیم است ، که در زبان فارسی ما نیز معمول است به مخاطب واحد، هنگام احترام ((شما)) می گوئیم ، ولی با توجه به اینکه این تعبیر در زبان عربی ، مخصوصا در اعصار گذشته ، رایج نبوده ، و در قرآن نیز نمونه ای برای آن دیده نمی شود، ضعف این تفسیر روشن است.

جمع دیگری از مفسران گفته اند مخاطب در واقع فرشتگان مرگ و قبض ارواحند، و گفتن کلمه رب یکنوع استغاثه به درگاه خدا می باشد که در سخنان روز مره ما نیز فراوان است که وقتی انسان در بحرانی سخت قرار می گیرید نخست به درگاه خدا استغاثه می کند و بعد از مردم یاری می طلبد و فریاد می زند: ((ای خدا! ای خدا! مرا نجات دهید، به کمک من بشتابید)).

این تفسیر صحیحتر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۳ - ۲ تفسیر جمله ((فیما ترکت))

در آیات فوق خواندیم که کافران در آستانه مرگ تقاضا می کنند که آنها را بازگردانند تا ((در آنچه ترک گفته اند)) عمل صالح انجام دهند.

بعضی معتقدند ((فیما ترکت)) در اینجا اشاره به اموالی است که از آنها به یادگار می ماند که در تعبیرات معمولی نیز از آن به ((ترکه میت)) تعبیر می شود.

حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است شاهی بر این معنی است ، آنجا که فرمود: من منع قیراطا من الزکوة فلیس بمؤمن و لا مسلم و هو قوله تعالی رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت : ((کسی که قیراطی از زکات را ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان و سخن خداوند رب ارجعون...)) نیز همین را می گوید.

در حالی که بعضی دیگر معنی وسیعتری برای آن قائلند و ((ما ترکت)) را اشاره به تمام اعمال صالحی که ترک گفته می دانند، یعنی : خداوند! مرا باز گردان تا اعمال صالحی را که ترک کرده ام جبران کنم ، و حدیثی که در بالا نقل

کردیم چنانچه از قبیل بیان مصداق روشن باشد منافاتی با این تفسیر وسیع و جامع ندارد و با توجه به اینکه این گونه افراد از تمام فرصتهائی که از دست داده اند پشیمان می شوند و میل دارند همه را جبران کنند، تفسیر دوم صحیحتر به نظر می رسد.

ضمنا تعبیر به ((لعل)) در جمله ((لعلی اعمل صالحا)) (شاید عمل صالحی انجام دهم) ممکن است اشاره به این باشد که این افراد آلوده و منحرف از وضع آینده خود نیز اطمینان کامل ندارند و کم و بیش می دانند که این ندامت و پشیمانی معلول شرائط خاصی است که در آستانه مرگ برای آنها پیدا شده است و ای بسا تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۴ اگر باز گردند همان روش گذشته را ادامه خواهند داد و حقیقت نیز همین است.

- ۳ ((کلا)) در اینجا چه چیزی را نفی می کند؟

((کلا)) کلمه ای است که در لغت عرب برای منع و جلوگیری و ابطال گفتار طرف مقابل می آید، و در واقع نقطه مقابل ((ای)) (آری) است که برای تصدیق می باشد.

در پاسخ سؤال فوق بعضی گفته اند: ((کلا)) نفی تقاضای کفار برای بازگشت به زندگی دنیا است، یعنی: راه بازگشت بسته شده و به هیچوجه امکان پذیر نیست. بعضی دیگر گفته اند که این کلمه برای نفی ادعای آنها است که می گویند اگر ما به دنیا باز گردیم گذشته را جبران خواهیم کرد، خداوند می گوید: این یک ادعای بی اساس و تو خالی است و اگر آنها باز گردند برنامه همان برنامه پیشین است. در عین حال هیچ مانعی ندارد که این کلمه اشاره به نفی هر دو معنی باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که این تقاضا و جواب گر چه در آیه فوق تنها در مورد مشرکان ذکر شده ولی مسلم است که اختصاص به آنها ندارد، بلکه تقاضای همه گنهکاران و ستمگران و آلودگان است که با دیدن سر نوشت دردناک خود در آستانه مرگ از گذشته پشیمان می شوند و تقاضای بازگشت می کنند اما دست رد بر سینه آنها می زنند.

- ۴ جهان برزخ چیست ؟

عالم برزخ چه عالمی است ؟ و کجا است ؟ و دلیل بر اثبات چنین عالمی که در میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد چیست ؟ تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۵
آیا برزخ برای همه است یا برای گروه معینی ؟
و بالاخره وضع حال مؤمنان و صالحان و نیز کافران و بدکاران در آنجا چگونه است ؟

اینها سوالاتی است که در این زمینه وجود دارد و در آیات و روایات اشاراتی به آن شده است و لازم است تا آنجا که وضع این کتاب اجازه می دهد به پاسخ آنها بپردازیم.

واژه ((برزخ)) در اصل به معنی چیزی است که در میان دو شیء، حائل می شود و سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد برزخ گفته شده است و روی همین جهت به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته ، برزخ گفته می شود.

دلیل بر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به ((عالم قبر)) و یا ((عالم ارواح)) می شود از طریق ادله نقلیه است آیات متعددی از قرآن مجید داریم که بعضی ظهور و بعضی صراحت در این معنی دارد.

آیه مورد بحث (و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون) ظاهر در وجود چنین عالمی است ، هر چند بعضی خواسته اند کلمه برزخ را در این آیه به معنی مانعی برای بازگشت به این دنیا معرفی کنند و گفته اند مفهوم آیه این است که پشت سر انسان مانعی است که او را از بازگشت به این جهان منع می کند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا تعبیر به ((الی یوم یبعثون)) (تا روز رستاخیز) دلیل بر این است که این برزخ در میان دنیا و آخرت قرار گرفته ، نه میان انسان و دنیا.

از آیاتی که ((صریحا)) وجود چنین جهانی را اثبات می کند آیات مربوط به حیات شهیدان است مانند و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون : ((هرگز گمان نکن کسانی که در راه خدا کشته شدند تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۶

مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند)) (آیه ۱۶۹ سوره آل عمران).

در اینجا خطاب به پیامبر است ، و در آیه ۱۵۴ سوره بقره خطاب به همه مؤمنان کرده می گوید: و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون.

نه تنها در مورد مؤمنان عالیمقامی همچون شهیدان جهان برزخ وجود دارد بلکه درباره کفار طغیانگری همچون فرعون و یارانش نیز وجود برزخ صریحا در آیه ۴۶ سوره مؤمن آمده است:

النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب : ((آنها (فرعون و یارانش) هر صبح و شام در برابر آتش قرار می گیرند و به هنگامی که روز قیامت بر پا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در شدیدترین کیفرها وارد کنید.

البته آیات دیگری را نیز برای این موضوع ذکر کرده اند که در صراحت و ظهور به پایه آیات فوق نمی رسد، تنها مطلبی که در آیات برزخ باید مورد توجه قرار گیرد این است که بجز آیه مورد بحث که مسأله برزخ را به طور کلی بیان کرده ، بقیه آنها مسأله را به صورت خصوصی مثلا در مورد ((شهداء)) یا ((آل فرعون)) طرح می کند.

ولی روشن است که نه آل فرعون خصوصیتی دارند، که همانند آنها در جهان بسیار بوده ، و نه شهیدان چرا که قرآن مجید گروهی از صالحان و خاصان را همطراز آنها شمرده ، در آیه ۶۹ سوره نساء پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان را در کنار هم قرار می دهد فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین.

درباره عمومی بودن یا نبودن برزخ سخنی داریم که در پایان این بحث تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۷ به خواست خدا خواهد آمد.

و اما از نظر روایات - در کتب معروف شیعه و اهل تسنن روایات فراوانی است که با تعبیرات مختلف و کاملا متفاوت از جهان برزخ و عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد سخن می گوید:

۱- در حدیث معروفی که در کلمات قصار در نهج البلاغه آمده است می خوانیم که علی (علیه السلام) هنگام مراجعت از جنگ صفین وقتی که نزدیک کوفه کنار قبرستانی که بیرون دروازه قرار داشت رسید، رو به سوی قبرها کرد و چنین گفت: یا اهل الدیار الموحشة و المحال المقفرة و القبور المظلمة! یا اهل التربة! یا اهل الغربه! یا اهل الوحده! یا اهل الوحشة! انتم لنا فرط سابق و نحن لکم تبع لا حق، اما الدور فقد سکنت، و اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت، هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم؟
ثم التفت الى اصحابه فقال: اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبروکم ان خیر الزاد التقوی:

((ای ساکنان خانه های وحشتناک و مکانهای خالی و قبرهای تاریک! ای خاک نشینان! ای غریبان! ای تنهایان! ای وحشتزدگان! شما در این راه بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد، اگر از اخبار دنیا بپرسید به شما می گویم خانه هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به نکاح دیگران در آمدند، و اموالتان تقسیم شد، اینها خبرهایی است که نزد ما است نزد شما چه خبر؟! سپس رو به یارانش کرد و فرمود: اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود حتما به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه برای این سفر پرهیزکاری است)).

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۸

روشن است که تمام این تعبیرات را بر مجاز و کنایه نمی توان حمل کرد، بلکه همه آنها خبر از این واقعیت می دهد که انسان بعد از مرگ دارای یکنوع حیات برزخی است می فهمد و درک می کند و اگر اجازه سخن گفتن داشته باشد سخن هم می گوید.

۲- در حدیث دیگری از اصبع بن نباته از علی (علیه السلام) می خوانیم که روزی حضرت از کوفه خارج شد و به نزدیک سرزمین ((غری)) (نجف) آمد

و از آن گذشت اصبع می گوید: ما به او رسیدیم در حالی که دیدیم روی زمین دراز کشیده است قنبر گفت: ای امیر مؤ منان اجازه نمی دهی عبایم را زیر پای شما پهن کنم؟ فرمود: نه اینجا سرزمینی است که خاکهای مؤ منان در آن قرار دارد و یا این کار تو مزاحمتی برای آنها است.

اصبع می گوید: عرض کردم خاک مؤ من را فهمیدم چیست؟ اما مزاحمت آنها چه معنی دارد؟

فرمود: یا بن نباته لو کشف لکم لرایتم ارواح المؤمنین فی هذا الظهر حلقا، یتزاورون و یتحدثون، ان فی هذا الظهر روح کل مؤ من و بوادی برهوت نسمة کل کافر: ((ای فرزند نباته اگر پرده از مقابل چشم شما بر داشته شود ارواح مؤ منان را می بینید که در اینجا حلقه حلقه نشسته اند و یکدیگر را ملاقات می کنند و سخن می گویند اینجا جایگاه مؤ منان است و در وادی برهوت ارواح کافران.

۳- در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم: ان القبر اما روضة من ریاض الجنة، او حفرة من حفر النار! ((قبر باغی است از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم))! تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۱۹ -
۴- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: که فرمود: البرزخ القبر، و هو الثواب و العقاب بین الدنيا و الاخرة... و الله ما نخاف علیکم الا البرزخ: ((برزخ همان عالم قبر است که پاداش و کیفر میان دنیا و آخرت است، به خدا ما بر شما نمی ترسیم مگر از برزخ))!

۵- در حدیث دیگری که در کتاب کافی نقل شده است بعد از ذکر این جمله می خوانیم راوی از امام سؤ ال کرد و ما البرزخ (برزخ چیست) امام فرمود: القبر منذ حین موته الی یوم القیامة (قبر از زمان مرگ تا روز قیامت ادامه دارد).

۶- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که شخصی خدمتش عرض کرد: جمعی نقل می کنند که ارواح مؤ منان بعد از مرگ در سینه پرنندگان سبز رنگی قرار می گیرند که اطراف عرش الهی می گردند؟! امام فرمود: لا، المؤمن من اکرم علی الله من ان يجعل روحه فی حوصلة طیر و لکن فی ابدان کابدانهم: ((چنین نیست، مؤ من نزد خدا گرامیتر از این است که روح او را در سینه پرنده ای محبوس کند، بلکه ارواح مؤ منین در بدنهایی همانند

بدن‌هایشان قرار دارد)).

این حدیث اشاره به قالب مثالی است که از جهاتی شباهت به این بدن مادی دارد ولی دارای یکنوع مجرد برزخی است.

- ۷ باز در حدیث دیگری که در کتاب ((کافی)) نقل شده از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که در مورد ارواح مؤمنین از حضرتش سؤال کردند فرمود: فی حجرات فی الجنه یا کلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۰

الساعة و انجز لنا ما وعدتنا: ((آنها در حجره هائی از بهشت قرار دارند، از غذاهای بهشتی می‌خورند، و از نوشیدنی‌هایش می‌نوشند، و می‌گویند پروردگارا! هر چه زودتر قیامت را بر پا کن و به وعده‌هایی که به ما داده‌ای وفا فرما.

- ۸ در حدیث دیگری در همان کتاب از همان امام بزرگوار آمده است: هنگامی که یکی از مؤمنان از دنیا می‌رود، ارواح مؤمنین او را احاطه می‌کنند و از کسانی که در دنیا بوده‌اند و زنده‌اند یا مرده‌اند جستجو می‌کنند، اگر بگویند فلانکس از دنیا رفته‌اند اما او را نزد خود حاضر نمی‌بینند می‌گویند: حتما سقوط کرده (یعنی در دوزخ قرار گرفته!).

پیدا است که منظور از بهشت و جهنم در روایات فوق، بهشت و دوزخ برزخی است نه عالم قیامت که این دو با هم فرق بسیار دارند.

خلاصه روایات در این زمینه بسیار زیاد است و در ابواب مختلف جمع‌آوری شده است که به قسمتی از ابواب آن اشاره می‌کنیم:

روایات فراوانی که سخن از سؤال و فشار و عذاب قبر می‌گوید.

روایاتی که از تماس ارواح با خانواده خود و مشاهده وضع حال آنها بحث می‌کند.

روایاتی که از حوادث شب معراج و تماس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با ارواح انبیا و پیامبران سخن می‌گوید.

روایاتی که می‌گویند: نتیجه کارهای نیک یا بدی که انسان در این جهان انجام داده

بعد از مرگ به او می رسد... و مانند آن . تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۱
برزخ و ارتباط با عالم ارواح - گر چه بسیاری از کسانی که دعوی ارتباط با عالم
ارواح دارند دروغ می گویند، یا گرفتار تخیل و پندارند، ولی طبق تحقیقاتی که
انجام شده است این امر به اثبات رسیده که ارتباط با عالم ارواح امکان پذیر است
، و این امر برای جمعی از آگاهان ، به تجربه رسیده است که در تماس با ارواح
حقیقی را درک کرده اند.

این امر خود دلیل روشنی بر اثبات جهان برزخ و واقعیت آن است ، و نشان می
دهد که بعد از عالم دنیا و مرگ جسم ، و قبل از قیام آخرت ، جهان دیگری وجود
دارد.

همچنین دلایل عقلی که برای اثبات تجرد روح و بقای آن بعد از فنای جسم در
دست داریم خود دلیل دیگری بر اثبات جهان برزخ است (دقت کنید).

ترسیمی از عالم برزخ

اگر از شاخ و برگها صرف نظر کنیم در میان علمای اسلام در مورد مسأله
برزخ و عذاب و نعمت در این عالم اتفاق نظر وجود دارد و علمای شیعه و اهل
سنت در این امر متفقند، جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند.

دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و عذاب آن
همانگونه که گفتیم صریحا در آیات قرآن مجید آمده است.

در مورد شهیدان قرآن با صراحت می گوید: نباید تصور کرد که آنها مردگانند
آنها زنده اند و نزد پروردگارشان نعمت و روزی می گیرند و از آنچه خدا به آنها
داده است خوشحالند و حتی به بازماندگان بشارت می دهند که آنها غم و اندوهی
ندارند (آل عمران آیه ۱۶۹). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۲
نه تنها این دسته از نیکوکاران متنعمند بلکه گروهی از بدترین طاغیان و مجرمان
نیز در عذابند چنانکه درباره معذب بودن آل فرعون بعد از مرگ و قبل از قیام
قیامت ، قبلا اشاره کردیم (سوره غافر آیه ۴۶).

و روایات نیز چنانکه دانستیم در منابع اسلامی در حد تواتر است.

بنابراین اصل وجود عالم برزخ جای بحث نیست ، مهم آن است که بدانیم زندگی برزخی چگونه است که در اینجا تصویرهای مختلفی ذکر شده است که روشنترین آنها آن است که روح انسان بعد از پایان زندگی این جهان در اجساد لطیفی قرار می گیرد که از بسیاری از عوارض این ماده کثیف بر کنار است و چون از هر نظر شبیه این جسم است ، به آن ((قالب مثالی)) یا ((بدن مثالی)) می گویند که نه به کلی مجرد است ، و نه مادی محض ، بلکه دارای یکنوع ((تجرد برزخی)) است.

بعضی از محققان آن را تشبیه به وضع روح در حالت خواب کرده اند که در آن حال ممکن است با مشاهده نعمتهائی برآستی لذت ببرد و یا بر اثر دیدن مناظر هولناک معذب و متالم شود آنچنان که گاه واکنش آن در همین بدن نیز ظاهر می شود، و به هنگام دیدن خواب های هولناک ، فریاد می کشد، نعره می زند، پیچ و تاب می خورد، بدن او غرق عرق می شود.

حتی بعضی معتقدند که در حال خواب به راستی روح با قالب مثالی فعالیت می کند و حتی بالاتر از آن معتقدند که ارواح قویه در حال بیداری نیز می تواند همان تجرد برزخی را نیز پیدا کند، یعنی از جسم جدا شده و با همین قالب مثالی به میل خود، و یا از طریق خوابهای مغناطیسی در جهان سیر کند و از مسائلی با خبر گردد. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۳

بلکه بعضی تصریح می کنند که قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی هست ، منتها به هنگام مرگ و آغاز زندگی برزخی جدا می شود و گاه در همین زندگی مادی دنیا نیز امکان جدائی - چنانکه گفتیم - برای او حاصل می شود.

حال اگر تمام این مشخصات را برای قالب مثالی نپذیریم اصل مطلب را نمی توان انکار کرد چرا که در روایات بسیاری به آن اشاره شده و از نظر دلیل عقل نیز هیچگونه مانعی ندارد.

ضمناً از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد روشن شد که بعضی می گویند: اعتقاد به جسد مثالی مستلزم اعتقاد به مسأله تناسخ است ، چرا که تناسخ چیزی جز این نیست که روح واحد منتقل به جسمهای متعدد گردد.

جواب این ایراد را مرحوم ((شیخ بهائی)) به طرز روشنی بیان کرده است ، او می گوید: تناسخی که همه مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارند این است که روح بعد از ویرانی این بدن به بدن دیگری در همین عالم بازگردد، اما تعلق روح به بدن مثالی در ((جهان برزخ)) تا قیام قیامت که باز به بدنهای نخستین به فرمان خدا بر می گردد هیچگونه ارتباطی به تناسخ ندارد، و اگر می بینید ما تناسخ را شدیداً انکار کرده و معتقدان آن را تکفیر می کنیم به خاطر آن است که آنها قائل به ازلی بودن ارواح و انتقال دائمی آنها از بدنی به بدن دیگرند و معاد جسمانی را در جهان دیگر به کلی منکرند.

و اگر همانطور که بعضی گفته اند قالب مثالی در باطن همین بدن مادی باشد پاسخ مسأله تناسخ روشنتر می شود، زیرا روح از قالب خود به قالب دیگری منتقل نشده بلکه بعضی از قالبهای خود را رها ساخته و با دیگری ادامه حیات برزخی داده است . تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۴

سؤال دیگر که در اینجا باقی می ماند این است که از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که گروهی از مردم دارای عالم برزخ نیستند، چنانکه در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره روم می خوانیم : ((گروهی از مجرمان بعد از بر پا شدن قیامت سوگند یاد می کنند که ساعتی بیشتر در جهان برزخ نبودند ولی بزودی مؤمنان آگاه به آنها می گویند شما به فرمان خدا مدتی طولانی تا روز قیامت ، مکث کرده اید و هم اکنون روز قیامت است)).

پاسخ این ایراد در روایات متعددی چنین داده شده است : مردم سه گروهند : گروهی مؤمنان خالص ، گروهی کافران خالص ، و گروهی متوسط و مستضعفند.

جهان برزخ مخصوص گروه اول و دوم است اما گروه سوم در یکنوع حالت بیخبری ، عالم برزخ را طی می کنند (برای اطلاع بیشتر از این روایات به جلد ۶ بحار الانوار بحث احوال برزخ و قبر مراجعه شود). المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۵

آیه ۱۰۱ - ۱۰۴

آیه و ترجمه

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱)

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲)

وَ مَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳)

تُلْفَحُ وَ جُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ (۱۰۴)

ترجمه:

- ۱۰۱ هنگامی که در صور دمیده شود هیچگونه نسبی میان آنها نخواهد بود، و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست).

- ۱۰۲ کسانی که ترازوهای (سنجش اعمال) آنها سنگین است آنان رستگار اند.

- ۱۰۳ و آنها که ترازوهای عملشان سبک می باشد کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده در جهنم جاودانه خواهند ماند.

- ۱۰۴ شعله های سوزان آتش همچون شمشیر به صورتهاشان نواخته می شود و در دوزخ چهره ای در هم کشیده دارند.

تفسیر:

گوشه ای از مجازات بدکاران

در آیات گذشته چنانکه دیدیم سخن از جهان برزخ در میان بود، و به دنبال آن در آیات مورد بحث سخن از قیامت و قسمتی از حالات مجرمان در آن جهان است.

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۶

نخست چنین می گوید: ((هنگامی که در صور دمیده شود هیچگونه نسبی در میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر سؤال نمی کنند)) (فإذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ و لا يتساءلون).

می دانیم طبق آیات قرآن دو بار ((نفخ صور)) می شود: یکبار به هنگام پایان گرفتن این جهان، و پس از نفخ صور تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند و مرگ سراسر عالم را فرا خواهد گرفت، پس از نفخ دوم، رستاخیز مردگان آغاز می گردد و انسانها به حیات نوین باز می گردند، و آماده حساب و

جزا می شوند.

((نفخ صور)) به معنی دمیدن در شیپور است ، ولی این تعبیر تفسیر و مفهوم خاصی دارد که به خواست خدا شرح آن را در ذیل آیه ۶۸ سوره ((زمر))، بیان خواهیم کرد.

به هر حال در آیه فوق به دو قسمت از پدیده های قیامت اشاره شده : یکی از کار افتادن نسبها است ، زیرا رابطه خویشاوندی و قبیله ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است سبب می شود که افراد مجرم از بسیاری از مجازاتها فرار کنند، و یا در حل مشکلاتشان از خویشاوندان کمک گیرند، اما در قیامت انسان است و اعمالش ، و هیچکس نمی تواند حتی از برادر و فرزند و پدرش دفاع کند و یا مجازات او را به جان بخرد.

دیگر اینکه : آنها چنان در وحشت فرو می روند که از شدت ترس حساب و کیفر الهی از حال یکدیگر به هیچوجه سؤ ال نمی کنند، آن روز روزی است که مادر از کودک شیرخوارش غافل می شود، و برادر، برادر خود را فراموش می کند مردم همچون مستان به نظر می رسند ولی مست نیستند، عذاب خدا شدید است!

چنانکه در آغاز سوره حج خواندیم : یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۷

و لکن عذاب الله شدید.

این احتمال در تفسیر جمله ((و لایتسائلون)) نیز وجود دارد که منظور این است که از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند، زیرا می دانند این تقاضا به هیچوجه مفید و مؤثر نیست.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که منظور از نفی سؤ ال آن است که از نسب هم نمی پرسند، و تاءکید است بر جمله ((فلا انساب بینهم)).

البته تفسیر اول از همه روشنتر به نظر می رسد هر چند منافاتی در میان آنها وجود ندارد و ممکن است جمله فوق اشاره به همه این معانی باشد.

در اینجا سؤال معروفی در کلمات مفسران مطرح شده و آن اینکه از پاره ای از آیات قرآن بخوبی استفاده می شود که در روز قیامت مردم از یکدیگر سؤال می کنند، مانند آیه ۲۷ سوره صافات که در مورد مجرمان به هنگامی که در آستانه دوزخ قرار می گیرند می گوید: و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون : ((آنها رو به یکدیگر نموده و سؤالهای (سرزنش آمیز) از یکدیگر می کنند)).

و در همان سوره آیه ۵۰ از بهشتیان سخن می گوید که به هنگام استقرار در بهشت رو به سوی یکدیگر می کنند و از هم (درباره یارانی که در دنیا داشتند و بر اثر انحراف از جاده حق به دوزخ رفتند) سؤال می کنند (فاقبل بعضهم علی بعض یتسائلون).

نظیر این معنی در آیه ۲۵ سوره طور نیز آمده ، اکنون سؤال این است که این آیات چگونه با آیه مورد بحث که می گوید در قیامت سؤال از یکدیگر نمی کنند سازگار می باشد؟

ولی کمی دقت در مضمون آیات فوق که نقل کردیم پاسخ این سؤال را روشن می سازد، زیرا آیات مربوط به اثبات سؤال از یکدیگر بعد از استقرار در بهشت یا در آستانه جهنم است ، در حالی که نفی سؤال از یکدیگر مربوط به مراحل تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۸

نخستین رستاخیز است که هول و اضطراب و وحشت آنقدر آنها را پریشان می کند که یکدیگر را به کلی فراموش می کنند.

و به تعبیر دیگر قیامت موافقی دارد و در هر موقف برنامه ای است و گاه عدم توجه به تعدد مواقف منشاء سؤال الاتی از قبیل آنچه در بالا گذشت می گردد.

بعد از قیام قیامت ، نخستین مسأله ، مسأله سنجش اعمال است با میزان مخصوصی که در آن روز برای این کار تعیین شده ، گروهی اعمال پروزنی دارند که ترازوی اعمال را سنگین می کند، درباره این گروه می فرماید: ((کسانی که ترازوهایشان سنگین است آنها رستگار اند)) (فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون).

((موازین)) جمع ((میزان)) به معنی وسیله سنجش وزن است ، و چنانکه قبلا

بطور مشروح گفته ایم منظور از میزان سنجش اعمال یک ترازوی ظاهری دو کفه و مانند آن که برای سنجش وزن اجسام به کار می رود نیست ، بلکه منظور وسیله مناسبی است که ارزش اعمال آدمی را با آن می سنجند، و به تعبیر دیگر میزان مفهوم وسیعی دارد که همه وسائل سنجش را شامل می شود، و بطوری که از روایات مختلف برمی آید میزان سنجش اعمال انسانها و حتی خود انسانها در آن روز پیشوایان بزرگ و انسانهای نمونه اند.

در حدیثی می خوانیم ان امیر المؤمنین و الائمه من ذریته هم الموازین : ((امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و امامان از دودمان او میزانهای سنجش اعمالند)).

بنابراین انسانها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آنها مقایسه می کنند و در این مقایسه روشن می شود که تا چه اندازه با آنها شباهت دارند.

از همین طریق ((افراد)) و ((اعمال)) وزین از بی وزن و سنگین از تو خالی تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۹

و با ارزش از بی ارزش ، و پرمایه ها از بی مایه ، تشخیص داده می شوند.

ضمناً سر ذکر ((موازین)) به صورت جمع نیز روشن می گردد، چرا که پیشوایان بزرگی که میزان سنجش هستند متعددند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از پیامبران و امامان و بندگان خاص خدا به حکم شرائط زندگیشان در یک یا چند جهت الگو بودند و هر کدام در جنبه ای بطور آشکارتری می درخشیدند، و به این ترتیب هر یک میزان سنجشی در آن قسمت خواهند بود.

((اما آنها که بر اثر نداشتن ایمان و عمل صالح میزان اعمالشان سبک (یا بی وزن

) است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و زیان کردند و در جهنم جاودانه خواهند بود)) (و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون).

تعبیر به ((خسروا انفسهم)) (جان و سرمایه وجودشان را زیان کردند) اشاره لطیفی است به این واقعیت که آنها بزرگترین سرمایه یعنی خویش را در

این بازار تجارت دنیا از دست دادند بی آنکه در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورند.

آیه بعد بخشی از عذابهای دردناک آنها را چنین شرح می دهد شعله های گرم و سوزان آتش ، همچون شمشیر به صورتهای آنها نواخته می شود (تلفح وجوههم النار).

((و آنها از شدت ناراحتی و عذاب در دوزخ ، چهره ای عبوس و درهم کشیده دارند (و هم فیها کالحن).))

((تلفح)) از ماده ((لفح)) (بر وزن فتح) در اصل به معنی ضربه شمشیر است تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۰

و از آنجا که شعله های آتش ، یا نور شدید آفتاب ، و باد سموم ، همچون شمشیر بر صورت انسان نواخته می شود بطور کنایه در این معنی بکار می رود.

((کالج)) از ماده کلوح (بر وزن غروب) به معنی عبوس شدن و در هم کشیدن صورت است ، و بسیاری از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند که بر اثر شعله های آتش پوست صورت آنها در هم کشیده می شود بطوری که لبها از هم باز می ماند.

نکته ها:

- آن روز که نسبها از اثر می افتد

مفاهیمی که در این جهان در محدوده زندگی مادی انسانها حکمفرما است غالباً در جهان دیگر دگرگون می شود، از جمله مسأله ارتباطات قبیله ای و فامیلی است که در زندگی این دنیا غالباً کارگشا است و گاهی خود نظامی را تشکیل می دهد که بر سایر نظامات جامعه حاکم می گردد.

اما با توجه به اینکه ارزشهای زندگی در جهان دیگر هماهنگ با ایمان و عمل صالح است مسأله انتساب به فلان شخص یا طایفه و قبیله جائی نمی تواند داشته باشد در اینجا اعضای یک خاندان به هم کمک می کنند و یکدیگر را از گرفتاریها نجات می دهند، ولی در قیامت چنین نیست آنجا نه از اموال سرشار خبری است ،

و نه از فرزندان کاری ساخته است یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم : ((روزی که نه مال سودی می بخشد و نه فرزندان ، تنها نجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد)). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۱
حتی اگر این نسب به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برسد، باز مشمول همین حکم است ، و به همین دلیل در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان بزرگوار می خوانیم که بعضی از نزدیکترین افراد بنی هاشم را به خاطر عدم ایمان یا انحراف از خط اصیل اسلام رسماً طرد کردند و از آنها تنفر و بیزاری جستند.

گر چه در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة الا حسبی و نسبی : ((پیوند هر حسب و نسبی روز قیامت بریده می شود جز حسب و نسب من)).

ولی به گفته مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در المیزان به نظر می رسد این همان حدیثی است که جمعی از محدثان اهل تسنن در کتابهای خود گاهی از عبدالله بن عمر و گاهی از خود عمر بن الخطاب و گاهی از بعضی دیگر از صحابه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند.

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث عمومیت دارد و سخن از قطع همه نسبها در قیامت می دهد و اصولی که از قرآن استفاده شده و از طرز رفتار پیامبر با منحرفان بی ایمان بر می آید این است که تفاوتی میان انسانها از این نظر نیست.

لذا در حدیثی که صاحب کتاب مناقب ابن شهر آشوب از طاووس (یمانی) از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده می خوانیم : خلق الله الجنة لمن اطاع و احسن و لو کان عبدا حبشیا، و خلق النار لمن عصاه و لو کان ولدا قرشیا: ((خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعت فرمان او کند و نیکو کار باشد هر چند برده ای از حبشه باشد، و دوزخ را برای کسی آفریده است که نافرمانی تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۲
او کند هر چند فرزندی از قریش باشد.))

البته آنچه گفته شد منافات با احترام خاص سادات و فرزندان با تقوای پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد که این احترام خود احترامی است به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام و روایاتی که در فضیلت و مقام آنها وارد شده نیز ظاهراً ناظر به همین معنی است.

- ۲ داستان تکان دهنده اصمعی

در اینجا مناسب است داستانی را که ((غزالی)) در کتاب ((بحر المحبة)) از ((اصمعی)) نقل کرده است و شاهد سخنان گذشته و حاوی نکته های لطیفی است بیاوریم:

((اصمعی)) می گوید: ((در مکه بودم ، شبی بود ماهتابی ، به هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می کردم صدای زیبا و غم انگیزی گوش مرا نوازش داد به دنبال صاحب صدا می گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود، دست در پرده خانه کعبه افکنده و چنین مناجات می کرد:

یا سیدی و مولای نامت العیون و غابت النجوم ، و انت ملک حی قیوم ، لا تاخذک سنة و لا نوم ، غلقت الملوک ابوابها و اقامت علیها حراسها و حجابها و قد خلی کل حبیب بحیبه ، و بابک مفتوح للسائلین ، فها انا سائلک بیابک ، مذنب فقیر ، خاطئی مسکین ، جئتک ارجو رحمتک یا رحیم ، و ان تنظر الی بلطفک یا کریم!))
ای بزرگ و ای آقای من ! ای خدای من ! چشمهای بندگان در خواب فرو رفته ، و ستارگان آسمان یکی بعد از دیگری سر به افق مغرب گذارده و از دیده ها پنهان می گردند، و تو خداوند حی و قیومی ، هرگز خواب سنگین و خفیف تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۳
دامان کبریائی تو را نمی گیرد.

در این شب پادشاهان درهای قصرهای خویش را بسته و حاجیان بر آنها گمارده اند، هر دوستی با دوستش خلوت کرده ، تنها در خانه ای که برای سائلان گشوده است ، در خانه تو است.

هم اکنون به در خانه تو آمده ام ، خطاکار و مستمندم ، آمده ام از تو امید رحمت

دارم ای رحیم!، آمده ام نظر لطفت را می طلبم ای کریم.))!

سپس به خواندن این اشعار مشغول شد.

يا من يجيب دعاء المضطر في الظلم

يا كاشف الكرب و البلوى مع السقم

قد نام و فدك حول البيت و انتبهوا

و عين جودك يا قيوم لم تنم

ان كان جودك لا يرجو الا ذوا شرف

فمن وجود على العاصين بالنعيم..

هب لي بجودك فضل العفو عن شرف

يا من اشار اليه الخلق في الحرم: ((ای کسی که دعای گرفتاران را در تاریکیهای

شب اجابت می کنی

ای کسی که دردها و رنجها و بلاها را بر طرف می سازی.

میهمانان تو بر گرد خانه ات خوابیده اند و بیدار می شوند.

اما چشم جود و سخای تو ای قيوم هرگز به خواب فرو نمی رود.

اگر جود و احساس تو تنها مورد امید شرافتمندان درگاهت باشد.

گنجهکاران به در خانه چه کسی بروند، و از که امید بخشش داشته باشند؟

سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین ادامه داد:

الهی سیدی و مولای! ان اطعتك بعلمی و معرفتی فلك الحمد و المنة على و ان

عصيتك بجهلی فلك الحجة على:

خدای من! آقا و مولای من! اگر از روی علم و آگاهی تو را اطاعت کرده ام

حمد شایسته تو است و رهین منت توام.

و اگر از روی نادانی معصیت کرده ام حجت تو بر من تمام است ... بار دیگر

سر به آسمان برداشت و با صدای بلند گفت: یا الهی و سیدی و مولای ما طابت

الدنيا تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۴

الا بذکرک ، و ما طابت العقیبى الا بعفوک ، و ما طابت الايام الا بطاعتک ، و ما طابت القلوب الا بمحبتک و ما طابت النعیم الا بمغفرتک !: ((ای خدای من و ای آقا و مولای من ! دنیا بی ذکر تو پاکیزه نیست ، و آخرت بی عفو تو شایسته نیست ، روزهای زندگی بی طاعتت بی ارزش است ، و دلهای بی محبتت آلوده ، و نعمتها بی آمرزشت ناگوار...)).

((اصمعی می گوید: آن جوان باز هم ادامه داد و اشعار تکان دهنده و بسیار جذاب دیگری در همین مضمون بیان کرد و آنقدر خواند و خواند که بی هوش شد و به روی زمین افتاد نزدیک او رفتم به صورتش خیره شدم (نور ماهتاب در صورتش افتاده بود) خوب دقت کردم ناگهان متوجه شدم او زین العابدین علی بن الحسین امام سجاد (علیه السلام) است.

سرش را به دامان گرفتم و سخت به حال او گریستم ، قطره اشکم بر صورتش افتاد به هوش آمد و چشمان خویش را گشود و فرمود: من الذی اشغلتی عن ذکر مولای؟! ((کیست که مرا از یاد مولایم مشغول داشته)) عرض کردم اصمعی هستم ای سید و مولای من ، این چه گریه و این چه بی تابی است ؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی ، مگر آیه تطهیر در حق شما نازل نشده ؟ مگر خداوند درباره شما نفرموده : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا!

امام برخاست و نشست و فرمود: ای اصمعی ! هیئات هیئات ! خداوند بهشت را برای مطیعان آفریده ، هر چند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده هر چند فرد بزرگی از قریش باشد مگر قرآن نخوانده ای و این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لایتسائلون ... ((هنگامی که نفخ صور می شود و قیام قیامت ، نسبها به درد نمی خورد بلکه ترازوی سنجش اعمال باید سنگین وزن باشد، اصمعی می گوید: هنگامی که چنین دیدم تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۵ او را به حال خود گذاشتم و کنار رفتم.))

- ۳تناسب مجازات و گناه

در گذشته نیز اشاره کرده ایم که عذاب الهی در قیامت و حتی در این جهان متناسب با جرمهایی است که انجام می گیرید و چنان نیست که هر نوع عذاب را نسبت به هر نوع مجرمی اعمال کنند، در آیات فوق سوختگی شدید صورتها بر اثر شعله های آتش دوزخ تا آنجا که چهره ها در هم کشیده شود و لبها از هم باز بماند به عنوان مجازات برای سبک و زنان بی ارزش و بی ایمان ذکر شده است ، و با توجه به این معنی که آنها غالباً کسانی هستند که چهره های خود را از شنیدن آیات الهی در هم می کشند و گاه ، بر آنها لبخند تمسخرآمیز می زنند، و با استهزاء و سخریه می نشینند، تناسب این مجازات با اعمال آنها روشن می شود.

المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۶

آیه ۱۰۵ - ۱۱۱

آیه و ترجمه

أَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تُنزِلِي عَلَيكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ (۱۰۵)

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (۱۰۶)

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۱۰۷)

قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ (۱۰۸)

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ

الرَّحِيمِينَ (۱۰۹)

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰)

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱)

ترجمه:

- ۱۰۵ آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و آن را تکذیب می کردید؟!

- ۱۰۶ می گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی بودیم.

- ۱۰۷ پروردگارا! ما را از آن بیرون بر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً

ستمگریم (ومستحق عذاب). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۷

- ۱۰۸ می گوید دور شوید در دوزخ ، و با من سخن مگوئید.

- ۱۰۹ (فراموش کرده اید) گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگار! ما ایمان آوردیم ، ما را ببخش و بر ما رحم کن ، و تو بهترین رحم کنندگانی.

- ۱۱۰ اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنها شما را از یاد من غافل کردند و شما از آنها می خندیدید!

- ۱۱۱ اولی من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم آنها پیروز و رستگارند.

تفسیر:

با من سخن نگوئید!

در آیات گذشته سخن از مجازات دردناک دوزخیان بود، و در تعقیب آن آیات مورد بحث گوشه ای از گفتگوی پروردگار را با آنها بازگو می کند نخست اینکه خداوند آنها را با این سخن عتاب آمیز مخاطب ساخته می گوید: ((آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آن را تکذیب می کردید))؟ (الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون).

آیا به اندازه کافی آیات و دلایل روشن وسیله پیامبرانم برای شما نفرستادم آیا اتمام حجت به شما نکردم و شما پیوسته راه انکار و تکذیب را پیش می گرفتید!

مخصوصا با توجه به جمله ((تتلی)) و ((تکذبون)) که هر دو فعل مضارع است و دلیل بر استمرار، روشن می شود که تلاوت آیات الهی بر آنها تداوم داشته همانگونه که تکذیب آنها در برابر این آیات!

آنها در پاسخ این سؤال اعتراف می کنند و می گویند: آری چنین است ای پروردگار ما! ولی شقاوت و بدبختی ما، بر ما چیره شد، و ما قوم گمراهی بودیم (قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا و کنا قوما ضالین). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه

۳۳۸

((شقوة)) و ((شقاوة)) ضد سعادت است ، و به معنی فراهم بودن اسباب

گرفتاری و مجازات و بلا است ، و به تعبیر دیگر شر و آفتی است که دامان انسان را می‌گیرید در حالی که سعادت به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و نیکی است ، و در هر حال هر دو (شقاوت و سعادت) چیزی جز نتیجه اعمال و گفتار و نیات ما نمی‌باشد، و اعتقاد به اینکه سعادت و شقاوت یک امر ذاتی است که همراه انسان متولد می‌شود پنداری بیش نیست که بر خلاف دعوت همه انبیاء و تلاشهای همه راهنمایان و معلمان بشر است ، پنداری است که برای فرار از زیر بار مسئولیتها و توجیه اعمال خلاف و تبهکاریها درست شده ، یا برای تفسیر موارد ناآگاهیها.

بر این اساس گنهکاران دوزخی صریحا اعتراف می‌کنند که از ناحیه خداوند اتمام حجت شد اما ما به دست خودمان وسائل بدبختیمان را فراهم ساختیم و معترفیم که قوم گمراهی بودیم.

شاید با این اعترافات می‌خواهند جلب رحمت پروردگار کنند لذا بلا فاصله اضافه می‌کنند: پروردگارا! ما را از این آتش بیرون ببر و به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم (ربنا اخرجنا منها).

((هر گاه بار دیگر برنامه های سابق را تکرار کردیم ما قطعاً ستمگریم)) و شایسته عفو تو خواهیم بود (فان عدنا فانا ظالمون).

آنها این سخن را در حالی می‌گویند که گوئی از این واقعیت بی‌خبرند که سرای آخرت دار جزا است نه عمل ، و بازگشت به دنیا دیگر امکان پذیر نیست.

به همین دلیل با قاطعیت تمام به آنها پاسخ داده ((خداوند می‌گوید: دور شوید و همچنان در دوزخ بمانید، خاموش شوید و با من سخن مگوئید))! (قال اخسئوا فیها و لا تکلمون). تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۹

جمله ((اخسئوا)) که به صورت فعل امر است معمولا برای دور کردن سگ به کار می‌رود، و هر گاه در مورد انسانی گفته شود به معنی پستی او و مستحق مجازات بودن است.

سپس دلیل این سخن را چنین بیان می‌کند: ((آیا فراموش کرده اید که گروهی از بندگان خاص من می‌گفتند: پروردگارا ما ایمان آوردیم ، ما را ببخش بر ما رحم

کن ، و تو بهترین رحم کنندگانی ((؟! (انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آما
فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین).

((اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنقدر در این کار اصرار کردید که
استهزا کردن آنها شما را به کلی از یاد من غافل کرد)) (فاتخذتموهم سخریا حتی
انسوکم ذکری).

((و شما پیوسته از آنها می خندیدید)) و بر سخنان و عقائد و رفتار و کردارشان
پوزخند می زدید (و کنتم منهم تضحکون).

((ولی امروز به خاطر آن صبر و استقامت و پایداری در مقابل آنهمه استهزا و
عدم تزلزل در برنامه های الهیشان آنها را پاداش دادم ، آنها پیروز و رستگارند))
(انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون).

و اما شما... شما امروز در بدترین حالات و دردناکترین عذاب گرفتارید و کسی
به فریادتان نمی رسد و باید هم چنین باشید که مستحق این کیفرید.

و به این ترتیب در چهار آیه اخیر عامل اصلی بدبختی دوزخیان و عامل پیروزی
و رستگاری بهشتیان با صراحت بیان شده است.

گروه اول که عوامل بدبختی و گمراهی را بدست خود فراهم ساختند تفسیر نمونه
جلد ۱۴ صفحه ۳۴۰

با مسخره کردن یاران حق و تحقیر عقائد پاک آنها به سرنوشتی گرفتار شدند که
حتی درخور خطابی که به یک انسان می شود نیستند، آری آنها که مؤ منان را
تحقیر کردند باید گرفتار بدترین تحقیر شوند.

و اما گروه دوم به خاطر صبر و پایداریشان در برابر دشمنان مغرور و از خود
راضی و بی منطق و استقامت در ادامه راه الله بزرگترین پیروزی را در پیشگاه
خدا کسب کردند. المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۴۱

آیه ۱۱۲ - ۱۱۶

آیه و ترجمه

قَلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲)
 قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسَلِّ الْعَادِينَ (۱۱۳)
 قَلْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴)
 أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵)
 فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶)
 ترجمه:

- ۱۱۲ (خداوند) می گوید چند سال در روی زمین توقف کرده اید.
 - ۱۱۳ در پاسخ می گویند: تنها به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز! از آنها که می توانند بشمارند سؤال فرما.
 - ۱۱۴ می گوید (آری) شما مقدار کمی توقف کردید اگر می دانستید!
 - ۱۱۵ اولی آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد!
 - ۱۱۶ پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بی هدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است.
- تفسیر:

کوتاهی عمر این جهان
 از آنجا که در آیات گذشته بخشی از مجازات دردناک دوزخیان آمده بود در تعقیب آن در این قسمت از آیات نوعی دیگر از مجازاتهای روانی آنها که به صورت سرزنشهای الهی است مطرح شده: تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۴۲
 نخست می گوید: ((در آن روز خداوند آنها را مخاطب قرار داده می گوید: شما چند سال روی زمین توقف و زندگی کردید))؟! (قال کم لبئتم فی الارض عدد سنین).

کلمه ((ارض)) در این آیه و همچنین قرآنی که در آیات بعد خواهد آمد نشان می

دهد که منظور سوئال از مقدار عمر آنها در دنیا با مقایسه به ایام آخرت است.

و اینکه جمعی از مفسران گفته اند منظور سوئال از مقدار توقف آنها در جهان برزخ می باشد بعید به نظر می رسد، هر چند شواهد مختصری در بعضی دیگر از آیات برای آن دیده می شود.

اما آنها در این مقایسه زندگی دنیا را بقدری کوتاه می بینند که در پاسخ می گویند ما تنها به اندازه یک روز، یا حتی کمتر از آن، به اندازه بعضی از یک روز، در دنیا توقف داشتیم (قالوا لبثنا یوما او بعض یوم).

در حقیقت عمرهای طولانی در دنیا گوئی لحظه های زودگذری هستند در تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۴۳

برابر زندگی آخرت، که هم نعمتهایش جاویدان است و هم مجازاتهایش نامحدود.

سپس برای تأکید سخن خود، یا برای اینکه پاسخ دقیقتری گفته باشند، عرض می کنند: خداوندا! از آنها که می توانند درست بشمارند و اعداد را در مقایسه با یکدیگر به خوبی تشخیص دهند سوئال کن (فسئل العادین).

ممکن است منظور از ((عادین)) (شمرندگان) همان فرشتگانی باشد که حساب و کتاب عمر آدمیان و اعمال آنها را دقیقا نگاه داشته اند، زیرا آنها بهتر و دقیقتر از هر کس این حساب را می دانند.

اینجا است که خداوند به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها ((می فرماید: آری شما مقدار کمی در دنیا توقف کردید اگر می دانستید)) (قال ان لبثتم الا قليلا لو انکم کنتم تعلمون).

در واقع آنها روز قیامت به این واقعیت پی می برند که عمر دنیا در برابر عمر آخرت روز یا ساعتی بیش نیست، ولی در این جهان که بودند آنچنان پرده های غفلت و غرور بر قلب و فکرشان افتاده بود که دنیا را جاودانی می پنداشتند، و آخرت را یک پندار و یا وعده نسیه!، لذا خداوند می فرماید: آری اگر شما آگاهی داشتید به این واقعیت که در قیامت پی بردید در همان دنیا آشنا می شدید.

در آیه بعد از راهی دیگر، راهی بسیار مؤثر و آموزنده برای بیدار ساختن این

گروه وارد بحث می شود و می گوید: ((آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۴۴ آفریده ایم ، و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد))؟! (افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون).

این جمله کوتاه و پر معنی یکی از زنده ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند، و آن اینکه اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود، زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلاتی که دارد و با اینهمه تشکیلات و مقدمات و برنامه هائی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی معنی می باشد، چنانکه در نکته ها شرح داده خواهد شد.

و از آنجا که این گفتار یعنی عبث نبودن خلقت ، سخن مهمی است که نیاز به دلیل محکم دارد در آیه بعد اضافه می کند خداوندی که فرمانروای حق است هیچ معبودی جز او نیست و پروردگار عرش کریم است برتر از آن است که جهان هستی را بیهوده و بی هدف آفریده باشد (فتعالی الله الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم).

در واقع کسی کار پوچ و بی هدف می کند که جاهل و ناگاه ، یا ضعیف و ناتوان ، یا ذاتاً وجودی باطل و بیهوده باشد، اما خداوندی که جامع تمام صفات کمالیه است (الله).

خداوندی که فرمانروا و مالک همه عالم هستی است (الملک).

و خداوندی که حق است و جز حق از او صادر نمی شود (الحق) چگونه ممکن است آفرینش او عبث و بی هدف باشد.

و اگر تصور شود که ممکن است کسی او را از رسیدن به هدفش باز دارد با جمله لا اله الا هو (هیچ خدائی جز او نیست) آن را نفی می کند و با تاءکید بر ربوبیت خداوند (رب العرش الکریم) که مفهومش مالک مصلح است هدفدار تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۴۵

بودن جهان را مشخصتر می سازد.

خلاصه اینکه در این آیه علاوه بر ذکر کلمه ((الله)) که خود اشاره اجمالی به تمام صفات کمالیه خدا است بر چهار صفت به طور صریح تکیه شده: مالکیت و حاکمیت خدا، سپس حقانیت وجود او، و دیگر عدم وجود شریک برای او، و سرانجام مقام ربوبیت، و اینها همه دلیلی است بر اینکه او کاری بی هدف انجام نمی دهد و دنیا و انسانها را عبث نیافریده است.

کلمه ((عرش)) چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم اشاره به مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تحت حکومت خداوند محسوب می شود (زیرا عرش در لغت به معنی تخته ای پایه بلند مخصوصا تخت حکومت زمامداران است، و این تعبیر کنایه ای است از قلمرو حکومت پروردگار) برای توضیح بیشتر درباره معنی عرش در قرآن مجید به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۲۰۴ به بعد (ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف) مراجعه فرمائید.

و اما اینکه ((عرش)) توصیف به ((کریم)) شده است به خاطر این است که واژه ((کریم)) در اصل به معنی شریف و پرفایده و نیکو است و از آنجا که عرش پروردگار دارای این صفات است توصیف به کریم شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که توصیف به کریم مخصوص وجود عاقل مانند خداوند یا انسانها نیست، بلکه به غیر آن نیز در لغت عرب گفته می شود چنانکه در سوره حج ذیل آیه ۵۰ در مورد مؤمنان صالح می خوانیم: لهم مغفرة و رزق کریم: ((برای آنها آمرزش و روزی کریم (پر ارزش و پر برکت) است و به طوری که راغب در مفردات می گوید: این صفت در مورد نیکیهای کوچک و کم اهمیت گفته نمی شود بلکه مخصوص مواردی است که خیر و نیکی پر اهمیتی وجود دارد. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۴۶

نکته:

مرگ نقطه پایان زندگی نیست

گفتیم از جمله دلایلی که در بحث معاد برای اثبات وجود جهان دیگر مطرح شده ((مساءله مطالعه نظام این جهان)) است، و به تعبیر دیگر مطالعه این نشانه اولی

گواهی می دهد که ((نشاه اخری)) بعد از آن است.

در اینجا لازم می دانیم توضیح بیشتری در این زمینه بیاوریم:

ما از یکسو می بینیم جهان آفرینش ، هم از نظر عظمت و هم از نظر نظم ، فوق العاده وسیع و پرشکوه و اعجاب انگیز است ، اسرار این جهان بقدری است که دانشمندان بزرگ معترفند تمام معلومات بشر در برابر آن همچون یک صفحه کوچک است از یک کتاب بسیار بزرگ ، بلکه همه آنچه را از این عالم می دانیم در حقیقت الفبای این کتاب است.

هر یک از کهکشانهای عظیم این عالم شامل چندین میلیارد ستاره است و تعداد کهکشانها و فواصل آنها آنقدر عظیم است که حتی محاسبه آن با سرعت سیر نور که در یک ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه را طی می کند وحشت آور است.

نظم و دقتی که در ساختمان کوچکترین واحد این جهان به کار رفته همانند نظم و دقتی است که در ساختمان عظیمترین واحدهای آن دیده می شود.

و انسان در این میان ، لااقل کاملترین موجودی است که ما می شناسیم و عالیترین محصول این جهان است تا آنجا که ما می دانیم - اینها همه از یکسو.

از سوی دیگر می بینیم که این عالیترین محصول شناخته شده عالم هستی یعنی انسان در این عمر کوتاه خود در میان چه ناراحتیها و مشکلاتی بزرگ می شود؟ او هنوز دوران طفولیت را با همه رنجها و مشکلاتش پشت سر نگذاشته و نفسی تازه نکرده دوران پر غوغای جوانی با طوفانهای شدید و کوبنده اش فرا می رسد. تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۴۷

و هنوز جای پای خود را در فصل شباب محکم نکرده دوران کهولت و پیری با وضع رقتبارش در برابر او آشکار می شود.

آیا باور کردنی است که هدف این دستگاه بزرگ و عظیم ، و این اعجوبه خلقت که نامش انسان است همین باشد که چند روزی در این جهان بیاید این دورانهای سه گانه را با رنجها و مشکلاتش طی کند، مقداری غذا مصرف کرده ، لباسی بپوشد، بخوابد و بیدار شود و سپس نابود گردد و همه چیز پایان یابد.

اگر راستی چنین باشد آیا آفرینش مهمل و بیهوده نیست؟ آیا هیچ عاقلی این همه تشکیلات عظیم را برای هدفی به این کوچکی می چیند؟!

فرض کنید ملیونها سال نوع انسان در این دنیا بماند، و نسلها یکی پس از دیگری بیایند و بروند، علوم مادی آنقدر ترقی کند که بهترین تغذیه و لباس و مسکن و عالیتترین درجه رفاه را برای بشر فراهم سازد، ولی آیا این خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و بیدار شدن، ارزش این را دارد که اینهمه تشکیلات برای آن قرار دهند؟

بنابراین مطالعه این جهان با عظمت به تنهایی دلیل بر این است که مقدمه ای است برای عالمی وسیعتر و گسترده تر، جاودانی و ابدی، تنها وجود چنان جهانی است که می تواند به زندگی ما مفهوم بخشد، و آن را از هیچی و پوچی در آورد.

به همین دلیل عجیب نیست فلاسفه مادیگرا که اعتقاد به قیامت و جهان دیگر ندارند این عالم را بی هدف و پوچ بدانند، و براستی اگر ما نیز اعتقاد به چنان جهانی نداشتیم با آنها همصدا می شدیم، این است که می گوئیم اگر مرگ نقطه پایان باشد آفرینش جهان بیهوده خواهد بود، لذا در آیه ۶۶ سوره واقعه می خوانیم و لقد علمتم النشأة الاولى فلو لا تذکرون : ((شما که این جهان - نشاء اولی - را دیدید چرا متذکر نمی شوید و به عالمی که پس از آن است ایمان نمی آورید؟!))
المؤمنون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۴۸

آیه ۱۱۷ - ۱۱۸

آیه و ترجمه

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الْكَافِرُونَ (۱۱۷)

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

ترجمه:

- ۱۱۷ او هر کس معبود دیگری با خدا بخواند - و مسلما هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت - حساب او نزد پروردگار شما خواهد بود، مسلما کافران رستگار نخواهند

شد.

- ۱۱۸ و بگو پروردگارا! مرا ببخش و مشمول رحمتت قرار ده ، و تو بهترین رحم کنندگانی.

تفسیر:

رستگاران و نارستگاران

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مسأله معاد بود و تکیه بر صفات پروردگار، در نخستین آیه مورد بحث اشاره به توحید و نفی هر گونه شرک کرده و بحث مبدء و معاد را به این وسیله تکمیل کرده می فرماید: ((هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند - و مسلما هیچ دلیلی بر مدعای خود نخواهد داشت - حساب او نزد پروردگارش خواهد بود)) (من یدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابہ عند ربہ) تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۴۹

آری مشرکان تنها روی ادعا تکیه دارند و دلیلهای آنها همچون تقلید کورکورانه از نیاکان و خرافاتی همانند آن ، مطالبی واهی و بی اساس است ، آنها معاد را با آن دلائل روشن انکار می کنند اما شرک را با نداشتن هیچگونه دلیل پذیرا می شوند و مسلم است که خداوند به حساب این گونه افراد که فرمان عقل را زیر پا گذارده و آگاهانه در بیراهه های کفر و شرک سرگردان شده اند می رسد.

و در پایان آیه می فرماید کافران رستگار نخواهند شد و نتیجه کارشان در این حسابرسی الهی روشن است (انه لا یفلح الکافرون).

چه جالب است که این سوره با ((قد افلح المؤمنون)) آغاز شد و با ((لا یفلح الکافرون)) بحثهایش به پایان می رسد، و این است دورنمای زندگی مؤ منان و کافران از آغاز تا انجام.

در آخرین آیه این سوره شریفه به عنوان یک نتیجه گیری کلی روی سخن را به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، می گوید: ((بگو پروردگارا! مرا ببخش ، و مشمول رحمت خود قرار ده و تو بهترین رحم کنندگانی)) (و قل رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین).

اکنون که گروهی در بیراهه شرک سرگردانند و جمعی گرفتار ظلم و ستم ، تو خود را به خدا بسپار و در پناه لطف و رحمت او قرار ده و از او آمرزش و غفران بطلب.

و مسلم است این دستور برای همه مؤمنان است هر چند مخاطب شخص تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۵۰ پیامبر می باشد.

در روایتی نقل شده است که ((آغاز این سوره و پایانش از گنجینه های عرش خدا است ، و هر کس به سه آیه آغاز آن عمل کند، و از چهار آیه پایانش پند و اندرز گیرد، اهل نجات و فلاح و رستگاری است)).

بعید نیست منظور از سه آیه نخست این سوره ، سه آیه ای است که بعد از جمله قد افلح المؤمنون آمده که یکی دعوت به خشوع در نماز، و دیگری دعوت به پرهیز از هر گونه کار لغو و بیهوده ، و سومی دعوت به زکات می کند، که یکی رابطه انسان است با خدا و دیگری با خلق ، و دیگری با خویشان ، و منظور از چهار آیه اخیر آیه ۱۱۵ به بعد است که سخن از بیهوده نبودن خلق ، و مساءله معاد، و سپس توحید، و سپس انقطاع الی الله و توجه به پروردگار بحث می کند.

بار الها! به حق مؤمنانی که وعده رستگاری آنها را در این سوره داده ای که در طلیعه آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت او (علیهمالسلام) هستند، ما را در صف این گروه قرار ده و فرمان فلاح و رستگاری را به نام ما بنویس.

خداوندا! ما را مشمول غفران و رحمتت فرما که ارحم الراحمین توئی.

پروردگارا! پایان کار همه ما را به خیر گردان و در لغزشگاهها از هر گونه انحراف و لغزش حفظ کن . انک علی کل شیء قدير.

پایان سوره مؤمنون

شب ۲۵ محرم الحرام ۱۴۰۳

مطابق با ۲۱ / ۸ / ۱۳۶۱